

شماره ۳۲۹، آئنل ۲۰۰۷، ۱۶۴ بدیع

پیام بهائی

عید سعید رضوان، سلطان اعیاد، بر اهل بهاء فرخنده باد



در این شماره:

- چرا مردم از دین دل زده شده‌اند؟
- نخستین گام در اجرای فرامین تبلیغی
- مناجات
- آیا دیانت بهائی دینی ایرانی است؟

یادداشت ماه

ماه اردیبهشت با ظهور علنی حضرت بهاءالله موعود کَلِّ امم در باغ نجیبیه به راستی سرآغاز عصر تازه‌ای در تاریخ کهنه بشری است. به فرموده حضرت بهاءالله: «ربیع اشجار ظاهره در هر سینه ظاهر و مشهود و لکن ربیع اشجار انسانیّه ایام ظهور حقّ جلّ جلاله بوده. اگر در این ربیع الهی سدره‌های وجود به اثمار مذکوره مزین شود البتّه انوار آفتاب عدل من علی الارض را احاطه نماید و کَلِّ خود را فارغ و مستریح در ظلّ حضرت مقصود مشاهده کنند».

بقیه در صفحه ۵۵

فهرست مندرجات

بخشنامه ۷۴۴ (۲) / ۳۵	از آثار مقدّسه / ۳
دکتر مهری راسخ / ۴۱	چرا مردم از دین دل زده شده اند؟ / ۵
ملاحظات پیرامون	بگذار انکار کنند / ۸
کتاب حقایق گفتنی (۲) / ۴۵	نخستین گام در اجرای
شمسی نویدی / ۴۸	فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء / ۱۰
چرا گرمای هوا	عید اعظم رضوان مبارک باد (شعر) / ۱۶
مردم را به اضطراب انداخته؟ (۲) / ۵۰	مناجات (۱) / ۲۱
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۶	آیا دیانت بهائی
نامه‌های خوانندگان / ۶۰	دینی ایرانی است؟ (۲) / ۳۰

از آثار حضرت بجا نهد (یاران پاری)

نیکوست کسی که امروز بادوست پیوندد

نیکوست کسی که امروز بادوست پیوندد و از هر چه جزاوست در حش بگذرد و چشم پوشت تا جهان

تازه بیند و به مینوی پاننده راه یابد . (ص ۴)

اکنون آن آتش آغاز به روشنی تازه و گرمی بی اندازه هویداست تا جذب رطوبات و برودت
زائده که مایه سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و پز مردگی است نماید و همه امکان را بمقام قرب رحمن
کشاند هر که نزدیک شد بر افروخت و رسید و هر که دوری جست باز ماند . (ص ۵)

هریک از مردمان جهان که بومی خوش جانان را در این با مداد نیافت از مردگان محسوب
بی نیاز به آواز بلند میفرماید : جهان خوشی آمده نکلین مباحثید ، از نمان پدیدار شده
اند و کلین مشوید ، اگر به سپهری این روزی بری از جهان و آنچه در اوست بگذری بگوی یزدان
شتابی . (ص ۶-۷)

امروز کیش یزدان پدیدار خواهد آمد و راه نمود کیشش نیکوکاری و آئینش بردباری .

این کیش زندگی پاینده بخشد و این آئین مردمان را بجهان بی نیازی رساند . (ص ۹)

اگر مردمان چشم خود بست بگردند امروز جهان را به روشنائی تازه روشن بینند بگو خورشید دانا

هویدا و آفتاب بینش پدیدار بخت یار آنکه رسید و دید و شناخت . (ص ۱۰)

بگو ای گمراهان . پیک راستگو مرده داد که دوست می آید ، اکنون آمد چرا افسرده اید ؟

آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا پرموده اید؟ آغاز و انجام، جنبش و آرام آشکار، امروز آغاز
در انجام نمودار و جنبش از آرام پدیدار. این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هُویداشد،
هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بیغیرد افسردنی که هرگز برخواست
ای بندگان هر که از این چشمه چشید به زندگی پائیده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد. (۱۳)

— امروز آن بخشش بزدان مبارد و خورشید دانائی روشنی می بخشد و بخود راه می نماید. جو انردانکه راه را

سگان را گذاشت و راه خدا گرفت. (ص ۱۲)

— بگو ای کوران. جهان پناه آمده روز بنیانی است، بنیای آگاه آمده هنگام جان با
است. در این روز بخشش، کوشش نمایند تا در دقتر نیکو کاران مذکور آیند. (ص ۱۴)

— امروز روز راستگویان است که از خلق گذشته اند و بحق پیوسته اند و از ظلمت دوری جستند و
بروشنایی نزدیک شده اند. (ص ۱۵)

— کیش آبی پدیدار و کردارش هُویدا. بگو ای بندگان راه نما آمد بشتابید، بیننده کیمنا
وراه راست نموده سزاوارانکه هر که این نذارا شنید بزبان جان بگوید: ای پروردگار، ندانست
جهان را تازه نمود و زندگی بخشید رویم بسوی تست و جانم در آرزوی دیدارتو. (ص ۱۵-۱۶)

— بگو امروز آفتاب بنیانی در آسمان دانائی هُویدا، نکوست کسی که دید و شناخت آنچه ازش گفته شد
در این روزگار پدیدار. بگو ای دوستان خود را از دریای بخشش بزدانی دور نمائید چه که او بسیار نزدیک آمده
انگه پنهان بود آمده و خوب آمده بر یک دستش آب زندگانی و بردست دیگرش مان آزادی. بگذارید و بگیرید
بگذارید آنچه در جهان دیده میشود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می بخشد. آمد آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده ای دوستان

بشتابید بشتابید بشتابید بشتابید. (ص ۱۷-۱۸)

چرا مردم از دین دل زده شده‌اند؟

کاوشگر

نسبت به دموکراسی یا آزادی عقیده (منجمله به روزگار پاپ پی نهم). ۲- اعتقاد به انحصار حقیقت در کلیسای مذکور که مانع از نزدیک شدن و احیاناً آمیختن این کلیسا با سایر کلیساهای مسیحی شده و تصمیمات واتیکان دوم (۱۹۶۵-۱۹۶۲) که نتوانسته هنوز تحوّل بنیادی در زمینه آکونمیسم بوجود آورد. ۳- خاطره مقابله دین با علم و دستاوردهای علمی منجمله در زمینه موقعیت کره زمین در فضا و فلسفه تکامل تدریجی موجودات (خصوصاً داروینیسم). ۴- تمایلات سیاسی که گاه در کلیسا یا بعضی شاخه‌های آن مشاهده شده و البته سبب ایجاد تفرقه میان مؤمنین بوده است. ۵- سنت‌گرایی شدید کلیسا که در زمینه‌هایی چون عدم تجویز در آمدن زنان به لباس روحانیت به چشم می‌خورد.

در جهان اسلام هم عوامل دل‌زدگی از دین کم نیست. تجزیه اسلام به مذاهب و فرقه‌های بسیار متعدّد یکی از عوامل بیزاری از دین است که به جای قوه تألیف، تبدیل به بهانه و ابزار مبارزه شده است. مداخله اسلام در سیاست و مسامحه در فریضه اصلی دین که اصلاح

اخیراً در مجله دو ماهه جهان ادیان (ژانویه- فوریه ۲۰۰۷) می‌خواندم که در جمعیت نمونه مردم فرانسه، ۳۰٪ گفته‌اند که هرگز در عمر خود دعا نکرده‌اند. نصف افراد کاتولیک در آن سرزمین در مورد وجود خدا شک می‌کنند یا منکر آن هستند و فقط ۷٪ فرانسویان برآنند که آئین کاتولیک یگانه دین حقیقی است. در مورد فرانسه می‌توان بعضی از علل دوری مردم از دین را چنین بیان کرد:

۱- انقلاب فرانسه که ارزش‌های سنتی از جمله ارزش‌های دینی را منقلب کرد. ۲- جدایی رسمی کلیسا و دولت در سال ۱۹۰۵. ۳- قبول اصل عرفی بودن و در نتیجه اعتقادات دینی را به زندگی خصوصی و شخصی و درونی افراد محول کردن. ۴- فردگرایی و فردمداری که از مشخصات عمده عصر روشنگری هستند. ۵- هجوم سیل مردم به سوی شهرها و دگرگونی اخلاقیات از جمله در کاهش میزان تعلق به امور روحانی و افزایش توجه به مسائل مادی.

بر عواملی که ذکرش رفت علل دیگری را هم می‌توان افزود:

۱- مقاومت یا مخالفت کلیسای کاتولیک

رابطه میان
دین و علم
آشفته است.
در مغرب
زمین مقاومت
کلیسا در
برابر یافته‌های
دانش نوین
بسه دوره
رنسانس باز
می‌گردد و
چون علم و



اخلاقی باشد
نیز بی‌گمان
بسیار کسان را
از دین و
دین‌داری
رمانده است.
عدم توافق
گفتار و کردار
بسیاری از
اولیای دین
هم بلاشبهه
بسیار کسان را

فرزندش فن و تکنولوژی روز به روز بیشتر پیش می‌روند و در رفاه زندگی مادی آدمیان نقش بارزتری ایفا می‌کنند، این است که مردم جهان تکیه‌شان بر علم بیشتر و بیشتر شده و به همان نسبت از دین دورتر و دورتر رفته‌اند. بسیار قلیل هستند مردمی که در مغرب زمین اسطوره‌ها و افسانه‌هایی را که اصحاب کلیسا بافته‌اند، باور داشته باشند. در میان فرانسویانی که می‌گویند خدا را باور دارند (۵۰٪ کاتولیک‌ها) فقط ۱۸٪ یعنی ۹٪ مردم، به یک خدای شخصی یعنی تجسم و تجسد خدا در پیکر عیسی مسیح اعتقاد دارند در حالی که ۷۹٪ خدا را یک نیرو یا قوه غیبی می‌دانند. افسانه قیام جسمانی مسیح از قبر یا معجزاتی از آن حضرت چنان که روایان ده‌ها سال بعد از صلیب شدن آن حضرت نقل کرده و در عهد جدید آورده‌اند از جمله باورهایی هستند که شخص متفکرو درس خوانده نمی‌تواند به آسانی بپذیرد و اسطوره‌هایی چون پاک شدن بشر از گناه بر اثر

از دین سرد کرده است. وقتی در تاریخ قاجاریه می‌خوانیم که بعضی از روحانیون صاحب چه مکتب و ثروت زائد بر حد و اندازه معقول بوده‌اند علت ضعف عقیده در عقلای مؤمنین را به آسانی درک توانیم کرد.

اما آنچه در جهان اسلام محتملاً بیش از همه موجب دوری مردم از دین می‌شود عدم تطابق قوانین اسلام یعنی شریعت با شرائط و مقتضیات زمان است؛ احکامی چون جهاد با غیر مسلم، سنگسار کردن زانی و زانیه، قطع مچ دست سارق، حرمت ربا، تعدد زوجات در دنیایی که زنان متدرجاً حقوق انسانی متساوی با حقوق مردان را احراز کرده و می‌کنند، سرسپردگی به مراجع تقلید در جهان شیعه و نظائر آن که متأسفانه در بسیاری از ممالک مسلمان مجری هستند و خود از عوامل بازداشتن این ممالک از سیر در راه‌های ترقی و همگامی با ملل پیشرفته بوده‌اند.

سال‌های طولانی است، بلکه قرن‌ها، که

ایثار خون مقدّس آن حضرت را مبنای زندگی خود و بنیاد فلسفهٔ حیات خویش قرار دهد. ارنست رنان، نویسندهٔ فرانسوی (-۱۸۲۳، ۱۸۹۲) در کتاب *زندگی مسیح* (۱۸۶۳)، معجزات مندرج در *انجیل* را زادهٔ باورهای مردم معاصر مسیح می‌داند و نه حوادث واقعی که اتفاق افتاده باشد. عجیب آن که کتاب رنان با مخالفت کلیسا روبرو نشد و اعتراضی بر آن وارد نیامد.

یک عامل مهمّ دیگر بیزاری از دین رفتار خود اولیای دین بوده و هست. چنین عکس‌العملی را می‌توان نزد زهادی یافت که وقتی وضع دین اسلام را در دورهٔ بنی امیه و بنی عباس به نحوی که در حیات مدنی و سیاسی تجسّم یافته بود مشاهده کردند از برون به درون گریختند و به عرفان و سیر در عوالم روحانیت روی آوردند و تصوّف را بنا کردند و گاه به زبان رمز و هنگامی به صراحت مخالفت خود را با دکانداران دین و دین‌فروشان ابراز داشتند مانند حافظ که به کرات نقد خود را از مدعیان شریعت به زبان آورده و از جمله گفته است:

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
و یا:

عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
سرکشی در برابر نظام امر به معروف و نهی
از منکر و مداخلهٔ اصحاب دین در حیات

خصوصی مردم در این ایات به آشکار منعکس است. عجب نیست که در فرانسه فقط ۸٪ کاتولیک‌ها بطور منظم در مراسم کلیسایی شرکت می‌جویند و تنها ۹٪ یک یا دو بار در ماه به کلیسا می‌روند در حالیکه اکثریت (۵۲٪) با اجرای مراسم کلیسایی سرسازگاری ندارند.



خشونت‌هایی که به نام دین و مذهب در دنیا جریان دارد البته بر جذابیت دین نمی‌افزاید، مخالفت برخی از ادیان و مذاهب با علم و عقل، آبرو و حیثیت دین را افزون نمی‌کند، اصرار در اجرای قوانینی که مطلقاً با شرایط روزگار ما مطابقت ندارند مردمان را به زیر خیمهٔ دین دعوت نمی‌کند، قدرت‌طلبی اولیای برخی از ادیان و بازیگری سیاسی آنها مردمی را که مشتاق صفای روحانیت هستند راضی و خشنود نمی‌کند، در دنیایی که ندای جهانی شدن از هر سوی بلند است در خود و تعصبات خود فرورفتن و خود را مالک انحصاری حقیقت دینی انگاشتن، به رواج دین و تدبیر در دنیا مدد نمی‌کند. تحولی بنیادی در مفهوم دین و مصادیق آن در حیات فردی و اجتماعی ضرور است تا دین که لازمهٔ زندگی بشر و جوابگوی یکی از اعظم نیازهای روحی اوست و روشنگر مقصد از وجود و هدف زندگی، بار دیگر بر کرسی عزّت بنشیند و انسانیت را از این سردرگمی نجات دهد و سخن محمدّ نعیم اصفهانی در *گلزار نعیم* تحقق یابد که فرمود:

گر چه مائیم در جهان بانی

دین بما می‌کند جهان‌بانی ■

بگذار انکار کنند

فرج آگاه

بگذار انکار کنند، بگذار به خشم و کین بتوفند و بکوبند، بگذار دروغ‌هایشان را هر بار به رنگی و نیرنگی تازه بیافند و بلافند...

اما بدان که منشور آزادی انسان و نقشه آینده جهان را فرزانه‌ای از خاک پاک ایران و تبار زرتشت و ساسان بر قلم راند، و چون صدایش قوت ملکوتی داشت اجرای فرامینش لابدی بود: کُن فیکون!

تو نام او را شنیده‌ای: «بهاءالله» و پایمردی مردانش را دیده‌ای و هزار بار از خود پرسیده‌ای چه چشمه‌ای چشم اینان را باز کرده است، چه زبانه‌ای نیرویشان را آزاد کرده است و چه شکوهمند است صبرشان که قرن و نیمی است سرکوب را پذیرایند ولی بار بر زمین نمی‌نهند؟

بدان که امواج وحی در میانه قرن نوزدهم در سیاه چال طهران و در زیر غل و زنجیر بر او باریدن گرفت و خورشید حقیقت ده سال بعد در تبعیدگاه بغداد، کنار دجله و در قلب باغ نجیب پاشا نقاب از چهره برگرفت و مأموریت آسمانی خود را اعلام داشت. بیداران شنیدند و لَبیک گفتند. خفتگان در خواب ماندند، عنان به دست کوردلان سپردند و سرزمین اهورایی تو را که روزگاری نوربخش جهان بود، در زندانِ جهل فرو بردند و به زنجیر کین کشیدند.

آن روز، بیست و دوم از ماه آوریل ۱۸۶۳ بود، عطر شورانگیز اوراق سرخ گل حلول بهار روحانی و آغاز دوری جدید از حیات انسانی را بر کره خاک اعلام می‌داشت، سلطان رُسل بر سریر سلطنت الهی جالس بود و به امرش ناطق. و چه خوش می‌سرود هاتف آنگاه که بانگ بر می‌داشت و این ابیات الهامی را بر صحیفه عالم می‌نوشت: «یار بی‌پرده از در و دیوار/ در تجلی است یا اولی الابصار/ شمع جوئی و آفتاب بلند/ روز بس روشن و تو در شب تار!» به فرمانش آن روز «جشن رضوان» نام گرفت و آن باغ که تاجگذاری شاه آسمانی را شاهد آمد «باغ رضوان».

بدان که این روز در تاریخ حرکت انسان از عهد شباب به عصر بلوغ، رویدادی است عظیم، همان روز که فرمان آزادی تو و احراز مقامی که تو را شایسته، نوشته آمد. و هوشیار باش که چرا به دمارش برخاستند:

او «بنیاد تقلید» را از میان برداشت، و به تو گفت که حرف‌هایت و رازهایت را مستقیماً با خالقت در میان بگذار، به تو شعور دادم و دانش و خرد، و واسطه‌گان بین تو و خداوند را به هر نام و تحت هر عنوان حذف کردم، آینه قلبت را به جانب افلاک مقابل کن و تصویر

حقیقت را ببین
و صوت راستین
را بشنو.
”نهادِ فتوی“
و ”اذنِ اجتهاد“
را که منشأ بشری
داشت و
دست‌آویزی بود
برای قدرت
نمایی و
موضع‌گیری در



شمرد.
”تعیین
تکلیف برای خدا“
را که چه زمانی
رسول تازه‌ای
بفرستد یا
نفرستد و چقدر
باید منتظر بود
تا موعود حاضر
یا غایب او بیاید
یا اصلاً نیاید،

برابر خدا و پیام و پیامبرش، نسخ کرد.

”حکم جهاد“ و ”رسم خشونت“ را که ابزاری
بود در دست خودکامگان برای برانگیختن
احساسات خرد گسیخته مردم و شوراندن آنان
به آدم‌کشی و خونریزی و سوداگری، بر انداخت.
”جدایی سیاست را از روحانیت“ بشارت داد،
حکومت را از آن مردم دانست و حق آنان را به
اینکه در یک سیستم آزاد، نمایندگان خود را
برگزینند و اداره کشورشان را به منتخبین خود
بسپارند، تأکید کرد.

ساخته فکرِ سخیف بشری و حسّ تند
سلطه‌جویی او دانست، و به صراحت ”تداوم و
تکامل سلسله رسالت“ را تأکید کرد.

برابری آدم‌ها را از زن و مرد، سیاه و سفید،
شرقی و غربی، عالم و عامی، و از هر دین و
آئین و مذهب و فکر و عقیده و فرهنگی اعلام
داشت، و گوناگونی رنگ‌ها، جنس‌ها،
باورها و ملیت‌ها را در کنار هم، زیر یک
سقف، بر یک زیستگاه فلکی و در فضائی
آمیخته از تفاهم و تعاون ستود و وقوعش را در
این مرحله از تمدن بشری مژده داد.

”تعصّب و تبعیض“ را که زنجیر آزادی
اندیشه، زندان روح و روان، جواز خشم و بیداد
و پرتگاه سقوط از مرتبه انسانیت است، محکوم
کرد.

و تو این روز را گرامی دار، و سروشش را که
صد و پنجاه سال پیش از قلب باغ نجیب پاشا
در بغداد برخاست و در اقطار جهان طنین افکند
بشنو:

”اصل تقیه“ را که منشأ دروغ و دورویی
است منع کرد و به تو آموخت که راست باش و
راست بگو اگرچه به قیمت گران و تاوان جان.
”اوهام و خرافات“ را که بازدارنده قلب از
دریافت نور حقیقت است و ابزاری در دست
استثمارگر برای تحمیق و تحقیر و بردگی، مردود

«... راه آزادی باز شده بشتابید، و چشمه
دانایی جوشیده از او بیاشامید، بگواوی
دوستان سرپرده یگانگی بلند شد، به
چشم بیگانگان یکدیگر را بینید، همه بار
یک دارید و برگ یک شاخسار...» ■

نخستین گام در اجرای فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء

به مناسبت هفتادمین سالگرد آغاز اولین نقشه تبلیغی منظم و مستمر

نوشته جناب علی نخجوانی
ترجمه حوروش رحمانی

نشئه جدید یافته‌اند در اثر این سه رُق منشور که سه قوه عظیم را به حرکت شدید آورده است روز به روز قوی‌تر و مقتدرتر گردیده و آن به آن مظفرتر گردند. این سه قوه عظیمه یکی علت ظهور و تکامل مؤسسات امریه در ارض اقدس مرکز اداری امرالله و دوتای دیگر وسیله تبلیغ و استقرار نظم اداری امرالله در سایر نقاط عالم می‌باشد»^۱

هرچند فرامین تبلیغی به بهائیان آمریکای شمالی خطاب گردیده، ولی حضرت ولی امرالله آن را به عنوان فرمانی از طرف حضرت عبدالبهاء به بهائیان سراسر عالم دانسته‌اند و مثلاً نقشه دهساله یا جهاد کبیر اکبر را که مخاطب آن همه بهائیان عالم بودند مرحله‌ای از اجرای مستمر مندرجات فرامین تبلیغی

حضرت ولی امرالله در آوریل ۱۹۵۵، حدود سی ماه قبل از صعودشان، برای اولین بار روشن فرمودند که دوران تصدی ایشان تحت تأثیر سه منشور هدایت و رهبری گردیده و مندرجات این سه منشور مهم همچنان سرچشمه هدایت برای پیشبرد و گسترش امر الهی در سراسر دور بهائی خواهد بود. چنانکه در پیامی خطاب به انجمن‌های شور روحانی ملی عالم بهائی در رضوان ۱۱۲، چنین می‌فرمایند:

«دعای قلبی و مستمر این عبد آنست که افراد این جامعه کاملاً متحد و زنده و عالمگیر که بوسیله سه عامل، یکی نزول لوح کرمی از یراعه مقدس حضرت بهاءالله و دیگری صدور الواح مبارکه وصایا و سومی فرمان تبلیغی صادره از کلک مطهر مرکز عهد و میثاق الهی، حیات و

شمرده‌اند، چنانکه می‌فرمایند:

«منشوری که محرک و موجد این جهاد کبیر روحانی است الواح ابدی تبلیغی صادره از یراعه مرکز میثاق الهی می‌باشد».^۲ (ترجمه مضمون) به علاوه در چندین پیام اشاره فرموده‌اند که اختتام جهاد روحانی ده ساله فقط نمایانگر پایان گرفتن اولین مرحله از مراحل اجرای دستورات مندرج در فرامین تبلیغی است. بیت العدل اعظم در دستخط مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۷، در این مورد به این نحو توضیح می‌فرمایند: «همه نقشه‌های تبلیغی که از طرف حضرت ولی امرالله و سپس از جانب بیت العدل اعظم صادر گردیده مراحل از اجرای طرح عظیمی است که مرکز میثاق الهی جهت انتشار پیام شفابخش حضرت بهاءالله ارائه فرموده‌اند».^۳ (ترجمه)

این مقاله برای بزرگداشت هفتادمین سالگرد اولین نقشه هفت ساله بهائیان آمریکای شمالی که در رضوان ۱۹۳۷ آغاز و مقارن رضوان ۱۹۴۴ با توفیقی شایان به پایان رسید، به رشته تحریر در آمده است. این نقشه نه تنها نخستین نقشه تبلیغی منظم و مستمر جامعه بهائی آمریکای شمالی بود، بلکه در واقع اولین نقشه تبلیغی دسته جمعی بود که در طول تاریخ از طرف یک محفل ملی، تحت هدایت مرکز امر ارائه گردیده بود.

هرچند که الواح تبلیغی در سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ نازل شده بود، ولی همانطور که حضرت ولی امرالله اشاره فرموده‌اند، برای مدت حدود بیست سال در بوتۀ تعویق ماند تا آنکه مقدمات لازم جهت اجرای مقاصد

مندرج در آن فراهم گردید. حضرت ولی امرالله در این باره چنین بیان فرموده‌اند: «نقشه‌ای که اجرایش قریب به بیست سال در بوتۀ تعطیل نگاهداشته شد تا اساس نظم اداری مورد لزوم که از جانب خداوند برای اجرای آن مقرر گردیده، مرتفع شود».^۴ این بیست سال مرکب بود از چهار سال آخر دوران قیادت حضرت عبداله‌بهاء و شانزده سال اول دوران ولایت امر حضرت ولی امرالله. به این ترتیب در سال ۱۹۳۷ (۱۹۱۷ به اضافه ۲۰ سال) بود که حضرت ولی امرالله احساس فرمودند که با ترکیب عناصر و عواملی اولیه و ضروری، می‌توان مقدمات بنای چهارچوب نظم اداری را حد اقل در یک منطقه از جهان یعنی آمریکای شمالی فراهم ساخت. بنا بر این به محفل روحانی ملی آن دیار توصیه فرمودند که اولین مشروع تبلیغی سازمان یافته را طبق دستورات حضرت عبداله‌بهاء در فرامین تبلیغی، آغاز نمایند.

در اینجا لازم است نظری اجمالی بر فرامین تبلیغی یعنی منشور ملکوتی حضرت عبداله‌بهاء برای ترویج و پیشبرد امر الهی در سراسر عالم، بیان‌دازیم. این فرامین روحانی مجموعاً مرکب از چهارده لوح است که حضرت عبداله‌بهاء ظرف مدت تقریباً یک سال یعنی از ۲۶ مارس ۱۹۱۶ تا ۸ مارس ۱۹۱۷ نازل فرمودند. جناب حسن موقر بالیوزی، ایادی عزیز امرالله، در کتاب خود زیر عنوان **حضرت عبداله‌بهاء - مرکز میثاق** سیاه‌های از این الواح با ذکر تاریخ دقیق و محل نزول و مخاطبین آنها ارائه نموده‌اند. سیاهه مزبور به شرح زیر است:

- ۱- لوح نازله در صبح یکشنبه ۲۶ مارس ۱۹۱۶، در اتاق مبارک در قصر بهجی، خطاب به احبای ساکن در نئه ایالت واقع در شمال شرقی ایالات متحده.
- ۲- لوح نازله در صبح دوشنبه ۲۷ مارس ۱۹۱۶، در باغ جنب روضه مبارکه، خطاب به احبای ساکن در شانزده ایالت جنوبی ایالات متحده.
- ۳- لوح نازله در صبح چهارشنبه ۲۹ مارس ۱۹۱۶، در بیرون قصر بهجی، خطاب به احبای ساکن در دوازده ایالت مرکزی ایالات متحده.
- ۴- لوح نازله در صبح یکشنبه اول آوریل ۱۹۱۶، در اتاق مبارک در قصر بهجی، خطاب به احبای ساکن در یازده ایالت غربی ایالات متحده.
- ۵- لوح نازله در صبح چهارشنبه ۵ آوریل ۱۹۱۶، در باغ جنب روضه مبارکه، خطاب به احبای کانادا و گرین لند.
- ۶- لوح نازله در صبح یکشنبه ۸ آوریل ۱۹۱۶، در باغ بیرونی روضه مبارکه، خطاب به احبای ایالات متحده و کانادا.
- ۷- لوح نازله در صبح سه شنبه ۱۱ آوریل ۱۹۱۶، در اتاق مبارک در قصر بهجی، خطاب به احبای ایالات متحده و کانادا.
- ۸- لوح نازله در صبح چهارشنبه ۱۹ آوریل ۱۹۱۶، در اتاق مبارک در قصر بهجی، صبح پنجشنبه ۲۰ آوریل در مسافرخانه قصر بهجی و صبح شنبه ۲۲ آوریل در باغ جنب روضه مبارکه، خطاب به احبای ایالات متحده و کانادا.
- ۹- لوح نازله در صبح جمعه ۲ فوریه ۱۹۱۷، در اتاق اسماعیل آقا در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء در حيفا، خطاب به احبای نه ایالت شمال شرقی ایالات متحده.
- ۱۰- لوح نازله در صبح شنبه ۳ فوریه ۱۹۱۷، در همان اتاق در حيفا، خطاب به احبای شانزده ایالت جنوبی ایالات متحده.
- ۱۱- لوح نازله در بعد از ظهر پنجشنبه ۸ فوریه ۱۹۱۷، در اتاق حضرت بهاءالله در بیت عبود در عکا، خطاب به احبای دوازده ایالت مرکزی ایالات متحده.
- ۱۲- لوح نازله در شب پنجشنبه ۱۵ فوریه ۱۹۱۷، در اتاق حضرت بهاءالله در بیت عبود در عکا، خطاب به احبای یازده ایالت غربی ایالات متحده.
- ۱۳- لوح نازله در صبح چهارشنبه ۲۱ فوریه ۱۹۱۷، در اتاق حضرت بهاءالله در بیت عبود در عکا، خطاب به احبای کانادا.
- ۱۴- لوح نازله در بعد از ظهر پنجشنبه ۸ مارس ۱۹۱۷، در محل تابستانه بیت مبارک حضرت عبدالبهاء در حيفا (اتاق اسماعیل آقا)، خطاب به احبای ایالات متحده و کانادا.



همانطور که اشاره شد این الواح مهم در سال های ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷، در طی جنگ جهانی اول، هنگامی که حضرت عبدالبهاء در ارض اقدس محصور و مسجون بودند و نیز در دورانی که به اولین جشن صدمین سال تولد حضرت بهاءالله منتهی می شد، نازل گردیدند. به این ترتیب ملاحظه می شود که حضرت عبدالبهاء، مرکز میثاق الهی، یک سال قبل از

چنین جشنی، نزول این الواح را برای فتح روحانی عالم انسانی آغاز فرمودند و در واقع صدمین سال تولد حضرت بهاء الله را با نزول این الواح ملکوتی گرامی داشتند.

اکنون ما در سال ۲۰۰۷ هستیم. ده سال دیگر یعنی سال ۲۰۱۷ دو بیستمین سال تولد مظهر کلی الهی فرا خواهد رسید. به خوبی می توان تصور نمود که با اجرای چندین نقشه تحت رهبری بیت العدل اعظم الهی، در



فارسان مضمار خدمت را در خطه امریک به الطاف و عنایات لا نهایته خویش مخصص و ممتاز گرداند و در حینی که رسالت مقدسش در عالم ترابی رو به پایان می رفت امری عظیم و وظیفه ای خطیر و منیع به آن مشعلداران مدنیت الهیه محول و آن جنود مجتهد را به تسخیر مدن و دیار و اقطار و امصار موظف فرماید.^۵ همچنین اشاره فرموده اند: «جامعه امریک... با استظهار به تأییدات مستمره غیبیه منبعث از

عالم بهائی چه تحولات مزار "می مکسول" مادر گرامی امة البهاء روحیه خانم قدرت و رسالتی که مثبتی بوقوع خواهد در بوئنس آیرس، آرژانتین یرلیغ بلیغ تبلیغ فرمان

ملکوتی حضرت عبدالبهاء به آن فئه زکیه عنایت فرموده به نهایت همت به وضع دعائم و ارکان و تقویت و استحکام مؤسسات امریه... قائم و مألوف می باشند».^۶ همچنین در پیامی خطاب به اجبای امریکا مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۳۶، فرامین تبلیغی را «به عنوان کلیدی که مشیت الهی در ید قدرت آنها نهاده تا با آن ابوابی را که به مقدرات عظیم آنها منتهی می گردد بکشایند».^۷ (ترجمه مضمون) توصیف فرموده اند. حضرت ولی امرالله سیاهه ای از

پیوست. همچنین می توان مجسم کرد که معهد اعلی چه اقداماتی خواهند نمود، چه بیانیه هایی صادر خواهند کرد و اجبای جهان را چگونه برای بزرگداشت دو بیستمین سال تولد حضرت بهاء الله و نیز جشن صدمین سال صدور فرامین تبلیغی فرا خواهند خواند.

حضرت ولی امرالله در کتاب **قرن بدیع**، صدور فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء خطاب به اجبای امریکای شمالی را چنین توصیف می فرمایند: «آن منادی ملکوت اراده فرمود

۱۲۰ کشور و سرزمین که حضرت عبدالبهاء در این الواح نام برده‌اند تهیه فرموده‌اند که در صفحات ۵۳ و ۵۴ جزوه آماری ایشان زیر عنوان "آئین بهائی ۱۹۵۲-۱۹۴۴" منتشر شده است.

وقتی در آثار حضرت ولی امرالله، تبیینات ایشان را درباره اهمیت فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء ملاحظه می‌کنیم، کاملاً روشن می‌گردد که به نظر ایشان، مقصود حضرت عبدالبهاء این نبوده که در هر یک از آن کشورها و سرزمین‌هایی که نام برده‌اند صرفاً یک نشانی بهائی یا فرد بهائی مقیم و یا حتی محفل روحانی محلی وجود داشته باشد، بلکه مقصود آن بوده است که تمامی ساختار نظم اداری با جزئیات کامل و با همه جنبه‌های تشکیلاتی آن، در هر نقطه‌ای از کره ارض دائر گردد. در طول عصر تکوین، ممکن است نتوانیم در همه سرزمین‌های کره ارض بطور کامل به این هدف نائل گردیم. مثلاً در حال حاضر هنوز سرزمین‌هایی وجود دارند که بروی امرگشوده نشده‌اند. حضرت ولی امرالله بوضوح تصریح نموده‌اند که در تعیین اهداف نقشه ده ساله، همه سرزمین‌های کره زمین را منظور نفرموده، بلکه فقط سرزمین‌های اصلی و عمده را تعیین کرده‌اند. بنا بر این بسیارند سرزمین‌هایی که به عنوان سرزمین اصلی و مهم شمرده نمی‌شوند اما دیدگاه نهائی آنست که در هر سرزمین، تمامی ساختار نظم اداری با محفل روحانی ملی و ارکان آن یعنی محافل روحانی محلی، حظیره القدس محلی، املاک و مستغلات امری و حتی احتمالاً مشرق الاذکار

محلی بنحو کامل تأسیس و دایرگردد. این دیدگاهی است که در پیش روی ماست و به این ترتیب این فرآیند در سراسر دور بهائی همچنان ادامه خواهد داشت.



در مورد چگونگی شروع نقشه هفت ساله، ملاحظه می‌شود که حضرت ولی امرالله این گام بزرگ را بدون هیچگونه تشریفات و تکلفی به جلو برداشتند. ایشان یک سال قبل از آغاز نقشه اقدام به معرفی آن کردند و این صرفاً با اظهار امیدواری بر این بود که جامعه بهائی ایالات متحده و کانادا، که اعضای آن را به عنوان "اعقاب روحانی مطالع انوار عصر رسولی"^۸ توصیف می‌فرمودند، بتوانند آرزوی قلبی ایشان را عملی سازند. در پیامی تلگرافی در رضوان ۱۹۳۶ به انجمن شور روحانی ملی فرمودند:

"اولین قرن دور بهائی رو به پایان می‌رود. عالم انسانی به مرز مخاطره‌آمیزترین مراحل حیات خود گام می‌نهد، فرصت‌های موجود بی‌نهایت گرانبه‌است. امید است که هر ایالت در جمهوری آمریکا و هر جمهوری در قاره آمریکا قبل از اختتام این قرن مقدس به نور امرالهی منور و به تأسیس اساس نظم جهانی موفق گردد."^۹ (ترجمه مضمون)

یک سال بعد، در پیام رضوان ۱۹۳۷، خطاب به انجمن شور روحانی ملی، حضرت ولی امرالله برای اولین بار اصطلاح "نقشه هفت ساله" را به کار بردند و اهداف آن را به شرح ذیل برشمردند:

- ۱- تکمیل تزیینات بیرونی مشرق الاذکار
- ۲- تشکیل محفل روحانی در هر ایالت از

ایالات متّحده آمریکا شامل آلاسکا و نیز در نه استان کانادا

۳- تأسیس مرکز بهائی در هریک از جمهوری‌های آمریکای لاتین و جزایر کارائیب حضرت امة البهاء روحیه خانم در کتاب **گوهر یکتا**، خلاصه‌ای از مجهودات این دوره بحرانی هفت ساله را شرح داده‌اند. همچنین توجّه ما را به خطرهایی که جهان در دوران جنگ با آن روبرو بوده و مصائب، تضییقات و مشکلاتی که جوامع بهائی در مناطق مختلف جهان متحمل شده‌اند و نیز هدایت و راهنمایی‌های مستمر و آگاهانه‌ای را که از قلم معجزشیم حضرت ولیّ امرالله صادر گردیده جلب فرموده و چنین مرقوم داشته‌اند:

«دو سال بعد از آغاز این حرکت تبلیغی تاریخی، اروپا وارد جنگ شد. ایالات متّحده آمریکا نیز دو سال بعد، به آن پیوست و جنگ عملاً تمامی کره ارض را در بر گرفت. احبای سرزمین جدید آمریکا فعالیت‌های این هفت سال را در میان شدیدترین مصائب و تاریک‌ترین لحظاتی که تا آن زمان در طول تاریخ خود تجربه کرده بودند، به انجام رساندند. میزان توجّه، نظارت، تشویق و هدایتی که حضرت ولیّ امرالله در طی این اولین نقشه از فرامین تبلیغی از خود نشان دادند شگفت‌آور و باور نکردنی بود. پیام‌های پی در پی خطاب به محفل روحانی ملی ایالات متّحده و کانادا همچون چشمه‌ای جوشان از قلم ایشان جاری بود. در سال ۱۹۳۷ به این جامعه فرمودند که اجرای هر دو قسمت وظائف مهم این نقشه اثراتش در سال‌های آخر اولین

قرن بهائی کمتر از جانفشانی‌های «مطالع انوار عصر رسولی که با ایثار جان در سبیل محبوب امکان ظهور و ولادت آئین الهی را اعلام نمودند» نیست. ۱۱ در سال ۱۹۳۸، به آنها می‌فرمایند که انحطاط فزاینده نظم کهنه عالم خود اهمیت و ضرورت زحمات آنان را تأیید می‌نماید.

فعالیت‌های آمریکای لاتین «یکی از شکوهمندترین فصول در تاریخ بین‌المللی امر مبارک» بود (ترجمه مضمون) و نقشه‌های آینده بر این موفقیت‌ها متکی می‌باشد. همچنین ضمن تلگرافی، فرمودند که این نقشه «سراغاز آن مأموریت جهانی معوقه‌ایست که میراث ممتاز حضرت عبدالبهاء را برای جامعه بهائی آمریکای شمالی تشکیل می‌دهد» و نیز «اولین صحنه از پرده اول این درام شکوهمند است که موضوعش فتح روحانی نیم کره شرقی و غربی است» (ترجمه مضمون). در عین حال فرموده‌اند که این نقشه «در حقیقت بمنزله مقدمه و آزمایشی از قدرت و تابشیری از عظمت و وسعت جهاد کبیر اکبری است که در مستقبل ایام باید به احسن طراز تنظیم و به ابداع وجه به موقع اجرا گذاشته شود...»^{۱۱}

حضرت حرم چنین ادامه می‌دهند:

«پس از گذشت دو سال از دوران نقشه، هنگامی که تزیینات خارجی مشرق‌الاذکار بنحو مطلوب پیش می‌رفت و صدور یک سلسله پیام‌های پر شور از طرف حضرت ولیّ امرالله (و نیز اهداء مبلغ نهصد پوند از طرف ایشان به منظور استقرار و اسکان دائمی مهاجرین در نه ایالت و استان قاره آمریکا شمالی که خود را

عید اعظم رضوان مبارک باد

غزلی از: همایون حسامی

از همه کس برده دل، جلوۀ روی بهار
طعنه به رضوان زند باغ و گل و مرغزار
ژاله به صحرا بریخت، قطره الماس گون
دشت و دمن را گرفت لشکر سبز چمن
گوش فرا می دهد، بر سخن نغز عشق
خیمه بر افراشت گل، بر سر هر سبزه زار
بزم بهار است هان، جلوۀ رضوان بین
شاخ پریشان بید بر لب هر جویبار
عید بهائی رسید، فصل بهاری دمید
مشک فشاند نسیم، عطر نماید نثار
رونق شکر شکست، شهد لب لعل دوست
عشق جمال تو بُرد طاقت و صبر و قرار
گریه تشرّف روم، از پی دیدار دوست
جلوۀ نرگس گرفت فتنۀ چشمان یار
روی بسایم به خاک جای قدم های یار

عیب "همایون" مکن گر شده مخمور و مست
جمله طبیعت شده، مست می خوشگوار

”بنحو اجتناب ناپذیری“ ملزم و ”مفتخر“ به اهداء آن می دانستند) اطمینان می داد که همه گام های ضروری اولیه در زمینه مهاجرت داخلی برداشته شده، حضرت ولی امرالله حرکت نیروهای روحانی خود را بسوی سواحل و جزایر آمریکای مرکزی، در جهت ”پیشروی منظم در طول خطی که قلم حضرت عبدالبهاء ترسیم فرموده بودند“ (ترجمه مضمون) رهبری نمودند. علیرغم سنگینی بار مسئولیت و نگرانی فزاینده، ایشان به احباء اطلاع دادند که مایلند با مهاجرین در آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی شخصاً در ارتباط باشند. اینکه نامه های حضرت ولی امرالله برای مهاجرینی که بنا به فرموده ایشان «در پست های منزوی و دور افتاده خود در نواحی پراکنده قاره آمریکا مستقر بودند» (ترجمه مضمون) چه مفهومی می توانست داشته باشد، موضوعی است که فقط کسانی که خود آن نامه ها را دریافت نموده اند می توانند درباره آن قضاوت کنند. اما من شخصاً تصور می کنم که بدون این ارتباط و مکاتبه شخصی، موفقیت این نقشه و نقشه های بعدی، اصولاً مشکل به نظر می رسد. محبت، تشویق و توجه ایشان، مهاجرین را در محل های مهاجرتی خود پابرجا نگه می داشت. کم نیستند افرادی که، صرفاً بخاطر نامه های ایشان که با عنوان ”برادر حقیقی شما“ امضاء می فرمودند، هنوز در مقر خود باقی هستند.

«یک سال بعد از شعله ور شدن آتش جنگ جهانی دوم... از اهداف نقشه فقط دو جمهوری آمریکای لاتین مانده بود که نیاز به مهاجر داشت. مطمئناً همانطور که حضرت ولی امر

فرمودند» [مدافعین دلاور حصن حصین شریعت حضرت بهاء الله... با قدرت و فعالیت خلیل ناپذیر در ارتفاع علم امرالله و استقرار پایگاه آن در کشورهای شاسعه نائیه سعی بلیغ مبذول داشته بودند].^{۱۲} [و این در حالی بود که] احبای ایران تحت تضییقات قرار داشتند؛ امر در روسیه منحل و مشرق الاذکار مصادره گردیده بود؛ در اروپای غربی، جنوب شرقی و مرکزی، احباء تحت فشار قرار گرفته بودند؛ در آلمان امر ممنوع گردیده بود؛ در آفریقای شمالی احباء مورد حملات متعصبین مذهبی قرار گرفتند و پیشروی جنگ خود مرکز جهانی امر را نیز در معرض تهدید قرار داده بود. پس عجب نیست که حضرت ولی امرالله به احبای آمریکا مرقوم فرمودند که ”انظار جامعه های مختلف بهائی... بیش از پیش متوجه ظهورات بدیعه مشروعات خطرناک است که مجریان فرمان صادر از قلم حضرت عبدالبهاء... به انجام آن مأمور و موظف گردیده اند“^{۱۳} بی سبب نیست که این چنین آنها را توصیف می فرمودند: «قیام شایسته مبذول و با ابراز ثبات و همت و پایداری و استقامت که در نهاد آن دلدادگان امر حضرت احدیت راسخ و متمکن است مساعی جمیله معمول خواهند داشت».^{۱۴} و عجب نیست که به آنان اطمینان می دهند که «مأموریتی که حضرت عبدالبهاء به پیروان امر الهی در قاره آمریکای شمالی محول فرموده اند چون بر سرعت بیافزاید و قوای مکنونه خود را ظاهر سازد و مجریان شجیعش را به آفاق جدیدی از بسالت و اشتهار ارتقاء دهد، بلا شک وقایع مهم تری در پی خواهد داشت که قدر و منزلت خدمت مجریان نقشه را اعتلاء داده، افق دیدشان را وسعت خواهد بخشید... و

برشکوه و جلال میراثشان افزوده، شهرتشان را عالمگیر خواهد نمود و انجام وظائفی را که مایه امتیاز و سیادت آنان در سبیل امرالله است سهل و آسان خواهد کرد و حلول روزی را تسریع خواهد نمود که عصر ذهبی افتتاح گشته و شاهد جلوس آنان بر سریر سلطنت ابدیه خواهد بود، روزی که صیت نورانیت و هدایت ایشان به آفاق رسد و آوازه بزرگواریشان جهانگیر گردد».^{۱۵} همچنین در مورد این جامعه فرموده‌اند که «... جامعه یاران الهی در خطه امریک که جوامع امریه را که در آتیه ایام به تقدیرات صمدانیه در طول و عرض نیمکره غربی ایجاد خواهد گردید قدهوه حسنه و محرک اولیه است، با وجود ظلمات هالکه متزایده که سراسر جهان را فراگرفته قدرت و لیاقت خویش را برای احراز این مقام بمنصه ظهور رسانده»^{۱۶} اگر حضرت ولی امرالله آنان را متوجه وظائف خطیر خود در قبال وضع عالم نفرموده و با بیاناتی که شعله ایمان را در قلوبشان مشتعل ساخت مخاطب نساخته بود، نمی توان تصور نمود که یک چنین همت و لیاقتی از آنان بمنصه ظهور می‌رسید.

وقتی به گذشته و به آن سال‌های شکوهمند و در عین حال موحش جنگ می‌نگریم، موفقیت نقشه هفت ساله واقعاً معجزه‌آسا به نظر می‌رسد. در حالیکه جامعه بشری در اروپا و آسیا متحمل تلفات شدیدی می‌شد، در حالیکه مرکز جهانی امر از چهار جهت مورد تهدیدی بی‌سابقه قرار داشت، در حالیکه ایالات متحده آمریکا و کانادا در چنگ نبردی جهانی با همه نگرانی‌ها، محدودیت‌ها و خشونت‌هایش گرفتار بودند، جمعی قلیل بی‌نام و نشان و فاقد

هرگونه امکان، ولی قوی الاراده و سرشار از ایمان موفق شدند که نه فقط تعداد محافل روحانی را در آمریکای شمالی دو برابر نمایند و در هر ایالت آمریکا و هر استان کانادا، حد اقل یک محفل روحانی تأسیس نمایند، بلکه تزیینات خارجی ام‌المعابد خود را که بسیار پُر هزینه بود، شانزده ماه قبل از موعد مقرر تکمیل نمایند و نه فقط گروه‌های قوی بهائی در هر یک از بیست جمهوری آمریکای لاتین مستقر ساختند، بلکه علاوه بر آن، پانزده محفل روحانی در سراسر آن ناحیه تأسیس نمودند. هنگامی که خورشید قرن دوم بهائی طلوع نمود، طلوع آن با پیروزی همراه بود. حضرت ولی امرالله به پیروان خود فرمودند که «از اولین فتح و ظفر فوق‌العاده شایان توجه جامعه شکست ناپذیر، دوراندیش و پیشگام بهائیان امریک که مجتمعاً با بذل مساعی و از خود گذشتگی به آن دست یافته‌اند قرین تحسین و اعجابیم».^{۱۷} چندان جای تعجب نیست که درباره آنها فرموده‌اند که «این فتوحات و انتصارات که از موفقیت‌های جسمیه مؤمنین اولیه آن سرزمین سرچشمه گرفته و انعکاسی از خدمات باهره آن نفوس مخلصه منجذبه است بنفسه دلیل بارز و نشانه فاطعی از مراتب لیاقت و شایستگی یاران و یاوران امر حضرت رحمان در خطه امریک است».^{۱۸}

هیچ شرح و بیانی نمی‌تواند توفیقات منحصر به فرد نقشه جلیله هفت ساله را کامل‌تر، جامع‌تر و زیباتر از آنچه حضرت ولی عزیز امرالله در کتاب قرن بدیع، درباره اهمیت و موقعیت ممتاز این نقشه در تاریخ امر مبارک، نقل فرموده‌اند توصیف نماید که در اینجا به

عنوان حسن ختامی بر این نوشتار نقل می‌گردد:
 «برای تنفیذ این نقشه مقدس و عظیم
 طرح‌ها اتخاذ گردید و صدها فعالیت اداری و
 تربیتی از طرف مجریان نقشه به مورد اجرا
 گذاشته شد. یاران الهی به تقدیم تبرّعات
 کریمانه اقدام نمودند و بوسیله تأسیس لجنة
 مخصوص برای ابلاغ کلمه الله و اعزام مهاجرین
 به امریکای مرکزی و جنوبی و ایجاد لجنة‌های
 تبلیغی ناحیه‌ای و تشکیل مدرسه بین‌المللی
 جهت تهیّه و تمرین مبلغین بهائی و توطن
 مهاجرین در نقاط غیرمفتوحه و سرکشی و سیر و
 سفر مبلغین سیار و نشر آثار الهیه به السنه
 اسپانیولی و پرتغالی و تنظیم دوره‌های درس
 تبلیغ و بسط خدمات امریه توسط جمعیت‌ها و
 محافل روحانیّه محلیّه و انتشار امرالله از طریق
 مطبوعات و رادیو و ارائه فیلم‌های مشرق
 الاذکار و مدل‌های آن و اقامه کنفرانس‌های بین
 الجوامع و ایراد نطق و خطابات در دانشگاه‌ها
 و دانشکده‌ها و بالاخره تقویت دروس تبلیغی و
 بحث و مذاقه در مسائل مربوط به امریکای
 لاتین در مدارس تابستانه، به تحقیق این منظور
 متعالی یعنی انجام نقشه هفت ساله مبادرت
 نمودند تا این مشروع جلیل که بزرگترین
 مجهودات و خدمات دسته جمعی پیروان امر
 حضرت بهاءالله در قرن اول بهائی را تشکیل
 می‌دهد به تاج موفقیت متوج گردد.

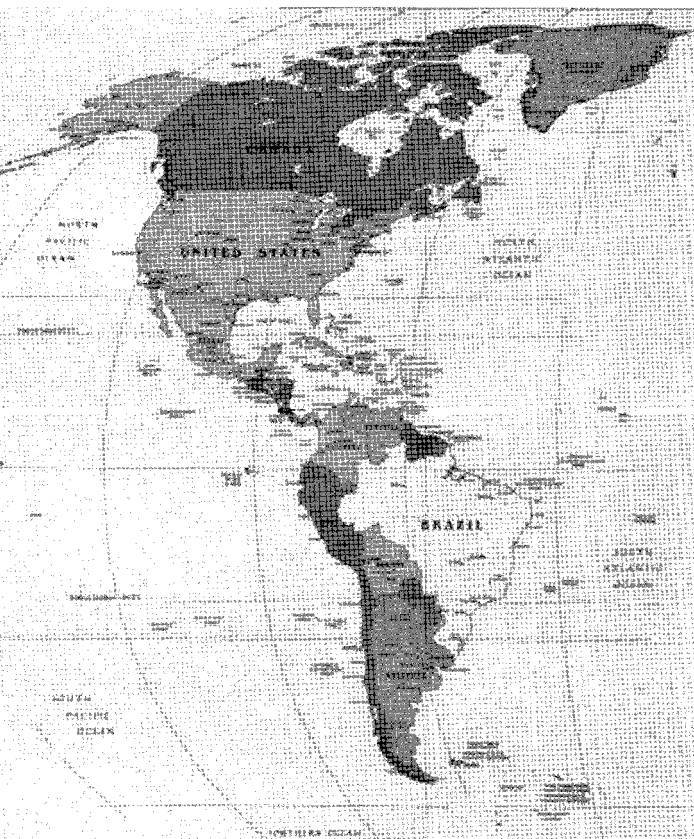
«در پایان این قرن مقدس نه تنها امر عظیم و
 خطیر مشرق الاذکار شانزده ماه قبل از موقع
 مقرر انجام پذیرفت، بلکه بجای تشکیل یک
 نقطه در هر یک از جمهوریات مفتوحه که به
 منزله هسته مرکزی آن محسوب می‌گردید،
 محافل روحانیّه در شهرهای مکزیکو و پوئبلا در

مکزیک، بوئنس آیرس در آرژانتین، گواتمالا
 سیتی در گواتمالا، سانتیاگو در شیلی،
 مونتهویدئو در اورگوئه، کیتو در اکوادور، بوگوتا
 در کلمبیا، لیما در پرو، آسانسیون در پاراگوئه،
 نگوسیگالپا در هندوراس، سان سالوادور در
 سالوادور، سان خوزه و پتارناس در کستاریکا،
 هاوانا در کوبا و پرتویرنس در هائیتی، تأسیس
 گردید. به علاوه بسط و انتشار امرالله که احبای
 بال و پرگشوده امریکای لاتین نیز در آن شرکت
 نموده بودند به کمال اهتمام تعقیب گردید و
 این امر مهم در جمهوری‌های مکزیک، برزیل،
 آرژانتین، شیلی، پاناما و کستاریکا تحقق
 پذیرفت و یاران الهی نه تنها در عواصم
 جمهوری‌های امریکای جنوبی بلکه در مراکز
 مانند وراکروز و کانانی و تاکویایا در مکزیک،
 بالبوآ و کریستوبال در پاناما، رسیف در برزیل،
 گویاکیل و امباتو در اکوادور و بالاخره تاموکو و
 ماژلان در شیلی توطن اختیار نمودند. محافل
 روحانیّه بهائیان سان خوزه و مکزیکوسیتی
 تسجیل گردید و در شهر اخیر، مرکز بهائی
 متضمن کتابخانه و قرائتخانه و سالن کنفرانس
 دایر شد. سیمپوزیوم جوانان بهائی در هاوانا و
 بوئنس آیرس و سانتیاگو در موقع خود انعقاد
 یافت و مرکز مخصوص جهت توزیع آثار در
 امریکای جنوبی در بوئنس آیرس تأسیس
 گردید.

«این فتوحات و انتصارات در مراحل اولیّه
 از برکت قیام و جانفشانی نفس مقدسی که
 وجودش مایه ائتلاف و وحدت روحانی دو قاره
 اروپ و امریک محسوب، بهره‌مند گردید و از
 انفاس زکیّه طبیّه‌اش برخوردار شد. این آیت
 هدی و منادی ملاً اعلیٰ (خانم می ماکسول)

منشأ خدمات و فعالیت
روحانی گردید و در
اثر این مرکزیت گوی
سبقت از سایر جماهیر
امریکای جنوبی بر بود.

«و نیز در این موقع
خطیر که امنای الهی و
یاران رحمانی از
سراسر جمهوری های
مختلفه امریک در این
معبد جلیل، اعلی و
اشرف معبدی که تا
کنون به نام حضرت
بهاء الله مرتفع شده،
مجتمع گشته و به
کمال سرور و حبور در
جشن ختام قرن اول
اظهار امر حضرت
اعلی، مطلع این کور
اعظم و مبدأ دور اتم و



همچنین میلاد مسعود حضرت عبدالبهاء روح
الوجود له الفدا و پنجاهمین سنه استقرار امرالله
در دیار غربیه در جوار نخستین مرکز امری بهائی
در خطه باختر شرکت نموده اند، قلوب از
اختتام مرحله اولای نقشه تبلیغی که بد قدرت
مرکز میثاق ترسیم فرموده مالا مال ابتهاج و سرور
است و از این توفیق عظیم غرق دریای بهجت و
حبور، موفقیتی که انوار سرمدیش جوامع بهائی
شرق و غرب را منور نموده و در صفحات تاریخ
قرن اول بهائی با خط جلی و کلمات زرین
مثبت و مسطور خواهد گردید».^{۲۰}

یادداشت ها در صفحه ۴۷

که از اوان طلوع نیر میثاق به تأسیس اولین مرکز
بهائی در قاره اروپ و اقلیم کانادا اقدام نموده
بود در حینی که هفتاد سنه از مراحل عمر
عزیزش می گذشت با وجود تکسر و انحراف
مزاج به سفرشش هزار مایلی آرژانتین مبادرت
ورزید و تازه در آستانه خدمات مهاجرتی خویش
قدم نهاده بود که ناگهان از جهان ناسوت به
عالم ملکوت صعود نمود و روح پاکش در
رفارف قدس ماوی گزید و به سبب این
جانفشانی و فداکاری عظیم امر تبلیغ و اعلاء
کلمه الله در آن سرزمین تقویت شدید پذیرفت و
خطه آرژانتین مرکز نشر و اشاعه آثار بهائی و

مناجات

نروم جز به همان ره که توام راه‌نمایی
همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
تو نمایندهٔ فضلی تو سزاوار ثنایی
نتوان شبه توجستن که تو دروهم نیایی
همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی
همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی
مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی^۱

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی
همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم
تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی
نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگچی
همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی
همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو ببوشی
لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید

نوشتهٔ استاد حشمت مؤید

در جشن‌ها و دیگر احتفالات بزرگ و پرشکوه
عهده‌دار این وظیفه می‌شدند و با صدای گرم و
لحن روحانی خود حاضران را واقعاً مجذوب
عبارات مبارک و شاید حتی متوجّه ملاً اعلیٰ
می‌کردند. مناجات درست و خوب خواندن
البته مستلزم دانشمند بودن نبود. فاضل جلیل
القدر مرحوم اشراق خاوری را هرگز نشنیدم که
مناجاتی یا لوحی تلاوت کند. او در هر
اجتماعی که حضور می‌یافت طبعاً ناطق ممتاز
آن اجتماع بود. کسی که در تسلط بر معارف
اسلامی کمابیش هم سطح اشراق خاوری بود و
از تلاوت مناجات هم دریغ نمی‌ورزید، جناب
سید عباس علوی اعلیٰ الله مقامه بود که در
حین تلاوت یک پارچه محویت و توجه و

این بنده وقتی جوان بودم و با شور و شوق
بسیار به ضیافات و احتفالات و مجالس نطق و
تذکر و بیوت تبلیغی و کلاس‌های تزیید
معلومات و دروس امری می‌رفتم، چند نفر
بودند که مناجات را با صوتی دلکش و لحنی
مطلوب و مناسب می‌خواندند. جامعهٔ طهران
بسیار وسیع بود و ما جوان بودیم و در آن جامعه
پر شور و نشور صوت خوش و سواد کافی برای
تلاوت درست و دل‌نشین مناجات کمیاب نبود.
هر نغمه‌ای که از سر صدق از حلقومی بر
می‌خاست اگر پرگوبه و گوش‌خراش نبود، در
دل‌های عاشقان اثر می‌کرد. حشمت خانم
مهتدی و مرحوم الله قلی سبحانی را یادم است
که گویا بهترین تلاوت کنندگان مناجات بودند و

خلوص می‌شد و با چنان حضور قلب و انجذابی تلاوت می‌کرد و در بانگ مناجاتش چنان حالت تضرع و صداقتی موج می‌زد که دل‌ها را به رقت می‌آورد و بر بال معنویت خویش به معراج تبتل و ابتهال و حضور دل در ساحت صاحب مناجات می‌برد. یادم است روزی در یک کلاس درس، در حالیکه نوک عصا را بر زمین گذاشته، دودست را روی هم بر دسته عصا نهاده و چشم‌ها را بسته بود مناجاتی عربی تلاوت نمود با چنان حالت دل‌دوزی که خانم روحانیه تیرانداز-کزمن آن زن را هزاران یاد باد- منقلب شده بود و اشک می‌ریخت (نمی‌دانم این بانوی عزیزالآن کجاست و آیا اگر باد خبر این گفته بنده را به گوش او رسانید آن روز را و این بنده پریشان روزگار را به یاد خواهد آورد؟) باری حضرت سید عباس علوی "حضور قلب" داشت و می‌دانست چرا و چگونه باید به درگاه حق مناجات کرد. می‌دانست که صوت خوش و لحن آواز هر قدر هم دلپذیر باشد فرع است، وسیله است، هدف نیست و اگر با تمرکز ذهن و حضور قلب همراه نباشد، شایسته مناجات نیست، مناجات نیست، آواز خواندن است و مصرفی دیگر دارد جز دعا و مخاطبی دیگر دارد جز حضرت معبود.



در آن روزها اسباب انتشار ساز و آواز البته وجود داشت ولی به هر خانه و محله و دهکده‌ای نفوذ نکرده بود. رادیو کم بود و تلویزیون هم هنوز به بازار نیامده و در همه خانه‌ها قبله و محراب زن و مرد و پیر و جوان نشده بود که آن را در صدر اطاق در گوشه‌ای

محفوظ و "محترم" بگذارند و شب‌ها- گاهی حتی در حین خوردن شام- چشم ظاهر و باطن به آن بدوزند، آهنگ‌ها و آوازهایش را چون شیر بنوشند، و جوان‌های سر حال بیشتر از والدین و بزرگ‌ترها به چشم خود یک یک آواز خوان‌ها یعنی آن چهره‌های معروف و پرنفوذ و "ایده‌آل" را ببینند و شیفته فلان زن یا مرد بشوند و خواسته یا نخواست لحن و آهنگ آوازشان را در مناجات تقلید کنند.

احبای نسل پیشتر با لحن مناجات بهائی انسی عمیق داشتند و آن را با آوازهای رادیو و نوای تصنیف‌های جاری در هم نمی‌آمیختند. اما سیر حوادث روزگار حرمت این حریم معنوی را تا حدی و مخصوصاً در میان جوانان ضعیف کرد، پایمال نکرد، ولی از ارزش و جاذبه آن کاست. امنیت و صفای روحانی بهائی در دعا و مناجات کم‌کم سستی گرفت. شیفتگی جوانان به موسیقی رایج که فضای خانه‌ها و خیابان‌ها و حتی مدارس و مهمانی‌ها را از موج سرود و تصنیف پر کرده بود، لحن پرفصاف و روحانی مناجات را ترک‌دار کرد.

مهاجرت و سپس فرار هزاران خانواده بهائی به غرب و دیگر دیار غربت کار را به جایی رسانید که نونهالان و جوانان بهائی دیگر آن لحن ساده و پرخلوص نسل گذشته را در تلاوت مناجات نشنیدند و نمی‌شنوند و اگر زبان فارسی را فراموش نکرده باشند و بخواهند مناجات فارسی تلاوت کنند ناچار بدون آهنگ و به سبک بهائیان غرب می‌خوانند یا شاید آموخته باشند که از لحن تصنیف‌های فارسی رایج در اروپا و امریکا تا حد مقدور تقلید کنند. به هر حال لحن مناجات حضرت سید عباس علوی

را دیگر نمی‌توان شنید الا شاید در ایران که پنجه خونین دشمن غدار به مصداق آیه مبارکه "بلائی عنایتی" هوس‌های پوچ و خیالات جاهلانه و جلالت‌های ناشیانه را از لوح سینۀ یاران محو کرده و جز حالت راز و نیاز صمیمانه و تضرع عاشقانه چیزی در لحن مناجاتشان باقی نگذاشته باشد.



از یکی از دوستان بهائی هم‌سن و سال که در این شب‌های فراق خواب روزهای رفته را می‌بیند، شنیدم که درد دل می‌کرد و مطالبی که می‌شنوید از قول اوست که می‌گفت: فلانی از توجه پنهان که بسیار سال است که در حسرت شنیدن یک "مناجات" هستم. ایران بیست سی سال گذشته را نمی‌دانم. اینجا امریکاست که دلم برای استماع یک مناجات پرسوز و گداز تنگ شده است. گاهی یکی از اجبای ایرانی در ضیافتی یا احتفالی یا حتی در مشرق‌الاذکار به خواهش دوستان غرب مناجاتی تلاوت می‌کند که برای من - خدا از گناهم بگذرد - نه تنها عاری از حالات صداقت و روحانیت است بلکه آن قدر تصنع آمیز است که مرا رنج می‌دهد و دچار تقلا می‌کند و از همان ابتدا که "هو الله ای خداوند" را شنیدم تحمل تمام می‌شود، صبر و قرار را از دست می‌دهم و سعی می‌کنم نشنوم و به امور زندگی و کارهای معوق و تکالیف فردا یا هزار خوب و بد دیگر بیندیشم تا آن ۷-۸ دقیقه آواز نامناسب خودفروشانۀ دوست به اصطلاح "خوش صوت" تمام شود و بتوانم به ضیافت برگردم. می‌گفت خدا از دل اجبای غیر ایرانی بپرسد که در آن دقایق چه می‌کشند، حواسشان کجاست و در چه عوالمی

سیر می‌کنند. وقتی من ایرانی آن قدر به جان می‌آیم و بی‌حوصله می‌شوم، این یاران زبان‌ندان غربی که ابداً چیزی نمی‌فهمند و ذوق موسیقی پسندشان هم آن قدر پرورش نیافته که دستگاه‌های آواز هوش‌ربای ما را درک کنند و گوششان به الحان و آهنگ‌های دیگری خو گرفته است لاید آن دقایق طولانی را مرخصی می‌گیرند، تا وقتی آواز مناجات ما، شبیه به صفحه گرامافون که کوکش تمام شده باشد، عع آهسته و مظلومانه‌ای بگوید و آنها بدانند که دوست ایرانی ما راز و نیازش را شاید با خدا تمام کرده و از بارگاه الهی مرخص شده است.

حتماً دقت فرموده‌اید که زیر و بم آواز مناجات‌خوان ما در آغاز و انجام بسیار متفاوت است. گاهی ادای دو کلمه کوتاه "ای خداوند" که نباید بیش از یکی دو ثانیه وقت بگیرد، بیش از یک دقیقه طول می‌کشد و در پیچ و خم هاهاها یا تحریر صدا چنان گم می‌شود که انسان نگران می‌شود که نکند خدا هم استغفرالله نفهمیده باشد که دارند او را صدا می‌زنند. البته صبر خدا زیاد است و به این نوع دق‌الباب‌های ما که در حقیقت نوعی عادت است و خود ما در پشت در منتظر جواب نیستیم، عادت کرده است و می‌داند که تا مناجات‌کننده به اصل مطلب برسد و حرف و حاجت یا عشق و عبودیت و درخواستش را به عرض برساند، او یعنی خدا می‌تواند به هزاران کار دیگرش در زمین و آسمان رسیدگی کند.



قاریان مناجات البته از دستگاه‌های آواز ایرانی هم اطلاعی ندارند و صدا را که سر دادند دیگر نگران نیستند، می‌گذارند هر جا

که خواست برود و هر راهی را که مقتضی پیچ و خمی و کش و قوسی بود طی کند. چه بسا که مناجاتی را نادانسته در دستگاه مثلاً دشتی شروع می‌کنند- یا ماهور یا همایون یا اصفهان، چه فرقی می‌کنند؟- و تا به پایان برسند دستگاه‌های ابوعطا و بیات و شور را هم درنور دیده‌اند و وقتی به ع ع می‌رسند به تقلید یاران غرب چشم‌ها را می‌بندند و لحظه‌ای ساکت و صامت می‌ایستند که گویی هنوز از محضر حق طاقت جدایی ندارند و نمی‌خواهند بی‌ادبانه به عالم خاک برگردند. طرفه‌تر اینکه در انتخاب مناجات هم توجهی به مفهوم آن یا مقتضیات خاص آن احتفال ندارند و متذکر نیستند که چه متنی می‌خوانند یا برای چه نوع مستمعان می‌خوانند، اروپایی یا ایرانی، پیر یا جوان، جشن نوروز باشد یا یوم شهادت حضرت ربّ اعلیٰ؛ فرق نمی‌کند غرض خواندن آوازی ایرانی است و ارائه صدای خوش خودشان، با این تصور که حاضران همه لذت برده و کسب روحانیت کرده‌اند. اتفاق افتاده است که در محفل تذکر مناجاتی فرح‌انگیز می‌خوانند ولی البته با آهنگی سوزناک، یا برعکس در جشنی پر از شور و شادمانی مناجاتی چنان غم‌انگیز و دردخیز با لحنی شکسته و آرام که چشم حاضران از نم اشک خیس می‌شود.

شخصاً دقیقاً یادم است که حدود ۱۶-۱۷ سال پیش محفل مقدّس ملّی امریکا به مناسبت پایان پرموقّیت یکی از نقشه‌های تبلیغی جشنی پرسرور برپا کرده بود. در یک سالن اجاره‌ای بزرگ صدها تن از احبّای تمام اطراف حضور داشتند. منشی محفل با سخنانی که گزارش پرمسرت پیروزی نقشه بود و همه را

به هیجان می‌آورد احتفال را آغاز کرد و سپس یک دختر جوان ایرانی به جای مناجات، لوح معروف "دیگر چه غمی، رنجور بلا را..." را تلاوت نمود، آنچنان افسرده و آرام و حزن‌آور که من به یاد تمام بدبختی‌های گذشته خودم افتادم و نزدیک بود زار زار گریه کنم.



شخصاً خاطره‌ای از نماز یک جوان دیگر دارم که نقل آن برای تفریح خاطر دوستان بد نیست. در روزگار جوانی در خدمت عزیز ابدیم حضرت دکتر رحمت مهاجر سفری به سروستان (نزدیک نیریز) رفته بودیم. سروستان گمان می‌کنم دوست سیصد بهائی داشت. منزل ما طبعاً در خانه یکی از احبّای نسبتاً متمکن بود که هر سال به نمایندگی آن حوالی برای شرکت در انجمن شور روحانی ملّی به طهران می‌آمد. اتفاقاً در همان روزها پسر خانواده‌ای محترم که در طهران همیشه میزبان این نماینده بودند به سروستان آمده بود، یعنی پدرش او را برای چند روزی گردش به سروستان فرستاده بود. تابستان بسیار گرم بود و صبح‌ها روی تختی که در حیاط گذاشته و چهارپایه آن را برای جلوگیری از بالا خزیدن عقرب در ظرف آب قرار داده بودند، می‌نشستیم و پس از تلاوت مناجات صبحانه می‌خوردیم. یک روز رحمت محبوب و صاحب‌خانه و بنده نشسته و منتظر بودیم که آن جوان عزیز ۹۵ بار ذکر الله ابهی را تمام کند تا چای بریزند. پشت من به دیوار بود و رحمت اشاره فرمود که قدری جلوتر بنشینم چون عقربی سیاه داشت از دیوار بالا می‌رفت. جوان عزیز ما فقط یک زیر شلوار خیلی کوتاه و پیراهنی نازک به تن داشت. هنوز نود و پنجمین

”الله ابهی“ را نگفته (یعنی انگشتش مهره آخر تسبیح را رد نکرده) بود که بدون یک آن فاصله و سکوت با صدای بلند ادامه داد: زن خوبه خوشگل باشه خوشگل و خوش اندام، نه به مثل زن من زشت و بد اندام؛ که صاحب خانه و رحمت و حقیر، چای که هیچ، عقرب را هم فراموش کردیم و شلیک خنده مان بلند شد و تمام آن روز و روزهای بعد این تصنیف جلف ورد زبانمان بود.

نه این جوان شوخ و شنگ ما در سروستان می دانست و نه آن دختر غمزده در جشن پیروزی نقشه تبلیغی در امریکا که مناسب مقام یعنی چه، هدف مناجات چیست و کیفیت ادای آن چگونه است. یکی شیفته صوت خود و غصه دار بود و دیگری تکلیف نماز را به بازی انگشتانش با مهره های تسبیح سپرده بود و مرغ خیالش در اوج یا حسیض دیگری پرواز می کرد. هیچ کدام ”متوجه الی الله“ نبود و ”چشم از جمیع ماسوی“ برنسته و ”به ملکوت ابهی“ برنگشاده بود. مناجات آن دخترک مناسبتی با جشن شادی و پیروزی نداشت ولو آنکه او شاید (یا حتماً) می کوشید حضور قلبی داشته باشد و نماز خواندن آن جوان در سروستان مصداق قول مولانا بود که فرموده است: ”هیچ آدابی و ترتیبی مجوی هر چه می خواهد دل تنگت بگویی“ و دل شوخ و شنگ او نه تنها ما بلکه حتماً خدا را هم به خنده انداخت.



در ادبیات فارسی حکایات دقیق و زیبایی در موضوع حضور قلب و مسأله دعا و مناجات هست که نقل یکی از آنها از قول شیخ عطار

شنیدنی است. مثنوی های عطار- منطق الطیر و الهی نامه و مصیبت نامه و اسرارنامه- مشحون از حکایاتی است از عقلای مجانبین یعنی افراد عاقل و دردمندی که گاهی خود را به دیوانگی می زده اند تا بتوانند آزادانه و بی پروا از شماتت خلق، گله های خود را از مردم و جامعه و رهبران دین و حتی خود خالق آسمان و زمین بر زبان بیاورند. حکایت زیر نمونه انتقاد یکی از این دیوانگان است که با دیگران به نماز جماعت نمی رفت. سرانجام یک روز به اصرار کسی دیگر برای شرکت در نماز جمعه به مسجد رفت. همین که پیش نماز بانگ نماز را سرداد، او یعنی این دیوانه شروع کرد به ادای صدایی شبیه نعره گاو. نماز که تمام شد، کسی از او پرسید: ای مرد مگر از خدا نترسیدی که در نماز جمعه نعره گاو زدی؟ پاسخ داد که پیروی از پیش نماز کردم، او داشت گاوی می خرید، خواستم که بانگ گاو را بشنود:

چنین گفت: او امام مقتدا بود

بر او هم اقتدای من روا بود
چو در الحمد گاوی می خرید او

ز من هم بانگ گاوی می شنید او
چو او را پیشرو کردم ز هر چیز

هر آنچه او می کند من می کنم نیز
کسی پیش خطیب آمد به تعجیل

سؤالش کرد از آن حالت به تفصیل
خطیبش گفت چون تکبیر بستم

دهی ملک است جایی دور دستم
چو در الحمد خواندن کردم آغاز

به خاطر اندر آمد گاوده باز
ندارم گاو، گاوی می خریدم

که از پس بانگ گاوی را شنیدم^۲

همین معنی را البتّه بدون حکایت گاو یا نظیر آن، رودکی در حدود یازده قرن پیش در دو بیت ذیل آورده است:

روی به محراب نهادن چه سود

دل به بخارا و بتان طراز

ایزد ما وسوسه عاشقی

از تو پذیرد، نپذیرد نماز^۳



مناجات مؤثر و دل‌نشین، اگر علاوه بر حضور قلب، با آواز خوش تلاوت گردد تأثیرش البته عمیق‌تر است. جمال قدم جلّ اسمه الاعظم و حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه نغمه خوش را پسندیده و تصویب فرموده‌اند و فنّ موسیقی را به عین عبارت "از فنون ممدوحه و سبب رقت قلوب مغمومه" شمرده و تشویق فرموده‌اند. حضرت مولی‌الوری می‌فرماید:

«... در این عصر، طیور آنس در حدائق قدس باید آواز و شهنازی بلند کنند که مرغان چمن را به وجد و پرواز آرند و در این جشن و بزم ربّانی چنان عود و رودی به سرود آرند و چنگ و چغانه بنوازند که شرق و غرب را سرور و شادمانی دهند و حیور و کامرانی بخشند. حال تو آهنگ آن چنگ را بلند کن و سرود آن عود بزن که بارید را جان به کالبد دهی و رودکی را آسودگی بخشی، فاریابی را بی‌تاب کنی و ابن سینا را به سینای الهی دلالت نمایی»^۴

بدیهی است که قلم حضرت عبدالبهاء برای تعلیم موسیقی و تشویق ساز و آواز به حرکت در نیامده است و استفاده از علمای بزرگ موسیقی و نام آلات موسیقی و نوازندگان معروف افسانه‌ها بیشتر جنبه استعاری دارد و قلم

میشاق این اصطلاحات و اسامی را به خدمت تشویق یاران به ارتفاع آهنگ مناجات گماشته‌اند تا هم گیرنده لوح در هنر موسیقی به شوق آید و هم غایت مراد را که قیام به ارتفاع ندای حق است دریابد. در لوحی دیگر می‌فرمایند:

«ای مرغ خوش الحان، جمال ابهتی در این دور بدیع حجابات اوهام را خرق نموده و تعصبات اهالی شرق را ذم و قدح فرموده. در میان بعضی از ملل شرق نغمه و آهنگ مدموم بود ولی در این دور بدیع نور مبین در الواح مقدّس تصریح فرمود که آهنگ و آواز یزق روحانی قلوب و ارواح است. فنّ موسیقی از فنون ممدوحه است و سبب رقت قلوب مغمومه. پس ای شهناز به آوازی جانفزا آیات و کلمات الهیه را در مجامع و محافل به آهنگی بدیع بنواز تا قلوب مستمعین از قیود غموم و هموم آزاد گردد و دل و جان به هیجان آید و تبّتل و تضرّع به ملکوت ابهتی کند. و علیک البهاء الابهتی^۵»



این الواح مبارک و چه بسیار آیات دیگر همه توضیح این حقیقت است که موسیقی و صوت خوش البتّه پسندیده است و شاعران را نیز در سرودن قول و غزل به وجد و طرب می‌آورد. اما دوستان ایرانی در غربت غرب غالباً از تشویق محبت‌آمیز بهائیان مغرب زمین به این گمان می‌افتند که صوتشان خوش است و گاهی تلاوت‌کننده‌ای بی‌ذوق و بدصدا عهده‌دار این وظیفه می‌شود و مناجات را به جای آنکه ساده تلاوت کند، در همان چند دقیقه کوتاه آوازش

را بی هیچ نظم و قاعده‌ای چندین بار زیر و بم می‌برد و صدا مانند ماشین قراضه‌ای که از سنگلاخ می‌گذرد آن قدر گوش خراش می‌شود که مستمع را بیزار کرده به یاد حکایت زیر در گلستان سعدی می‌اندازد:

«یکی در مسجد... بانگ نمازگفتی به ادائی که مستمعان از او نفرت گرفتندی و صاحب مسجد امیری بود عادل، نیکو سیرت. نمی‌خواستش که دل‌آزرده شود. گفت ای جوانمرد، این مسجد را مؤذنانند قدیم، هر یکی را پنج دینار می‌دهم. تورا ده دینار بدهم تا جایی دیگر روی. بر این سخن اتفاق افتاد و رفت. بعد از مدتی به گذری پیش امیر باز آمد و گفت: ای امیر تو بر من حیف کردی که به ده دینارم روان کردی که اینجا که رفته‌ام بیست دینارم می‌دهند که جای دیگر روم و قبول نمی‌کنم. امیر بخندید و گفت: زنهار تا نستانی که به پنجاه دینار راضی گردند.

به تشبه کس نخراشد ز روی خارا گیل
چنان که بانگ درشت تو می‌نخراشد دل»^۶
موضوع دعا و نماز، علاوه بر پیروان صادق ادیان ذهن حکما و متألهان را نیز به خود مشغول داشته است. درباره آن کتاب‌ها و مقالات بسیار نوشته و کوشیده‌اند که هدف و حکمت این امر را که علاوه بر دستور مطاع پیمبران نیاز درونی انسان در همه جهان و همه ادوار تاریخ بوده است، دریابند.

مفهومی که پیروان ادیان از ذات خالق پروردگار دارند این است که وی واقف اسرار و افکار ماست، ابد و ازل برای او یکی است، گذشته و آینده تمام مخلوقات را از اول لا اول

جهان تا آخر لا آخر دستگاه هستی می‌داند. می‌داند که مثلاً فلان کودک زلزله‌زده پاکستان نجات می‌یابد و مثلاً شخصت و دو سال و سه ماه و هشت روز و دو ساعت و هجده دقیقه دیگر در فلان جا و به فلان علت خواهد مرد، بدون یک آن کمتر یا بیشتر. این علم مطلق حضرت حق لازمه وجود اوست و نتیجه‌ای که متأسفانه ملازم این مقدمه است سلب اختیار از آدمی و تحمیل اندیشه جبر است و مسأله جبر و اختیار از غامض‌ترین مباحث لا ینحل فلسفی است که حضرت عبدالبهاء نیز در کتاب *مفاهیمات* آن را مطرح فرموده‌اند.^۷ غرض بنده ورود در این عرصه بی انتها و حیرت‌انگیز مباحث شکاکیان نیست ولی اشاره‌ای بسیار کوتاه برای کسانی که گرفتار تار و پود این نوع تفکرات نگشته و هرگز کتابی و مقاله‌ای در این موضوع نخوانده‌اند شاید پُر بی‌سود و ثمر نباشد ولی فقط اشاره‌ای کوتاه!

فرض و تصوّر همه کسانی که به وجود خدا قائل بوده‌اند و هستند این است که او آفریدگار این کهکشان‌ها و صدها هزار عالم‌های بی‌کران است و کوره زمین با همه عظمتش و شگفتی‌های بی‌حد و حصری که در دل ذرات آن و عمق اقیانوس‌های آن نهفته است، فقط حکم یک دانه خشخاش را در برابر عظیم‌ترین کوه‌ها یا قطره‌ای آب در قیاس با همه دریا‌های عالم دارد بلکه هزاران هزار بار کمتر و ناچیزتر است و تصوّر جمیع خداپرستان یا معتقدان به وجود خالق دانا که این هستی لا نهایی را آفریده، طبعاً علیم بودن اوست به این معنی که او محیط است بر تمام ذرات عالم وجود و از اسرار دل‌های یکایک آدمیان از ازل تا به ابد

آگاه است. اگر کودکی بلیون‌ها قرن دیگر در یکی از بلیون‌ها ستارگان آسمان سرفه کند، خداوند لابد بلیون‌ها قرن پیشتر یا به اصطلاح از اول لا اول، آن کودک را می‌دیده و صدای سرفه‌اش را می‌شنیده است. حال می‌پرسیم اگر این کودک در آن لحظه مفروض سرفه نکند، آیا خدا جاهل به حساب نمی‌آید و فرض علیم بودن او باطل نمی‌شود؟ نتیجه اینکه طفل مزبور و هیچ موجود دیگر در رفتار و گفتار و پنداره‌های خود به قدر سرمویی آزاد و مختار نیست بلکه وی و جمیع ذرات عالم تابع قانون جبر هستند و از خود اختیاری ندارند. عقیده به جبر عواقب وحشتناکی دارد که نه فقط تصورات انسان را درباره نظام جهان در هم می‌ریزد بلکه مستلزم این نتیجه نیز می‌شود که باید خداوند را یا جاهل بدانیم یا اگر علیم است او را ظالم بپنداریم.

در تأیید این نظر که انسان مجبور نیست و در اعمال خود و اختیار گناه یا ثواب آزاد است و می‌تواند همراه نیک یا بدی را که خواست در پیش گیرد دلایل منطقی بسیار و حکایات خواندنی آورده‌اند. این حکایت را شاید شنیده باشید که دزدی از دیوار داخل باغی شد، از درختی بالا رفت و شروع کرد به چیدن و خوردن میوه‌ها. صاحب باغ رسید و پرسید تو کیستی و کی به تو اجازه داد میوه درخت مرا بدزدی و بخوری؟ جواب داد که این از خواست خداست و من مجبور به اطاعت از حکم او هستم. صاحب باغ او را از درخت پایین کشید و شروع به زدن کرد. فریاد دزد بلند شد که چرا می‌زنی؟ گفت این هم از خواست خداست و من مجبورم که ترا بزمن.

پس بیستش سخت آن دم بر درخت می‌زد او بر پشت و ساقش چوب سخت گفت آخر از خدا شرمی بدار می‌کشی این بی‌گنه را زار زار گفت کز چوب خدا این بنده‌اش می‌زند بر پشت دیگر بنده‌اش چوب حق و پشت و پهلو آن او من غلام و آلت فرمان او گفت توبه کردم از جبرای عیار اختیار است اختیار است اختیار^۱



علت ورود در مبحث غامض جبر و اختیار ارتباط آن با مناجات است و اینکه آیا علیم بودن حضرت حق دعا و مناجات ما را عملی لغو و بیهوده نمی‌کند؟ آیا به دعای ماست که بیماری شفا می‌یابد؟ یا فقیری گرسنه به نان و نوبی می‌رسد؟ سؤال این است که چون خداوند علام الغیوب است، "آنچه کند او کند ما چه توانیم کرد" یا به قول مولانا رومی:

در کف شیر نر خونخواره‌ای

غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

پس دیگر مناجات چرا؟

چنان که عرض شد باید از جنبه فلسفی این معنی چشم پوشید و پذیرفت که برای مردم خداشناس و متدین این قدر کافی است که بدانند مناجات نجوای با معشوق است، اقتضای حضرت عشق است، لازمه عشق و ایمان است. اگر عشق و ایمان در قلب کسی نباشد، مناجات او هر قدر هم به صوت خوش و آهنگ دلآویز تلاوت گردد لغله زبان و عملی بیهوده است و برعکس کسی که قلبش سرشار از عشق و ایمان به مظهر پروردگار باشد، چگونه

گر نبندی زین سخن تو خلق را
آتشی آید بسوزد خلق را
...

گفت ای موسی دهانم دوختی
از پشیمانی تو جانم سوختی
جامه را بدرید و آهی کرد تفت
سر نهاد اندر بیابانی و رفت
وحی آمد سوی موسی از خدا
بنده ما را ز ما کردی جدا
تو برای وصل کردن آمدی
نی برای فصل کردن آمدی

من نکردم امر تا سودی کنم
بلکه تا بر بندگان جودی کنم
ما برون را ننگریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را...^۹ ■

بقیه در شماره آینده

یادداشت‌ها

- ۱- دیوان حکیم ستائی، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، طهران ۱۳۵۴، صص ۶۰۲-۶۰۳.
- ۲- الهی نامه عطار، چاپ فؤاد روحانی، طهران ۱۳۳۹، ص ۸۰.
- ۳- آثار منظوم رودکی، چاپ عبدالغنی میرزایف، استالین آباد ۱۹۵۸، ص ۴۷۴.
- ۴- گنجینه حدود و احکام، طبع ۱۲۸ تاریخ بدیع = ۱۹۸۰، ص ۱۹۵.
- ۵- همان جا.
- ۶- گلستان سعدی، چاپ غلامحسین یوسفی، طهران ۱۳۶۸، ص ۱۳۱.
- ۷- مقاضات عبدالبهاء، به اهتمام کلیفورد بارنی، لایدن هلند ۱۹۰۸، ص ۱۸۷.
- ۸- مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، تصحیح دکتر محمد استعلامی، چاپ ششم طهران، ۱۳۷۹ دفتر پنجم، ص ۱۴۹.
- ۹- همان جا، دفتر دوم، ص ۸۱.

می تواند از یاد او غافل بماند و به درگاهش نیاز
و عرض راز نکند ولو آنکه عامی و ساده دل
باشد یا ادب و آدابی نداند و بجا نیاورد؟ به
عبارت ساده، مناجات برای عرض حاجات و
کسب موافقت خداوند با خواهش‌های ما
نیست- نباید باشد- بلکه برای راز و نیاز عاشقانه
است. درست به همان معنی که چوپانی
ساده دل در مثنوی رومی مناجات می کرد که
حتماً حکایت آن را شنیده‌اید و به شنیدن آن از
زبان مولانا می‌ارزد و در حقیقت پاسخ او به
همین معنی است:

دید موسی یک شبانی را به راه
کو همی گفت ای خدا و ای اله
تو کجایی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم، کنم شانه سرت
جامه‌ات شویم، شپش‌هایت کشم
شیر پیشت آورم ای محتشم

...
دستکت بوسم بمالم پایکت
وقت خواب آید برویم جایکت

...
ای فدای تو همه بزهای من
ای به یادت هی هی و هی‌های من
زین نمط بیهوده می‌گفت آن شبان
گفت موسی با کیستت ای فلان
گفت با آن کس که ما را آفرید
این زمین و چرخ از او آمد پدید
گفت موسی های بس مُدبر شدی
خود مسلمان ناشده کافر شدی

...
گند کفر تو جهان را گنده کرد
کفر تو دیبای دین را ژنده کرد

آیا دیانت بهائی دینی ایرانی است؟

فریدون وهمن

۵- زبان آثار بهائی زبان ایران قرن نوزدهم است و آن هنگام آشنایی ایرانیان با زبان عربی بسیار بیشتر از آن بود که اکنون هست. در حاشیه این مطلب باید بگوییم اکنون بیش از یک قرن است که به طور کلی رابطه ایرانیان فارسی‌گو با زبان عربی، مانند رابطه زن و شوهری شده است که یکی از ایشان از دیگری در گریز است ولی از زندگانی با او گزیری ندارد. یک قرن است می‌کوشد رشته‌های ارتباط را با او ببرد اما هنوز پای خویش را در بند همسر می‌بیند. برای او زبان عربی، زبان تازیان است که با تاخت و تاز خود این کشور را از پای در آوردند و از شکوه و بزرگی دیرین به حقارت بندگی قرن‌های بعد انداختند. زبان ریاکاران دین فروشی است که قرن‌ها با ادای کلمات عربی از حلق خود، با نقاب جعلی روحانیت، به بهره‌گیری از خلاق و گمراه ساختن ایشان پرداختند و ایرانیان را از دریافت حقیقت دین نیز بیگانه ساختند. بسیاری از ایرانیان این زبان را به هیچ گونه بر نمی‌تابند، و این تعصب را تا آنجا رسانده‌اند

در بخش اول این مقاله که در شماره پیش درج شد به این موضوع پرداختیم که گروهی از هم‌وطنان ما با دیدن برخی از آثار بهائی که به زبان عربی است نوعی دلزدگی از خود نشان می‌دهند. آن را بهانه روگردانی از این دیانت می‌کنند و برخی هم این دین را بدان خاطر ایرانی نمی‌دانند. ضمناً دیدیم که:

- ۱- بسیاری از آثار مقدس بهائی به زبان فارسی نیز هست.
- ۲- زبان عربی قرن‌ها زبان فرهنگی ایران بوده است و بسیاری از دانشمندان ایرانی آثار خود را به عربی نگاشته‌اند.
- ۳- فارسی امروز دارای بسیاری واژه‌های عربی است که نمی‌توان آن را دور ریخت. زبانی که در طول تاریخ کهن ما در ایران به کار می‌رفته همواره از واژه‌ها و مفاهیم زبان‌های همسایگان مخصوصاً سامی‌ها (عربی-آرامی) و حتی الفبای آنان بهره برده است.
- ۴- زبان در آثار بهائی وسیله رساندن پیام و تعالیم این دین است، و نه جانبداری از ملیت یا فرهنگی خاص.

که امروزه خود را تقریباً با میراث ادبی ایران که در آثار سعدی و حافظ و رومی و سنائی و منوچهری نهفته است بیگانه می‌بینند. زیرا هیچ یک از شاهکارهای کهن ادبی زبان فارسی - حتی *شاهنامه فردوسی* - خالی از واژه‌ها و مفاهیم و لغات عربی نیست.

تا آنجا که به یاد داریم زبان عربی همواره یکی از مواد درسی دبیرستانی ایران بوده است. ولی کیست که در طول شش سال تحصیل در دبیرستان عربی آموخته باشد، به آن گفتگو کرده باشد و یا حتی یک جمله بدون اشتباه نوشته باشد؟ اگر آن را با آموختن زبان انگلیسی مقایسه کنیم تفاوت را خواهیم دید. ساعات عربی ساعات فرار از کلاس و مختل کردن درس و شوخی و تفریح به شمار می‌آمد. گویی حتی اولیای امور فرهنگی که آن زبان را در برنامه گذارده بودند خود نیز به جدی بودن این درس اعتقادی نداشتند.

دلزدگی از عربی و عربان در اواخر قرن نوزدهم با آغاز ناسیونالیسم ایرانی سرعت بیشتری گرفت. در این زمان بود که کشفیات باستان شناسان و آثار مورخین غربی، ایرانیان را با هویت اصلی خود آشنا ساخت و به آنان غرور و شخصیتی والا داد. سنگ نبشته‌های تخت جمشید دیگر حکایت از گنج‌های افسانه‌ای حضرت سلیمان و زندگی حضرت ابراهیم نمی‌کرد بلکه اسنادی بود ارزشمند که از امپراطوری وسیع هخامنشیان سخن می‌گفت، با پادشاهانی مثل کوروش و داریوش که زمانی بر نیمی از جهان آن روز فرمانروایی داشتند. ساسانیان که کمتر کسی به درستی ایشان را

می‌شناخت اکنون سلسله‌ای بودند کهن با قرن‌ها سابقه تاریخی، که یکی از دوا بر قدرت جهانی دوران خویش بشمار می‌آمدند. ایرانیان دانستند که نه عربند و نه عرب‌تبار بلکه نوادگان اجداد آریایی خود می‌باشند که دیانتی پایدار چون دین زردشتی به جهان هدیه کرده است.

در دوره سلطنت رضاشاه پهلوی دولتمردان ناسیونالیست برای پیشبرد اندیشه‌های ترقی‌جویانه خود ناسیونالیسم ایرانی را هر چه بیشتر پرو بال دادند. تبلیغات هیتلر در آلمان در برتری نژاد آریایی و دشمنی او با یهودیان سامی نژاد، دستاویز نفرت بیشتر از عربان و عربی در میان ایرانیان، که اینک هویت آریایی خود را شناخته بودند، گشت و دامنه‌اش به اسلام کشیده شد. اشعاری احتمالاً جعلی که در *شاهنامه* به فردوسی نسبت داده شده پایه اعتقاد ایرانیان در مورد اعراب شد و دستمایه کنایات متأسفانه حقارت‌آمیز گردید.^۱ برخی از نوشته‌های صادق هدایت و دیگر نویسندگان آن دوران، نشان بارز این عرب‌ستیزی و اسلام‌گریزی است. هم‌زمان، دین زردشتی مقام والائی یافت، زردشتیان که تا چند دهه قبل با برچسب نجاست دچار انواع تبعیض و توهین بودند مقام راستین خویش را در جامعه باز یافتند. آتشکده‌ها برپا نمودند و به تأسیس مدارس و انجمن‌های زردشتی پرداختند. حتی این شایعه قوت گرفت که رضاشاه به سبک زردشتیان زیر لباس خود کوستی می‌بندد و سدره می‌پوشد و قصد دارد دیانت زردشتی را دین رسمی ایران سازد.^۲

هویت یک ملت بر اساس ملیت، دین، و

زبان استوار است. با دستیابی به پشتوانه استوار هویت ملی و تضعیف دین اسلام اینک نوبت زبان بود که از لغات بیگانه- یعنی عربی- پیراسته شود. نگاشتن فارسی سره که زمانی تفتن تحصیل‌کردگان اواخر دوران قاجار بود با تأسیس فرهنگستان زبان نیرو گرفت. لغات جدید که گاه صورت مضحکی داشت ساخته شد و بکار بردن آن در ادارات دولتی مخصوصاً ارتش اجباری گردید. به کار بردن لغات جعلی دساتیری نیز در ادبیات وسعت گرفت.^۳ احمد کسروی نمونه یک روشنفکر ایرانی آن زمان است که از سویی از اسلام و شیعه‌گریزان بود و با هر دو سر نبرد داشت^۴ و از دیگر سو، با آنکه در لغت تراشی تردست بود حتی واژه‌های دساتیری را در آثارش به کار گرفت تا نوشته‌هایش از واژه‌های عربی پاک! باشد.^۵

در این میان جمعی از اندیشمندان و اساتید دانشگاه و نخبگان فرهنگی جامعه علیه این نهضت، یعنی فارسی سره نوشتن هشدار می‌دادند و طی مقالات و رسالاتی خطرات آن کار را که فقر زبان و ادبیات، و بریده شدن رابطه نسل‌های بعدی با ادبیات غنی فارسی بود بیان می‌داشتند. نهضت فارسی سره نویسی اگر چه بعد از جنگ دوم جهانی و رفتن رضاشاه پشتیبانی دولت را از دست داد ولی در میان نویسندگان پایدار ماند. سبک‌های ساده و روان در ادبیات و زبان روزانه مردم پا گرفت و واژه‌های تازه و خوش آهنگ جای برخی لغات عربی که به گوش ناآشنا می‌آمد نشست.

سوی احساسات ضد عربی، عامل دیگری که تغییر زبان فارسی را سرعت بخشید اصلی

کلی در علم زبان‌شناسی بود که می‌گوید هیچ زبانی هیچ‌گاه جامد و ایستا باقی نمی‌ماند. زبان مانند هر موجود زنده‌ای پویانده و تغییر پذیر است. لغت‌ها به مانند برگ درخت از شاخه می‌افتد و به جای آن برگ‌های تازه می‌روید. امروز اگر کسی بخواهد با زبان صد یا دوست سال پیش انگلیسی یا فرانسه سخن بگوید یا بنویسد کمتر کسی به گفتارش پی خواهد برد و این موضوع در مورد فارسی نیز به همان اندازه صادق است.

اما کمتر ملتی اینگونه احساس منفی نسبت به سبک و سیاق کهنه زبان خود دارد که ما ایرانیان به لغات عربی در زبان فارسی داریم.

پان ایرانیسم، پان عربیسم...

در سال‌های پس از جنگ بین‌الملل دوم که بازار "ایسم" سازی قوت گرفته بود ملیت‌پرستان در نواحی مختلف خاورمیانه و نقاط عربی به تأسیس نهضت‌هایی به نام پان اسلامیسم، پان عربیسم و پان ایرانیسم مبادرت نمودند که امروز نیز گروه‌هایی در این زمینه‌ها فعالند. در دهه‌های اخیر "پان ایرانیسم تاجیکی" و "پان ترکیسم" نیز به آن افزوده شده است. بدون آنکه وارد تاریخچه چنین نهضت‌هایی شویم باید به طور خلاصه بگوییم که پان ایرانیست‌ها خواهان اتحاد کامل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایرانیان از فلات‌های پامیر در شرق ایران تا مناطقی از ترکیه، قوم آسی در ناحیه قفقاز، و نیز تمامی مناطق واقع در فلات ایران شامل فارس‌ها، بلوچ‌ها، کردها، آذری‌ها، و غیره هستند.

پان عربیست‌ها نیز اتحاد همگی اعراب را از خاور میانه تا سواحل افریقا زیر پرچم یک امپراطوری عربی خواستارند.

پان اسلامیسم که زمانی سید جمال الدین اسدآبادی به دنبال ایجاد آن بود طبعاً هدفش اتحاد همه کشورهای اسلامی جهان است.

به همان گونه که نهضت پان ایرانیسم ایرانی با عرب و عربی سرستیز دارد به همان نسبت نیز پان عربیسم ضد ایرانی است.

نمونه‌های آن را در بین نویسندگان عرب مصر و عراق از چند دهه قبل به این طرف می‌بینیم.

عبدالنصر رئیس جمهور سابق مصر و صدام حسین رئیس جمهور سابق عراق در تخیلات خود رؤیای اتحاد همه اعراب را داشتند و از دشمنی با ایران در هر زمان دریغ نمی‌ورزیدند.

نمونه این قضاوت را در جریان حمله نظامی صدام به ایران که در تبلیغاتش ایرانیان را غیر

مسلمان و مجوس و کافر می‌نامید (کاری که عبدالناصر نیز می‌کرد)، دیدیم. کار دیگری که

از چندین دهه پیش در ممالک عربی آغاز شده زدودن آثار نفوذ معنوی و فرهنگی ایرانیان بر اسلام و بر اعراب است. نه تنها متون کتاب‌های

درسی را در این جهت تغییر داده‌اند بلکه دانشمندانی مانند خوارزمی، بیرونی، رازی، ابن سینا، عمر خیام را به این سبب که ابتدای

نامشان حرف تعریف آل قرار می‌گرفته و یا "عمر" جزء نامشان بوده عرب و عرب تبار دانسته‌اند. هنر ایران را در نمایشگاه‌های

مختلف، هنر عرب یا اسلامی نامیدن شگرد دیگر ایشان از ایران زدائی است. پروفیسور ریچارد فرای استاد ایران شناس امریکایی در

این زمینه می‌نویسد: «اعراب دیگر قادر به درک اهمیت نقشی که زبان فارسی و فرهنگ ایران در شکل دادن به تمدن اسلامی داشته نیستند.

شاید می‌خواهند گذشته را به این ترتیب فراموش کنند ولی با این کار پایه‌های فرهنگ و معنویت و اخلاق خود را فراموش می‌کنند...

بدون آگاهی به میراث رفتگان و احترام شایسته به گذشته، امکان پیشرفت و ثبات ناممکن است».^۶

گذاردن نام جعلی خلیج عربی بر خلیج فارس، و اینکه استان خوزستان را جزئی از ممالک عرب می‌دانند نمونه دیگر این تلاش

برای تسلط هویت عربی بر منطقه و مخالفت با هویت و نفوذ فرهنگ ایران است. این نکته نیز بر همگان روشن است که اعراب ایرانیان را به

طور مطلق "عجم" یعنی گنگ و بیگانه می‌خوانند.

گفتگو بر سر سابقه تاریخی پان عربیسم و پان ایرانیسم ما را از موضوع مورد بحث خود دور می‌دارد. اما با دادن همین سابقه مختصر

می‌خواهیم نشان دهیم که گریز از اعراب و زبان عربی در ضمیر ایرانیان ریشه‌ای دیرینه دارد و حتی برخی معتقدترین مسلمانان عربی‌دان را نیز

در بر می‌گیرد. تبلیغاتی که در زمان جنگ هشت ساله ایران و عراق در رسانه‌های ایران

شاهدش بودیم نمونه این احساسات ضد عربی است. از لحاظ تاریخی نیز شاهدیم که ایران نه در دوره حکومت پهلوی و نه در دوره جمهوری اسلامی کمتر روابط صمیمانه و مطلوبی با

ممالک عربی داشته است.^۷ با این سابقه نباید تعجب کنیم اگر برخی از

ناسیونالیست‌های ایرانی مثل آقای آبرامیان از دیدن آثار عربی در دین ایرانی بهائی تعجب نمایند و بدون پرس و جو و تحقیقی که هدفش یافتن حقیقت باشد دیانت بهائی را دینی عرب بدانند و با یک پیشداوری تعصب آلود آن را طرد نمایند.

عجبا نسلی که چندین دهه است به آغوش هرایسمی مثل کمونیسم، تروتسکیسم، ناسیونالیسم، آگزیستانسیالیزم، حتی آنارکیسم، و غیره و غیره پناه برده و به هر دین هندی و پاکستانی و چینی گرویده، حال از واهمه عرب بودن دین بهائی حتی آن را قابل مطالعه نمی‌داند. این دین حتی عرب‌تبار هم بود شایستگی یک بار مطالعه و بررسی داشت.

در شماره بعد به موضوع اصلی مقاله که آثار عربی در ادبیات بهائی است می‌پردازیم و کوشش می‌کنیم دریا بیم چگونه می‌توان هم‌وطنان ایرانی ما با آثار بهائی راحت‌تر آشنا شوند. ■

دنباله در شماره آینده

یادداشت‌ها

۱- مثل ز شیر شتر خوردن و سوسمار... و عرب پابرهنه، و غیره. حال آنکه امروزه اعراب از برکت نفت در بهترین قصرها ساکنند. دکتر عبدالحسین زرین کوب می‌نویسد: «... سلطه عرب برای آنان [ایرانیان] هیچگونه قابل تحمل نبود خاصه که استیلای عرب بدون غارت و انهدام و کشتار انجام نیافت. در برابر سیل هجوم تازیان، شهرها و قلعه‌های بسیار ویران گشت. خاندان‌ها و دودمان‌های زیاد برباد رفت. نعمت‌ها و اموال توانگران را تاراج کردند و غنائم و انفال نام نهادند. دختران ایرانی را در بازارهای مدینه فروختند و سبایا و

اسرا خواندند. از پیشه‌وران و بزرگان که دین مسلمانی را نپذیرفتند باج و ساو گران به زور گرفتند و جزیه نام نهادند. همه این کارها را نیز عربان در سایه شمشیر و تازیانه انجام می‌دادند. هرگز در برابر این کارها هیچ کس آشکارا یارای اعتراض نداشت. حد و رجم و قتل و حرف تنها جوابی بود که عرب خاصه در عهد امویان به هر اعتراضی می‌داد. (دوقرن سکوت، صص ۸۵-۸۶).

۲- مکاتبات علامه اقبال لاهوری با عباس آرام، مجله تاریخ معاصر ایران، نشریه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۷۶، صص ۱۷۱-۱۷۷.

سدره پیراهن سفید بلند بی‌یقه که هر زردشتی از هنگام ورود به جامعه دینی زیر لباس خود می‌پوشد. کوستی کمربندی است شامل ۷۲ نخ از پشم گوسفند که به آداب خاصی بافته می‌شود و زردشتیان آن را از هنگام ورود به جامعه دینی سه دور به کمر می‌پیچند.

درست بودن این شایعه که رضاشاه سدره و کوشتی می‌پوشید جای تردید است و دور نیست که برخی ایرانیان طماع برای کشیدن سرمایه‌های پارسیان هند به ایران چنین شایعاتی در میان زردشتیان و جراید هند آن زمان رواج داده‌اند.

۳- دست‌نویس کتابی است که شخصی به نام آذر کیوان در قرن پانزدهم میلادی نگاشت و در آن و سایر کتاب‌هایش از پیامبران کهن زردشتی و مه‌آبادیان که حقیقت تاریخی آنان روشن نیست سخن گفت و نوعی فارسی نویسی باب کرد با واژه‌های ناشناخته و جعلی که برخی از آنها به زبان فارسی نیز راه یافته است.

۴- اگر چه مستقیماً با خود اسلام در نیفتاد.

۵- واژه‌هایی مثل: یوفانیدن: مبادله کردن؛ هوویدن: نتیجه دادن؛ داویدن: دعا کردن؛ شاریدن: داوری کردن.

6 - R. N. Frye, *The Golden Age of Persia*, London: Butler and Tanner Ltd., 1989, p. 236.

۷- اختلاف بین شیعه و سنی نیز به آتش این مشکل دامن می‌زند و علیرغم کوشش‌هایی که در سال‌های طولانی برای تفاهم و نزدیکی بین این دو مذهب به عمل آمده تاکنون متأسفانه نتیجه چشمگیری حاصل نشده است.

شماره ۷۴۴

تورج امینی

در این فضای ناموجه و ناهمگون است که به موازات بهائی ستیزی مردمان در دهه ۱۳۲۰، در ارکان حکومت دولت پهلوی و حتی هیأت وزرا نیز موجی از بهائی ستیزی بوجود می‌آمد. آنان برای کنترل اوضاع، بجای آنکه به حقوق شهروندی بهائیان توجه کنند و برای آرام کردن جامعه متعصب و هیجان زده، بجای آنکه از بهائیان به عنوان یک شهروند ایرانی رفع ظلم نمایند، مرتباً دستور می‌دادند که از فعالیت‌های بهائیان جلوگیری شود. اگر مسلمانان از حضور یک بهائی در یک اداره ناراحت بودند، فوراً اقدام به تعویض یا تغییر محل خدمت او می‌کردند، اگر مسلمانان خوش نداشتند که بهائیان در شهر باشند، مأمورین دولتی درصدد بر می‌آمدند که بهائیان را از شهر دور کنند و به نقاط دیگر بفرستند! و... طبیعی بود که با این دستورات، در میان مأموران دولتی اگر کسی با بهائیان سرستیزی داشت، به راحتی همراه با جمع مخالفان شده و آتش بیار معرکه می‌گشت. بنا بر این سخن محفل ملی بهائیان ایران در اعتراض به محمد ساعد کاملاً درست و مطابق با واقعیت و شواهدی بود که بهائیان به چشم دیده بودند.

گرچه نخست وزیر، بر اساس توضیحاتی که در بخش اول آمد، پس از مطالعه نامه محفل ملی دستور داد که از اتفاقات خلاف نظم جلوگیری شود، ولی چنانکه اشاره کردم به موازات جلوگیری از بی‌نظمی، آن دولت بی‌فکر خود به اغتشاش دامن می‌زد و با دستورات خود جلوگیری از بهائیان را نیز مطرح می‌ساخت. بر همین اساس وزارت کشور در اواسط اردیبهشت ۱۳۲۳ به نخست وزیر گزارش داد که به استان‌داری‌ها و فرمانداری‌ها دستور داده است تا از تبلیغات بهائیان و بروز هر گونه فتنه و آشوب جلوگیری نمایند. یعنی در ذهنیت ارکان حکومتی، تبلیغ بهائیان مساوی با ایجاد فتنه و آشوب بود!

اما مسلم است وقتی یک سر اغتشاش و بی‌نظمی خود دولت باشد، آن اغتشاش خاموش شدنی نیست. بنا بر این حتی با جلوگیری از تبلیغات دینی بهائیان، جو جامعه ایرانی علیه بهائیان آرام نگرفت و پس از فروردین ۱۳۲۳ کماکان در شهرهای کاشان، قروه، آذرشهر، آباد، قم، محلات، زابل، زاهدان، بهشهر، شاهرود، طبس، گناباد، فردوس، بشرویه، بندر شاه، گلپایگان، قصر

شیرین، یزد، بجنورد، نهاوند، طالقان، دامغان، شهرضا، شیراز، قزوین و.... اقدامات جدید ضد بهائی ادامه یافت و در مواردی که پیش از این نام بردم، پرونده‌های دادگاه کماکان در جریان بود و بالتبع شکایات از دو طرف به ارکان حکومتی ارسال می‌شد. بالاخره نخست وزیر در تاریخ ۱۳۲۳/۳/۱۷ به وزیر کشور دستور داد که برای برقراری انتظامات و حفظ آرامش در نقاط مختلفه کشور که احساسات ضد بهائی بوجود آمده است، کمیسیونی تشکیل داده و نتیجه آن را به اطلاع برسانند. وزارت کشور نیز پس از تحقیقات، نتایج بررسی خود را چنین تشریح کرد:

«بعد از قضایای شهریور ماه ۳۲۰، بهائی‌ها به منظور ترویج افکار خود عده زیادی مبلغین به نقاط کشور، حتی به دهستان‌های کوچک از قبیل نظنز و طالقان گسیل و در همه جا شروع به تبلیغات نموده‌اند. عملیات مذکور احساسات دینی و تعصب مذهبی اهالی محل را تحریک و عکس العمل شدیدی ایجاد نموده است. حتی در بعضی نقاط جمعیت‌هایی به نام جمعیت دینی و کانون اسلامی و غیره تشکیل شده است که منظور آنها عموماً مبارزه و جلوگیری از انتشار افکار و تبلیغات بهائی‌ها است و عملاً هم در بعضی نقاط اهالی محل به بهائی‌ها چیز نمی‌فروشدند و آنها را به گرمابه و سلمانی راه نداده و در بعضی موارد درب خانه آنها را آتش زده‌اند یا بوسیله اعلانات و نامه‌های بی‌امضا آنها را به قتل تهدید می‌کنند و جداً تقاضا دارند که بهائی‌ها محل مسکونی خود را ترک کنند.

استانداران و فرمانداران مربوطه از لحاظ

حفظ انتظامات و جلوگیری از پیش آمدهای سوء، اقدامات لازم را معمول و اجرا می‌دارند، ولی غالباً این اقدامات منتهی به نتیجه مطلوبه نشده و در بعضی مواقع بین این دو دسته زد و خورد و کشمکش هم واقع می‌شود و در این موقع است که فقط مقامات قضایی مداخله و مجرمین را مورد تعقیب قرار می‌دهند؛ ولی تعقیبات قضایی هم همیشه بعد از وقوع جرم انجام می‌شود و این امر مانع از پیش آمدهای سوء و توسعه دامنه زد و خورد بین این دو دسته نمی‌شود. چون از اغلب شهرستان‌ها از مأمورین رسمی گزارش‌هایی مبنی بر نگرانی و بیم مخاطرات شدید می‌رسد و حتی فرماندار قم اطلاع می‌دهد که اهالی محل جداً تبعید بهائی‌ها را از آنجا خواسته که مشارالیه هم ناچار شده است برای اسکان موقتی مردم، کمیسیونی تشکیل دهد و کمیسیون مزبور تبعید عده‌ای از بهائی‌ها را ضروری تشخیص داده است، ولی چون مبنای قانونی برای این منظور نداشته‌اند، ناگزیر شده که این عمل را با قانون تشدید مجازات اشخاص بدسابقه و شرور از قبیل چاقوکش و غیره تطبیق دهند. چون این قبیل گزارش‌ها از اکثر نقاط کشور می‌رسد، لازم دانست مراتب را به عرض جناب عالی رسانده، استدعا نماید موضوع را در هیأت دولت طرح فرموده، از تدابیر و دستورات فوری که برای رفع نگرانی اتخاذ خواهند فرمود، وزارت کشور را مستحضر فرمایند. در خاتمه عرض این نکته را لازم می‌دانم که سابقاً مقرر فرموده بودند در این زمینه تلگرافاً به بعضی از شهرستان‌ها دستوری برای جلوگیری از وقوع چنین وقایع صادر شود. امر عالی اجرا، ولی به

جهاتی که در بالا ذکر شد، اقدامات استانداران و فرمانداران منتخ نتیجه مطلوبه نشده است.

نکته دوم اینکه در بین مبلغین بهائی و سر دسته‌های آنها غالباً از مأمورین و مستخدمین دولت وجود دارد که عملیات و مداخله آنها بیشتر موجب تشدید پیش آمدهای سوء می‌گردد. نظر به اینکه طبق ماده ۸ قانون استخدام کشوری (اعمال نظریات سیاسی در امور اداری و تبلیغات بر ضد مذهب رسمی مملکت و یا بر علیه حکومت ملی، به کلی ممنوع و موجب انفصال است) به نظر وزارت کشور، مقتضی است مراتب به کلیه وزارتخانه‌ها ابلاغ شود که از تبلیغات مأمورین و مستخدمین دولت جلوگیری شود».

مقدمه و نتیجه این گزارش، عبرت‌انگیز و حاکی از بغضی فروخته بود که در میان ارکان حکومت پهلوی نسبت به بهائیان موج می‌زد. نکته انحراف نوشته فوق آن است که نویسنده سخن از "زد و خورد" به میان آورد، در حالیکه مطلقاً چنین نبود و فقط بهائیان بودند که مورد ستم واقع می‌شدند و آزاری به مسلمانان وارد نمی‌آمد.

برای نشان دادن مغرضانه بودن گزارش وزارت کشور تنها به این نمونه اکتفا می‌کنم که در دهه ۱۳۲۰ در ۲۵ شهر ایران منازل، ساختمان محافل، درب باغات و حتی تابوت مردگان بهائیان را به آتش کشیدند ولی هیچ گزارشی مبنی بر اینکه یک بهائی چیزی از یک مسلمان را آتش زده باشد در دست نیست. آیا می‌توان این پروسه را زد و خورد نامید؟! دیگر بگذریم که در بعضی مناطق مثل بروجرد دو بار در این دهه به سراغ بهائیان آمده و یک بار در

تیر ماه ۱۳۲۵ و بار دیگر در آذر ماه ۱۳۲۹ اموال و املاک آنها را به آتش کشیدند؛ و از این نیز بگذریم که گاهی آتش زدن‌ها به یکی دو منزل ختم نمی‌شد و دامان اکثر بهائیان را فرا می‌گرفت، مانند واقعه شاهرود در مرداد ماه ۱۳۲۳ یا هجوم به جامعه بهائی در تیر ماه ۱۳۲۵ در بیرجند و....

گرچه در وزارت کشور آقای سروری در نوشتن گزارش بالا همت به خرج داد و به انواع و اقسام اجحافات قانونی و غیر قانونی که بر بهائیان وارد می‌آمد اشاره کرد، اما نتیجه‌ای که در انتهای نامه گنجانید بسیار وارونه، اسف انگیز و عبرت‌انگیز بود. او از نخست وزیر خواست که در هیأت دولت فکری به حال بهائیان بکنند و فوراً نیز پیشنهادی به دست داد که در بین مستخدمین دولت بهائینی هستند که باید اخراج شوند!

رؤسای مملکت به جای رسیدگی و تحقیق درباره شکایاتی که از بهائیان و یا مسلمانان به مرکز می‌رسید، بنا بر همان اصلی که پیش از این اشاره نمودم، برای حفظ نظم ظاهری و جلوگیری از ایجاد هیجان‌ات غیر قابل کنترل جامعه اسلامی، دستورات متناقض و دو پهلو صادر می‌نمودند و معلوم بود که چنین احکامی در آرام کردن اوضاع تأثیری نخواهد داشت. بنا بر این آزار بهائیان در خرداد و تیر ماه ۱۳۲۳ اوج گرفت و دولت وارونه کار محمد ساعد در تاریخ ۱۳/۴/۱۳۲۳ به حساب خود برای آرام کردن جامعه متشنج اسلامی که خونش از مهاجرت بهائیان به جوش آمده بود، به صدور بخشنامه شماره ۷۴۴ علیه بهائیان مبادرت نمود که مصداقی کامل از بی‌لیاقتی هیأت وزرا

در قبال موضوع نظم و حقوق شهروندی بود: «طبق اطلاع حاصله، در بین مبلغین بهائی و سردسته‌های آنها، غالباً از مأمورین و مستخدمین دولت وجود دارد که عملیات و مداخله آنان در شهرستان‌ها موجب پیش آمدهای سوء می‌گردد. چون طبق ماده ۸ قانون استخدام کشوری، اعمال نظریات سیاسی در امور اداری و تبلیغات بر ضد مذهب رسمی مملکت و یا بر علیه حکومت ملی، به کلی ممنوع و موجب انفصال است، بنا بر این مقتضی است دستور فرمایید برای جلوگیری از تبلیغات مأمورین و مستخدمین آن وزارتخانه اقدامات اکید به عمل آورده و در صورت تخلف، طبق مقررات قانون عمل نمایند».

از ظاهر بخشنامه نیز می‌توان فهمید که دلیل صدور آن، اعتراضاتی از جانب مسلمین بود که از نقاط مختلف ایران درباره کارمندان و خصوصاً رؤسای بهائی ادارات به مرکز ارسال کرده‌اند. بخشنامه مزبور به تمام وزارتخانه‌ها ارسال گشت و طبیعتاً دامنه بهائی ستیزی بسیار وسیع‌تر از قبل شد و آنان که منتظر فرصت بودند تا کار بهائیان را بسازند، بهترین مجال و پشتوانه را برای مبارزه با ایشان به دست آوردند و هم در جامعه و هم در سطح ادارات دولتی، حملات خود را به جامعه بهائی شدت بخشیدند. طبیعتاً بعضی از وزارتخانه‌ها بخشنامه مزبور را بهانه قرار داده، بسیاری از بهائیان را از کار اخراج نمودند.

محل ملی بر اساس شرایطی که همواره در آن قرار داشت و تجربیاتی که در این قبیل مسایل کسب کرده بود، نسبت به این بخشنامه، رفتار جامعه اسلامی و همچنین برخورد ادارات

دولتی، عکس العمل نشان داد و در تاریخ ۱۳۲۳/۵/۱ نامه ای به محمد ساعد نوشت و او را تلویحاً مورد نکوهش قرار داد که صدور چنین بخشنامه‌ای با توجه به اوضاع متشنج و ناآرامی که برای بهائیان بوجود آمده، چقدر دور از درایت سیاسی و چه مقدار مخالف حقوق شهروندی است:

«مندرجات دستور متحدالمآل مزبور، کاملاً برخلاف واقع و حقیقت است و این محفل بر حسب وظیفه وجدانی به کمال صراحت و صرامت مطالب آن را جداً تکذیب می‌نماید. زیرا افراد بهائی عموماً بر حسب معتقدات دینی از مداخله به امور سیاسی به نهایت شدت ممنوع و ورود در اینگونه امور را ذنبی عظیم و گناهی جسیم دانسته، مرتکبین به این اعمال را ابدأ بهائی نشناخته، بر ضد مذهب رسمی مملکت تبلیغاتی نکرده و شارع آیین خویش را موعود اسلام و خود را مصدق و حامی حقیقت شاخصه شریعت مقدسه حضرت سید الانام دانسته، هیچ‌گاه به اقدامی که خارج از دایره روحانیت صرفه محضه باشد، مبادرت نورزیده و در طی یک قرن از این جهت امتحان خوبی داده و دوست و دشمن را بر این حقیقت واضح معترف ساخته‌اند.

حال اگر اشرار و مفسدین که قلوبشان بر اثر تحریکات و تبلیغات متنفذین و رؤسای دین مملو از بغض و عداوت نسبت به بهائیان است و همواره مترصد و منتظر فرصت مناسب برای روشن کردن آتش فتنه و فساد می‌باشند، در چنین موقع دقیق که احزاب مختلفه به عناوین متعدده در صدد بهانه‌جویی و اجرای اغراض شخصیه‌اند، اطلاع حاصل نمایند که دولت

وقت و مقام ریاست وزرا چنین دستوری عاری از حقیقت بر خلاف واقع صادر نموده؛ به چه اقدامات شرم‌آوری مرتکب خواهند شد و در گوشه و کنار مملکت و نقاط دور از مرکز چه سوء تعبیراتی از این منشور خواهند نمود و چگونه بر علیه بهائیان مظلوم به عناوین مختلفه قیام خواهند کرد. به قول شاعر:

حریف مجلس ما خود همیشه دل می‌برد

علی‌الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند
به نظر این محفل صدور این قبیل دستورات
از طرف دولت، تحریک مستقیم مفسدین و
مغرضین به قیام بر علیه بهائیان است و این شیوه
به کلی منافی با حفظ آرامش و سکون و امنیت
مملکت و حفظ حقوق اقلیت است که تا آن
درجه شخص شخیص جناب عالی بدان
علاقمندید و کاملاً مباین با دستوراتی است که
سابقاً برای حفظ یک عده رعایای مظلوم از آن
مقام محترم صادر گردیده است و بیم آن
می‌رود که اگر این مکتوب متحد‌المال به
ولایات برسد و مورد سوء تعبیر و تفسیر قرار گیرد
(که البته قرار خواهد گرفت)، عملیاتی از
مفسدین سرزند که به راستی موجب شرمساری
و روسیاهی جامعه ایرانی در انظار بیگانه و آشنا
گردد».

نخست وزیر متأثر شده و دستوراتی برای نرم
کردن حکم سابق صادر نمود و مزورانه چنین
وانمود کرد که منظورش بهائیان نبوده است!
(در حالیکه بخشنامه با حمله به مبلغین بهائی
شروع شده بود) و بالاخره چون اوضاع نیز در
کشور علیه بهائیان بسیار متشنج شد، بخشنامه را
در دوازدهم مرداد ماه لغو کرد. اما با وجود آن
بی‌فکری و ستیزه‌جویی در ادارات دولتی، مگر

می‌شد به آرام شدن اوضاع امیدی داشت.
دیگر کار از کار گذشته و در بسیار از نقاط ایران
هجوم به جامعه بهائی آغاز شده بود. آن هیجان
افسارگسیخته‌ای که در بهار و تیر ماه ۱۳۲۳ در
تمام ایران بوجود آمد و سپس به سعایت وزارت
کشور و با صدور بخشنامه ۷۴۴ اوج گرفت، در
صورتی خاموش می‌شد که خونی از بهائیان بر
زمین می‌ریخت.

این قرعه به نام بهائیان شاهرود افتاد.
مسلمین شاهرود که از زمستان ۱۳۲۲ سر
ناسازگاری با بهائیان نهاده بودند، پس از
آگاهی از مفاد بخشنامه ۷۴۴، در تاریخ
۱۳۲۳/۵/۴ طی تلگرافی به مجلس شورای
ملی و نخست وزیری، درخواست اخراج
کارمندان و بهائیان شهر را نمودند و طبق
معمول، دولت را تهدید به حرکات فراقانونی
کردند.

از وزارت کشور به فرمانداری شاهرود حکم
شد که ضمن حفظ نظم از تظاهرات تبلیغی
بهائیان نیز جلوگیری شود؛ بنا بر این چون
موقعیت مناسبی به نفع مخالفان جامعه بهائی
بوجود آمد، مقدمات قتل و غارت بهائیان
فراهم گشت، مأمورین محلی تصمیم به اخراج
بهائیان گرفتند و پس از ایجاد فضایی پر
اضطراب و عصبی در شاهرود، جرقه‌ای
کوچک در بازار شاهرود، آتش لازم را بر
افروخت و مأمورین شهربانی آنجا (خصوصاً
رئیس شهربانی به نام فاطمی) با همدستی
علمای محل و همراهی مردمان متعصب، در
۱۳۲۳/۵/۱۷ با برنامه‌ای از پیش تعیین شده،
بر سر بهائیان ریخته و فاجعه اسفناکی را بوجود
آوردند که به اعتقاد من یکی از کثیف‌ترین،

زشت‌ترین و تاریک‌ترین وقایع تاریخ دوران پهلوی بشمار می‌رود. نوشتن شرح آن ماجرا، بررسی اوضاع شاهرود و به تصویر کشیدن قتل، غارت، آتش زدن و ضرب و جرح بهائیان بی‌گناه شاهرود، محتاج کتابی جداگانه است.

اسف انگیز آنکه نخست وزیر، در روزهای پرتهاپ مرداد ۱۳۲۳ به جای آنکه به فکر مظلومانی باشد که هر لحظه در اضطراب به سر می‌بردند، بجای آنکه راهی برای برون رفتن از بحران بیابد و بجای آنکه به مطالب نامه محفل ملی توجه کند، روز قبل از وقوع حادثه بهائی کشی در شاهرود، به دنبال این بود که ببیند بخشنامه ۷۴۴ چگونه به دست محفل ملی بهائیان رسیده است! و اسف انگیزتر آنکه حتی پس از لغو بخشنامه مزبور و درس عبرت واقعه شاهرود، بهائی ستیزان در ارکان حکومتی همچنان به قوت خود مشغول کار بودند. دقیقاً یک ماه پس از لغو بخشنامه ۷۴۴، وزارت کشور به بانک ملی مرکز نامه نوشت که بنا بر **مفاد بخشنامه ۷۴۴** آقای نیلی، رئیس بانک ملی گرگان را به مرکز احضار کنند!

هر کس بجای بهائیان بود، ایران را بخاطر آن سیستم بی‌هویت و بی‌معنی به خاک و خون می‌کشید. اما بهائیان مانند فداییان اسلام و حزب توده نبودند که هفت تیر به دست بگیرند تا حقانیت خود را با کشتن دیگران به اثبات برسانند. به اعتقاد من حکم حضرت بهاء‌الله در نفی مقابله به مثل، یکی از بامعنی‌ترین و عمیق‌ترین احکام آیین بهائی است که حرز معنوی و ظاهری بهائیان نیز بوده است. در حقیقت این حکم که تنها راه رفع تشنج اجتماعی و رواداری اعتقادی است، دامان

بهائیان را از ننگ عملیات سیاسی که متوالیاً تجربه‌های تکراری و اشتباه را بر دوش جامعه ایرانی نهاده، پاک نگاه داشته است.

بخشنامه ۷۴۴ و تجربه موفقیت‌آمیز بهائی ستیزان در شاهرود، هم به مخالفان بهائیان و هم به حکومت نشان داد که می‌توان وقایع مشابه را بوجود آورد، سوء استفاده نمود و همچنان از جانب بهائیان در امان بود. بنا بر این بهائی ستیزی از یک جهت قسمتی مهم از حرکات مردم در دهه پر آشوب ۱۳۲۰ ایران گشت و از جهت دیگر به بخشی از فعالیت‌های دولت‌های آن دوران نیز اختصاص یافت. اگر اینگونه نبود، در سال ۱۳۲۸ در زمانی که آقای محمد ساعد دوباره نخست وزیر بود، گروه فداییان اسلام دکتر سلیمان برجیس را در کاشان با ۸۱ ضربه چاقو شهید نمی‌کردند و قاتلانش نیز تبرئه نمی‌گشتند و اگر اینگونه نبود هم در سال ۱۳۲۶ که مهندس شهیدزاده را در دریای شمال غرق کردند و هم در سال ۱۳۲۸ که دکتر برجیس را شهید نمودند، ریاست شهربانی آن دوشهر با سرهنگ فاطمی مذکور نمی‌بود!

عبدالحسین هژیر، ابراهیم حکیمی، حاجی علی رزم آرا و کمی بعد امیر عباس هویدا تالی ساعد شدند، بخشنامه‌های ضد بهائی بسیاری صادر کردند و از آب گل آلود ماهی‌های لازم را گرفتند. بعد از ماجرای بخشنامه ۷۴۴ وجه المصالحه کردن بهائیان آنقدر برای دولت پهلوی دوم راحت شده بود که در سال ۱۳۳۴ محمد رضا شاه پهلوی به واسطه سخنرانی‌های محمد تقی فلسفی، آبروی مجالس عشرت خود را با قتل و غارت بهائیان خرید. ■



دکتر مهری راسخ

این یادداشت‌ها خلاصه مطالبی است که سه سال قبل خانم بهین خادمی در جلسه‌ای که برای تجلیل از خدمات تربیتی خانم دکتر مهری راسخ در ژنو ترتیب داده بودند، بیان کردند. برخی اطلاعات اضافی در مورد بیوگرافی ایشان بر آن مطالب افزوده شد. این یادداشت‌ها با تکریم از خاطره خانم خادمی نشر می‌شود.

پیام بهائی

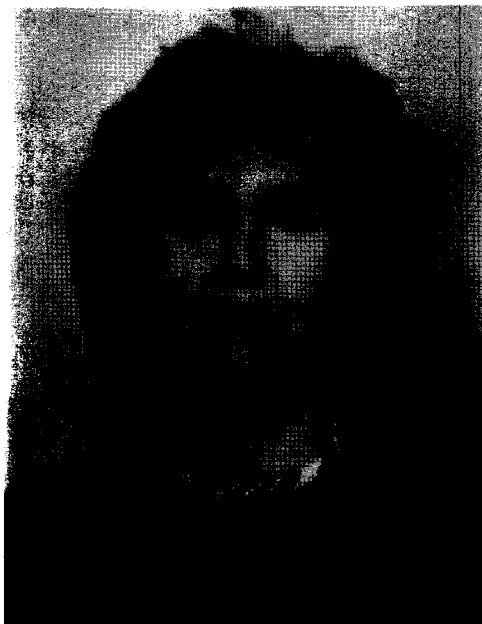
رویاریویی با محیط طهران و فرهنگ شهری آنان را گرفتار مسائل عصبی-روحي کرده بود کوشش کرد.

سال‌های طولانی صدای خانم دکتر راسخ را از رادیوی ایران می‌شنیدیم که پاسخ سؤالات مردم را در زمینه مسائل خانوادگی، تربیتی، اجتماعی زنان و خانواده‌ها می‌دادند و به خلاف برخی روانشناسان و مریبان که به اخلاقیات و روحانیات اعتقادی ندارند به شنوندگان راهنمایی صحیح می‌دادند و در زمانی که برنامه‌های رادیو به صورت زنده یعنی فوری پخش می‌شد. ایشان بعد از خروج از استودیوی رادیو با ده‌ها زن چادر به سر یا بدون چادر مواجه می‌شدند که درمان دردهای زندگی زناشویی و خانوادگی خود را از ایشان می‌خواستند. کمتر برنامه‌ای از برنامه‌های رادیو این همه خواستار و دوستدار داشت، دریغ که نوارهای آن سال‌های متمادی اینک در اختیار

خانم دکتر مهری راسخ سالی چند استاد من در آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی بودند که به همت بانی آن، خانم ستاره فرمانفرمایان به کار پرورش مددکاران اجتماعی برای مؤسسات پزشکی-اجتماعی و غیر آن تخصیص یافته بود در عین حال خبر داشتم که ایشان از سال ۱۹۶۲ که پس از احراز دکترای روانشناسی و علوم تربیتی به ایران بازگشته بودند^۱ در دانشگاه طهران نیز تدریس می‌کردند و طی چند سال ریاست دپارتمان روان‌شناسی و علوم تربیتی را داشتند. از دوستانم شنیدم که آقای دکتر فاطمی بعد از ایجاد مدرسه عالی دختران، خانم دکتر راسخ را به همکاری دعوت کرد و ایشان از ممتازترین استادان آن مدرسه و محبوب همه دانشجویان بودند و به اهتمام ایشان بود که یک کلینیک مشاوره روانی در مدرسه عالی دختران تأسیس شد و بخصوص به راهنمایی دختران شهرستانی که

ما نیست.

تا بدانجا که اطلاع دارم خانم دکتر راسخ از جانب مادر نوۀ جناب ابن ابهر ایادی امرالله^۲ بودند و پدر ایشان جناب دکتر مسیح ارجمند علاوه بر مشاغل مهم دولتی مانند ریاست پست و تلگراف مازندران در زمان رضاشاه، سابقۀ ممتدی در خدمات امری داشت که کتاب *چراغ پرفروغ* تألیف



علاقه به تعلیم و تربیت در این خانواده جلیل موروثی بوده است.

خدمات و شخصیت برجستۀ مهری خانم چنان بود که سازمان زنان و شورای عالی زنان که به ریاست یکی از خواهران شاه ایران^۳ ایجاد و اداره می شد توانست از دعوت ایشان علی رغم تفاوت دینی خودداری کند لذا ایشان سال های

جناب امیر ارجمند به شرح آن پرداخته است. مادر بزرگ مهری خانم منیره خانم ایادی (مادر باهره خانم ارجمند و دکتر عبدالرحیم و دکتر عبدالکریم ایادی) از شیرزنان عصر حضرت عبدالهواء و فرزند ایادی امرالله جناب ملا علی اکبر شهمیرزادی معروف به حاجی آخوند بود که شرح حال و خدماتشان در کتاب جاودانی *تذکره الوفا* آمده است.

خود منیره خانم مؤسس یکی از اولین مدارس مدرن برای دختران در طهران بودند- شاید دوّمین مدرسه- به نام مدرسه تأییدیه دوشیزگان وطن که در دائرة المعارف مصاحب در بخش (م) مجملی در معرفی آن آمده است.

مادر مهری جان باهره خانم هم بسیار به مسائل تربیتی علاقمند بودند و سال ها در حوزه خدمات لجنة تعلیم و تربیت معاضدت می کردند چنان که دکتر مسیح ارجمند هم در جوانی مدیر مدرسه بهائی همدان بود لذا می توان گفت که

متوالی مانند خانم حکمت، مدیر یکی از مدارس یهودی، عضو شورای عالی زنان بودند و خانم دکتر مهناز افخمی در خاطرات خود که ضمن انتشارات تاریخ شفاهی ایران نشر شده از ایشان یاد کرده است. خانم دکتر مهری راسخ به مناسبت این عضویت سفرهای متعدّد داخلی و خارجی داشت از جمله با هیأتی از افریقای شمالی خصوصاً تونس بازدید کرد^۴ و در اولین کنفرانس بین المللی زنان که در مکزیکوسیتی به سال ۱۹۷۵ تشکیل شد به عنوان نماینده ایران با چند شخص دیگر شرکت نمود و چنان که از همکاران ایشان در شورای عالی زنان شنیده ام همواره با پیشنهادهای مبتکرانه خود که بی گمان از آثار مبارکه ملهم بودند به آن شورای پروبال تازه می داد.

برای من موجب شگفتی است که خانم دکتر راسخ با این همه مشاغل خارج از خانه و خانواده هرگز از تربیت فرزندان خود و رسیدگی به فرزندان

دگران و جوش و پیوند دادن به خانواده‌های گسسته و به زندگی سالم عادی بازگرداندن افراد و جوانان مسأله‌ساز که حتی گاه روانپزشکان از معالجه آنها نومید شده بودند دریغ نکرد و در عین حال مکرراً در محفل روحانی طهران و محفل روحانی ملی بهائیان ایران به عضویت انتخاب شد و در آن مؤسسات هم عشق و مهری دریغ خود را نسبت به همگان و هموعان همواره مبدول کرد.

خانم دکتر راسخ از تجارب کلینیک خود و روش‌های مؤثر روان‌درمانی که به کار می‌برد دو کتاب ترتیب داده بود که متأسفانه طوفان حوادث و حملهٔ عناصر متعصب در وقایع ۹-۱۹۷۸ به خانه و کتابخانهٔ ایشان همه را به یغما برد. به قول دکتر فلدمن روانپزشک در ژنو که از برخی از این تجارب آگاهی داشت، پاره‌ای از آنها درخور ارائه در عالی‌ترین کنفرانس‌های روانپزشکی بود. ناگفته نگذارم که رسالهٔ دکتری ایشان «کودک ناساز و بازپروری او»^۵ (به زبان فرانسه) آنقدر مورد توجه قرار گرفت که دانشگاه ژنو جایزهٔ مهمی به آن اعطا کرد (۱۹۶۲) و به دو زبان پرتغالی و ایتالیایی در زمان خود ترجمه و نشر شد و شنیدم که در بعضی زمینه‌ها چون درمان از طریق موسیقی (موزیکوتراپی) کتاب ایشان اول اثری بود که به زبان فرانسه این روش نوین درمانی را معرفی کرد.

خانم دکتر مه‌ری راسخ مقالاتی هم در مطبوعات نوشت و نشر کرد که از جمله آنها مقاله‌ای در مورد انواع چپ دستی و علل آن به نظرم رسیده و شنیدم که این مقاله را ایشان در ارتباط با تجربهٔ خود با یکی از اعضای خاندان سلطنتی که در کودکی چپ دست بود و خانواده در این مورد بیهوده نگران بودند، تحریر کرد و بعید

نیست که ایشان در مواردی در امور تربیتی - روانی مورد مشاوره مقامات عالی مملکتی واقع شده باشد اما اینکه ایشان مربی یکی از افراد خاص خانوادهٔ مذکور باشد صحت ندارد. علمای روانشناسی و تعلیم و تربیت دانش و تجربهٔ خود را در اختیار همگان از عالی و دانی قرار می‌دهند و ایشان از این قاعده مستثنی نبودند.

بسیار حیرت‌زده شدم که دانستم وقتی خانم دکتر راسخ به تقاضای مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی استاد ارجمند، دوسه سالی به تدریس روانشناسی در دانشکدهٔ علوم معقول و منقول آن زمان پرداخت و با اینکه توصیه شده بود وی با روسری در کلاس درس حضور یابد، قبول نکرد و در عین حال توانست احترام همهٔ شاگردان - ملایان آینده - را به خود جلب نماید. خانم دکتر راسخ پیشنهادهایی نیز در اصلاح تیمارستان طهران کرد که شنیدم در موقع خود مورد قبول مسئول آن سازمان که مخصوص نگهداری و تیمار مجانین بود، قرار گرفته است.

دربارهٔ دوران اقامت ایشان در سال‌های بعد از ۱۹۷۸ نمی‌خواهم طول کلام دهم زیرا دوستان می‌دانند که ایشان سال‌ها عضو محفل روحانی ژنو بوده‌اند و رابط میان جامعهٔ بهائی و گروه بین الادیان^۶ و بسیاری از ابتکارات این گروه محصول فکر ایشان است چون شرکت دادن فعال زنان و جوانان در مجامع بین الادیان.

ایشان مکرراً با همسر خود به سفرهای دراز تبلیغی - تشویقی از جمله در افریقا (ساحل عاج، کامرون، سینگال) و در گوادالوپ (کارائیب) پرداخته و در همه جا با شخصیت‌های درجه اول کشورها ملاقات داشته‌اند - از جمله در سینگال با رئیس دفتر رئیس جمهور و در ساحل عاج با وزیر بهداشتی و در کامرون با یکی از وزرا و رئیس

سازمان زنان در آن کشور. در هر جا که ایشان رفته‌اند به ملاقات خصوصی با مهاجرین و راهنمایی روانی- تربیتی به خانواده‌ها بذل اهتمام کرده‌اند و خاطره آن را بسیاری از این نفوس عزیز گرامی می‌دارند. برخی از سخنرانی‌های عمومی ایشان در چارچوب "مطالعات بهائی" یا در خارج آن، مثلاً برای نخستین معرفی رسمی امر در لیختن اشتاین نشر شده و در دسترس است.

شنیدم که نام مهری را حضرت ورقه علیا به مناسبت آن که یکی از دختران حضرت عبدالبهاء مهرانگیز نام داشتند به مهری خانم مرحمت کرده‌اند و به حکم "الاسماء تنزل من اسماء" من کمتر کسی را دیده‌ام که نسبت به همنوع خود این همه مهربان و دلسوز باشد،^۶ بی‌جهت نیست که دایی ایشان دکترایادی نام یکی از اولین بیمارستان‌های مهم طهران را به نام ایشان بیمارستان مهر نهاد. خوش‌بینی، اعتماد و اعتقاد به جوهر انسانی افراد، کوشندگی بی‌وقفه در راه خدمت از جمله مشخصات عمده ایشان است.

یک وقت از ایشان پرسیدم که طرفدار کدام یک از مکتب‌های روانی- تربیتی هستند پاسخ ایشان را هرگز از خاطر نمی‌برم، گفتند در هر مکتبی جزئی از حقیقت هست ولی نه همه آن لذا باید در مورد هر بیماری و هر مسأله‌ای روشی را به کار برد که مناسب آن است و خود را چشم‌بسته اسیر یک مکتب خاص نکرد. آثار بهائی می‌تواند در این مورد بهترین سرچشمه الهام ما باشد.

از جمله صفات بارز مهری خانم سعه‌صدر و بزرگ‌منشی و بخشایندگی بود. دو سه سال قبل از انقلاب یکی از دانشجویان متعصب در اسلامیت در یک روز تعطیل به دفتر ایشان که در آن مشغول رسیدگی به امور دانشگاهی بودند، حمله کرد و ظاهراً به تحریک دوسه تن از همکاران آن بانوی

گرافقدر که حسد به مقام دانشگاهی ایشان (ریاست دپارتمان) می‌بردند؛ ایشان را از ناحیه صورت و سینه شدیداً مضروب کرد بطوری که رئیس دانشگاه طهران آقای دکتر هوشنگ نهایندی ناچار شد فوراً ایشان را با هواپیما به زوریخ برای چند عمل فوری و درمان آسیب‌ها بفرستد^۷ و خوشبختانه این لطمات به مرور زمان درمان شد، اما نکته‌گفتنی آنکه در تمام مدت بستری بودن خانم دکتر راسخ نگران آن بود که چون دانشجوی مذکور- صفوی نام- فردی غیر متعادل بوده مبدا او را مجازاتی شدید کنند.

اکنون در آستانه هفتاد و پنجمین سال زندگی پربار این بانوی گرامی مایلم از طرف همه دوستان ضمن تبریک و تهنیت برای این همه خدمات، آرزوی همگان را به طول عمر ایشان اظهار دارم و امیدوار باشم که پسر و دختر نیک‌اخترشان هم بر اثر گام‌های چنین مادر بلندهمت و پرخلاقیتی راه بپویند. ■

یادداشت‌ها

۱- خانم دکتر راسخ در دانشگاه طهران در رشته روانشناسی و علوم تربیتی، دوره لیسانس شاگرد اول شد و دولت در سال ۱۹۵۰/۵۱ ایشان را برای ادامه تحصیل به سوئیس فرستاد.

۲- درباره شرح احوال ایادی امرالله رجوع شود به کتاب **بهائیان برجسته** اثر جناب بالیوزی (به انگلیسی).

۳- والا حضرت اشرف پهلوی.

۴- هیأت را رئیس جمهور حبیب بورقیه به حضور پذیرفت.

5- L' enfant Problème et sa rééducation.

6- Groupe inter-religieux.

۷- تولد ایشان هم در نیمه ماه مهر روی داده.

۸- جراح معروف دکتر آبوه گزر صورت ایشان را عمل کرد و شکستگی‌ها را ترمیم نمود. حتی چشم ایشان در معرض خطر کوری بود که الحمدلله به یاری پزشکان متخصص شفا یافت.

افشاگری فجایع شاهرود (۸ اوت ۱۹۴۴)

ملاحظات پیرامون کتاب حقایق کفشی

مهرداد بشیری

محتویات حقایق کفشی

کتاب حقایق کفشی در ۶۴ صفحه نوعی افشاگری و روشنگری وقایع شهادت و غارت بهائیان شاهرود، و شامل دیباچه و سه بخش می باشد. محتوای دیباچه در برگرفته عواملی است که باعث برانگیختن نویسنده به تحریر این اثر گردیده و تأکید می شود که این کتاب به منظور دفاع و حمایت از آئین بهائی نوشته نشده و صرفاً به منظور ذکر حقیقت و دفاع از حقوق پایمال شده قربانیان این فجایع به رشته تحریر کشیده شده است.

در بخش یکم زیر عنوان "پیرامون نظر بازپرس" نویسنده به انتقاد از شخص آقا شیخ عبدالله شاهرودی مؤلف کتاب *دسائس و فتنه انگیزی های بهائی ها...* و مقدمه ایشان بر گزارش آقای فولادوند، بازپرس اعزامی از طهران، می پردازد.

نویسنده، مقدمه آقا شیخ عبدالله را که

پس از این فجایع حضرت ولی امرالله به محفل مرکزی ایران امر می نمایند که به شخص محمد رضا شاه پهلوی و نخست وزیر و مجلس شورای و وزرای داخله و عدلیه تظلم شود. در نتیجه از طرف دولت افرادی برای تحقیق به شاهرود اعزام می گردند و در نهایت یکی از سرکردگان اشرار و همکارانش بازداشت شده ولی بعدها به کمک و وساطت سایرین و علماء آزاد می گردند. روزنامه های وقت جزئیات این وقایع را گزارش داده و علماء را مسئولین اصلی معرفی می نمایند. معدودی از نشریات نیز خود بهائیان را مسئول محسوب می دارند. اندک زمانی پس از خاتمه این وقایع پادشاه جوان محمد رضا شاه پهلوی در یکی از نطق های خود به تأثر از این وقایع یاد می نماید و همچنین پس از اشاره به این وقایع در یکی از نشست های مجلس شورای ملی رأی انتقاد اتخاذ می گردد.^۱

اشاره به شکوه و عظمت تاریخی تمدن صدر اسلام است به محتویات راپورت آقای فولادوند کاملاً بی ربط قلمداد می‌نماید و حتی خصوصیات اهالی شاهرود را برخلاف نوشته شیخ عبدالله به باد انتقاد گرفته، رأفت و صفات حسنه اهالی را مورد سؤال قرار می‌دهد. وی در این رابطه می‌نویسد: «آری از سکوت و آرامش یک مردی است که غفلتاً و بطور ناگهانی و نامردانگی در ظرف دوسه ساعت با حمله و هجوم صدها نفر اوپاش و ولگرد و بیکاره و دزد و دغل بر سر یک عده زن و مرد و بچه بی‌گناه و غافل از همه جا ریخته، چنان بی‌نظمی در شهر تولید نمایند که تمام پاسبانان شهربانی و کلیه ژاندارم‌های گروهان آنجا و عده سواره نظام و توپ و مسلسل ارتش بیگانه را به کار اندازند!»^۲

در ادامه وی اشاره به برخی بست و بندهای سیاسی به منظور جلب آراء برای نمایندگی مجلس شورای ملی نموده و رقابت برای انتخابات را عامل اصلی دخیل در این فجایع قلمداد می‌نماید. در این رابطه، نگارنده حقایق گفتمنی به گزارش آقای فولادوند ایراد گرفته که شرح وقایع مربوط به قتل و غارت یک مشت انسان بی‌گناه را در کمتر از یک صفحه گنجانده در حالیکه در مورد انتقاد بر سعی بهائیان به تبلیغ آئینشان و موضوع خرده‌گیری انتخابات یک فرد انارکی (سید عبدالکریم صدریه) به نمایندگی مجلس در متجاوز از ۶ صفحه توضیح و قلمفرسایی نموده است.^۳

در بخش دوم حقایق گفتمنی زیر عنوان «حقیقت قضیه» نویسنده به شرح وقایعی که

خود شاهد آن بوده می‌پردازد. وی دو جنبه داخلی و خارجی به این وقایع داده ولی در مورد جنبه خارجی صحبتی ننموده و به جهاتی نامعلوم سکوت می‌نماید و تنها به این بسنده می‌نماید که: «در جنبه خارجی کانون فعالیت در بروز این واقعه دور از شاهرود بوده و ثانیاً در این جنبه نفع مادی و معنوی برای هیچیک از دستجات شاهرودی و انارکی شیعه یا بهائی مورد نظر نبوده...»^۴

در مقابل، از نقطه نظر جنبه داخلی، مرکز فعالیت در ایجاد این جنایت در طهران بوده و غرض از ایجاد آن یکی نفع مادی مهاجمین از چپاول منازل و دکاکین بهائیان و دیگر تقویت وجهه مذهبی علماء و شکست ظاهری بهائیان و رونق و اشاعه شعائر مذهبی و دیگر جبران شکست انتخاباتی دوره چهاردهم و به دست آوردن منابع اقتصادی و تجارتي و لطمه زدن به موقعیت اقلیت انارکی بوده است.^۵

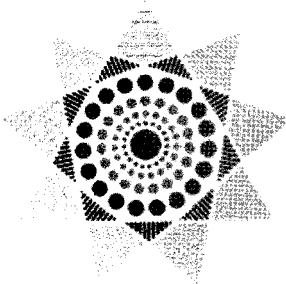
نویسنده مفصلاً به ارائه جزئیات پرداخته و رؤسای ادارات فرمانداری، شهربانی و دادگستری را که هیچگونه اقدامی برای از بین بردن نطفه این خیزش خونریز نمودند؛ مسئول محسوب نموده و به باد انتقاد می‌گیرد.

در بخش سوم، نویسنده به جزئیات وقایع روز ۱۷ مرداد پرداخته و از نحوه کشتار و تاراج بهائیان نکته به نکته صحبت می‌دارد. وی با قلمی پر احساس از نحوه قتل ۳ تن از بهائیان یاد می‌نماید. چنین به نظر می‌آید که نویسنده آشنایی نزدیکی با جناب اسدالله نادری داشته و با تحسین بسیار به ایشان اشاره می‌نماید. نگارنده با سبک نگارش مخصوص به خود از

دنباله نخستین گام در اجرای... از صفحه ۲۰

یادداشت‌ها

- ۱- *توقیعات مبارکه (۱۹۵۷-۱۹۵۲)*، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، سنه ۱۱۹ بدیع، صص ۲۲۴-۲۲۵.
- 2- *Messages to the Bahá'í World (1950- 1957)*, p.135.
- 3- *Light of Guidance*, p.487.
- ۴- حضرت ولی امرالله، *حصن حصین شریعت‌الله*، ترجمه فواد اشرف، مؤسسه مطبوعات امری، آلمان، ص ۳۹.
- ۵- حضرت ولی امرالله، *کتاب قرن بدیع*، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ص ۶۲۱.
- ۶- حضرت ولی امرالله، *ظهور عدل الهی*، مؤسسه مطبوعات امری ایران، صص ۱۵-۱۶.
- 7- *This Decisive Hour*, Shoghi Effendi, p.14
- ۸- *ظهور عدل الهی*، ص ۱۵.
- 9- *This Decisive Hour*, p.11.
- ۱۰- *ظهور عدل الهی*، ص ۱۵.
- ۱۱- *ظهور عدل الهی*، ص ۲۶.
- ۱۲- *حصن حصین شریعت‌الله*، ص ۷۶.
- ۱۳- همانجا، ص ۷۶.
- ۱۴- *ظهور عدل الهی*، ص ۳۳.
- ۱۵- *حصن حصین شریعت‌الله*، ص ۷۰.
- ۱۶- *ظهور عدل الهی*، ص ۱۴.
- ۱۷- *حصن حصین شریعت‌الله*، ص ۹۵.
- ۱۸- *ظهور عدل الهی*، صص ۲۱-۲۲.
- ۱۹- *امه‌البهاء روحیه خانم*، *The Priceless Pearl*، صص ۲۸۵-۲۸۸.
- ۲۰- *کتاب قرن بدیع*، صص ۹۵-۷۹۲.



زبان حال آقای نادری در دقایق پایانی حیات و نگرانی از احوال همسر و اطفال صغیر خود چنین رقم می‌زند: «ای همسر عزیزم... آیا به یاد شوهر مهربانت هستی! آخ نکند که تو را کشته باشند! ای بچگان معصوم شماها چه می‌کنید و کجایید! آیا در این دقایق شوم در دامان عزیز مادرتانید و از نوازش مادرانه آن زن نجیب بهره‌مند و برخوردارید و یا هریک با دست این جلادان خداناشناس پریر زنان جان داده، قربانی شهوات نفسانی و اغراض پلید یک مشت ملایان کافر گشته‌اید؟

آیا در این لحظات مرگبار پدر بدبخت خود را به یاد می‌آورید و نجات او را از خدای بزرگ تقاضا می‌کنید، یا ترس و وحشت همه چیز حتی پدر عزیز و مادر مهربان را هم از یاد شما برده است...»^۶ نویسنده در بخش سوم زیر عنوان فرعی «مهاجر بیچاره را چگونه کشتند؟»، «کشتار ادامه دارد»، «هنگامه‌ای که در شهرانی برپاست»، «در ژاندارمری چه خیر است» و سرانجام «شب هفده مرداد، شب آن روز سیاه فرا می‌رسد» به بررسی جوانب مختلف فجایع آن روز می‌پردازد. ■

بقیه در شماره بعد

یادداشت‌ها

- 1- *The Bahá'í World*, vol. 10, 1944-46, rpt. Wilmette, IL: Bahá'í Publishing Trust, 1981, pp.42-3.
- ۲- *حقایق گفتنی*، ص ۱۵.
- ۳- *مأخذ بالا*، ص ۱۹.
- ۴- *مأخذ بالا*، ص ۲۴.
- ۵- *مأخذ بالا*، ص ۲۴.
- ۶- *مأخذ بالا*، ص ۵۲.



شمسی نویدی

دفاع از احبای مظلوم نیز قیام نمود و محفل روحانی ملی ایران ایشان را در سمت وکیل مدافع تأیید کرد و حضرت ولی امرالله به وی لقب "درع امرالله" دادند.

بزرگترین حادثه زندگی شمس خانم سعادت زیارت و دیدار حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۳ میلادی بود. جاذبه وجود مقدس مولای محبوب چنان تحولی در شمس خانم بوجود آورد که تصمیم گرفت از آن پس با کمال شور و شوق حیات خود را به خدمت امر و عالم انسانی اختصاص دهد. به گفته خود خانم نویدی، زندگی او به دو قسمت قابل تقسیم بود، قبل از زیارت و بعد از زیارت مولای یکتا. در یکی از روزهای تشریف، مولای مهربان سخن از نقشه جهاد کبیر ده ساله به میان آوردند و شمس خانم از حضور مبارک سؤال کرد که آیا خانم‌ها در این نقشه مشارکت وسیعی خواهند داشت؟ هیکل مبارک پاسخ دادند که حضرتشان دعا می‌فرمایند که خانم‌ها در پیشاپیش مهاجران حرکت کنند- همان طور که در موقع خود میس مارثا روت و می مکسول و دیگران پیشاهنگ همگان بودند.

خانم شمس نویدی در خانواده‌ای بهائی در ۲۱ آوریل سال ۱۹۲۹ در طهران متولد شد. مادر ایشان طوطی و پدرشان میرزا باقر جلیل از بهائیان مخلص بودند و پدر بزرگشان جناب هادی کربلایی همه ثروت خود را در راه امر مبارک از دست داده بود و به علت شدت تضییقات ناچار گردید به عشق آباد روسیه مهاجرت کند. هادی کربلایی الواح و مکاتبی از حضرت بهاء الله و حضرت عبداله‌بهاء دریافت کرد که در آن استقامت و قوت عشق و ایمان و خدمات او مورد تحسین واقع شده است.

شمس خانم نیز از دوران جوانی در امر مبارک فعال بود و در لجنه‌های متعدد عضویت داشت. او به ورزش علاقه بسیار داشت و اولین زن قهرمان تنیس در طهران شناخته شد. پس از ازدواج با جناب عزیز نویدی، خانه‌شان در خیابان ویلا محل انواع فعالیت‌های احباء گردید و از همان زمان خانم نویدی از نظر مهمان‌نوازی معروف همگان شده بود.

جناب عزیز نویدی که وکیل موفق دادگستری بود و برای وزارت جنگ کار می‌کرد کم‌کم برای

حضرت ولیّ امرالله به چهار کنفرانس بین القارات در آغاز نقشه اشاره فرمودند و شمسی خانم موفق شد که در کنفرانس کامپالا شرکت کند و به هنگام مراجعت مکرراً لوح مبارک احمد را زیارت می کرد که شاید افتخار مهاجرت نصیب ایشان و همسرشان نیز که در طهران سرگرم انواع خدمات برای احبّاء بود بشود. نظر به دفاع جناب نویدی از احبّای ستمدیده، مخالفت متعصبان به ایشان به درجه ای شدت گرفت که به راستی مانع کار ایشان شد و جناب نویدی خود روزی به همسر خویش فرمودند که آیا بهتر نیست که حال به مهاجرت برویم؟ مسرت خانم نویدی که دعایش بدین گونه مستجاب شده بود قابل وصف نیست. ایادی امرالله جناب دکتر جاکری که اندکی بعد به ایران رفتند و در خانه آنان پذیرایی شدند به آن زوج عزیز پیشنهاد مهاجرت به موناکو را کردند. با تصویب حضرت ولیّ امرالله شمسی خانم در سال ۱۹۵۴ رهسپار موناکو شد و آن حضرت دستور فرمودند که جناب نویدی یک سال در ایران بماند تا کارهای موکّلتین بهائی خود را به سرانجام رساند. خانم نویدی که در آن موقع فقط ۲۵ سال داشت به همراه دو فرزند خود عازم موناکو شد و در نتیجه به لقب فارس (پیش تاز) امر حضرت بهاء الله ملقب و به این افتخار ابدی مفتخر گردید. در رضوان سال ۱۹۵۵ آرزوی آنان تحقق یافت و اوّل محفل روحانی در موناکو تشکیل شد.

از همان ابتدا خانم و آقای نویدی توانستند با پرنس موناکو ارتباط برقرار کنند و پرنس مقدم آنان را به آن کشور کوچک تهنیت گفت. بعداً آنان موفق شدند که کتاب *Proclamation of Bahá'u'lláh* حاوی الواح حضرت بهاء الله خطاب به سلاطین ارض را به پرنس رینیه اهدا کنند. در حالیکه جناب نویدی به عنوان عضو

هیأت معاونت در خدمت جناب دکتر جاکری به سفرهای خود مشغول بود، خانم نویدی جلسات تبلیغی را منظمأ در منزل خود اداره می کرد و توانست بذریع محبت الهی را در حد مقدور در قلوب افراد بسیاری بیفشاند.

شمسی خانم افتخار آن را داشت که پس از آشنایی با حضرت امه البهاء در سال ۱۹۵۳ ارتباط مکاتباتی با ایشان برقرار کند و عنایات حضرت خانم همواره مایه آسودگی قلب شمسی عزیز بود.

با تشویق حضرت امه البهاء شمسی خانم با تسلطی که بر زبان فرانسه یافته بود بعنوان مبلغ سیار به جزائر موریس سفر کرد. بخلاف موناکو که گرفتاری های مادی مردم مانع درک حقیقت الهی و روحانی می شد در موریس خانم نویدی توانست جمع کثیری را در طی سال های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۷ به امر مبارک دلالت نماید.

ایشان نه تنها بجایی رسید که می توانست اعضای دولت و سفرا را به خانه خود دعوت کند و با آنان درباره امر مبارک صحبت نماید بلکه ناطقی زبردست شده بود و در مدارس مختلف و دانشگاه و قراء و قصبات سخنرانی می کرد. شمسی خانم در عین حال مهمان نوازی بی مانند و استثنائی بود و قلوب همگان را مجذوب می کرد. ایشان در همان سال ها برای تبلیغ به جزائر متعدّد دیگری مانند کومور، ردیگز، رئونیون، سیشل و ماداگاسکار نیز سفر کرد. به همت ایشان بود که یک کنفرانس بین المللی اتاری و اولین کنفرانس بهائی منطقه اقیانوس در موریس تشکیل شد و در کنفرانس اخیر ۶ نفر از حضرات ایادی امرالله شرکت جستند. خانم نویدی نه فقط با اولیای امور کشور بلکه با وسائل ارتباط جمعی آن سرزمین مرتبأ در تماس بود.

بقیه در صفحه ۵۹

حرارکرمای هوا مردم را به اضطراب انداخته؟

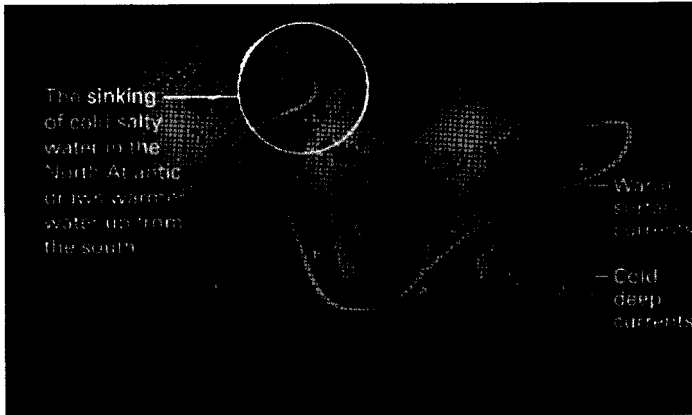
کیومرث مظلوم

آبگشت حرارتی - نمکی اقیانوس‌ها

بالا آمدن سطح آب تنها تغییر در اقیانوس‌های جهان نیست. مطالعه‌ای ده ساله که از سال ۱۹۹۰ آغاز گردید به کارشناسان کمک کرد تا بهتر بتوانند به وجود جریان‌هایی از آب در اقیانوس‌ها پی ببرند. این جریان‌های آبی اقیانوس‌ها شباهت به جریان خون در بدن انسان و حیوانات دارد و می‌توان به فارسی به آن "آبگشت" گفت. همانگونه که سرخرگ‌ها و سیاهرگ‌ها خون را در بدن گردش می‌دهند آبگشت‌های اقیانوس‌ها نیز مانند جریان خون در بدن، حیات کره زمین را تأمین می‌کنند. حرکت این آبگشت‌ها بیشتر در اثر بادها و تفاوت غلظت آب‌های اقیانوس، که با میزان حرارت و مقدار نمک تغییر می‌یابد، حاصل می‌شود. آبگشت‌ها در سرد کردن، گرم کردن و بارش باران و برف بر روی زمین‌ها و نیز نقل حرارت از استوا به قطب‌ها نقشی بسیار مهم بر عهده دارند.

بطوریکه اشاره شد موتوری که این آبگشت‌ها را به حرکت در می‌آورد غلظت آب است که مقدار آن وابسته است به میزان حرارت و نمک آن و به این جهت به آن آبگشت "حرارتی - نمکی" Thermohaline می‌گویند. آب گرم شور، از بخش استوایی اقیانوس اطلس به سمت قطب شمال به صورت جریان‌هایی مانند آبگشت خلیج مکزیک (گلف استریم Gulf Stream) در سطح آب به حرکت در می‌آید. این آب گرم و سبک هر قدر که به شمال اقیانوس اطلس نزدیکتر می‌شود حرارت خود را به هوای آن محیط می‌دهد و سرد می‌گردد. سرد شدن آب و بالا رفتن غلظت نمک در آن توأمأ باعث می‌شوند تا آب سنگین گردد و به عمق اقیانوس فرورود و جای خود را در سطح به آبگشتی که به دنبال می‌آید بدهد.

آبگشتی که به عمق اقیانوس فرورفته راهی جنوب اقیانوس اطلس و اقیانوس‌های هند و آرام می‌شود و در پایان با آبی گرم‌تر مخلوط



شده به سطح بر می‌گردد.

تغییراتی که در میزان درجهٔ هوا و آب دریاها به وجود آید می‌تواند اثرات زیادی بر آبگشت مذکور داشته باشد. به نظر ادارهٔ ویژه‌ای از دولت ایالات متحدهٔ

آبگشت حرارتی - نمکی اقیانوس‌ها

آمریکا که وظیفه‌اش

مطالعه بر روی درجهٔ آب گرم بخش استوایی اقیانوس اطلس از خلیج مکزیک در سطح اقیانوس راهی حرارت هوا و اقیانوس‌ها شمال می‌شود و در آنجا گرمای خود را به محیط داده سرد می‌گردد. این آب، به است، گرمای آب در علت سرد شدن و زیاد گردیدن غلظت نمک در آن، سنگین شده به قعر اقیانوس فرو می‌رود و در عمق بسوی جنوب اقیانوس اطلس و اقیانوس‌های هند و آرام می‌رود و تمام اقیانوس‌ها در حال سرانجام در اقیانوس آرام با مخلوط شدن با آب گرم مجدداً به سطح بر می‌گردد. افزایش است و این

به همان میزان افزایش درهوا، بر مقدار گاز کربنیک افزوده شده اما در عمق ۲۵۰ و ۴۵۰ متری، افزایش آن تقریباً دو برابر سطح است و این نشانه وقوع تغییراتی در عمق اقیانوس‌ها است.

افزایش در عمق به مراتب بیشتر از سطح می‌باشد.

تغییرات زیاد حرارت آب اقیانوس‌ها و نمک آن ممکن است باعث کندی جریان آبگشت مذکور و احیاناً توقف کامل آن گردد، و این می‌تواند تغییرات شدیدی را حتی در ظرف ده سال در آب و هوای کره زمین بوجود آورد. اگر چنین شود با آنکه درجه حرارت کلی زمین بالا خواهد رفت در اروپا ممکن است هوا سردتر گردد.

در آلاسکا نیز هوا گرم شده است

در شهر بارو Barrow واقع در شمال آلاسکا در ظرف ۳۰ سال اخیر گرمای متوسط هوا ۳۱/۲ درجه سانتیگراد افزایش یافته است. این افزایش در پایتخت آن جونو Juneau تقریباً ۲ و در پرجمعیت‌ترین شهر آلاسکا یعنی انکوريج Anchorage ۱/۲۵ درجه بوده است. با بالا رفتن گرما، جنگل‌های سرو و کاج شمال، بیشتر مستعد آتش گرفتن می‌باشند و پیش‌بینی می‌شود که بر تعداد موارد آن بیش از ۵۰٪

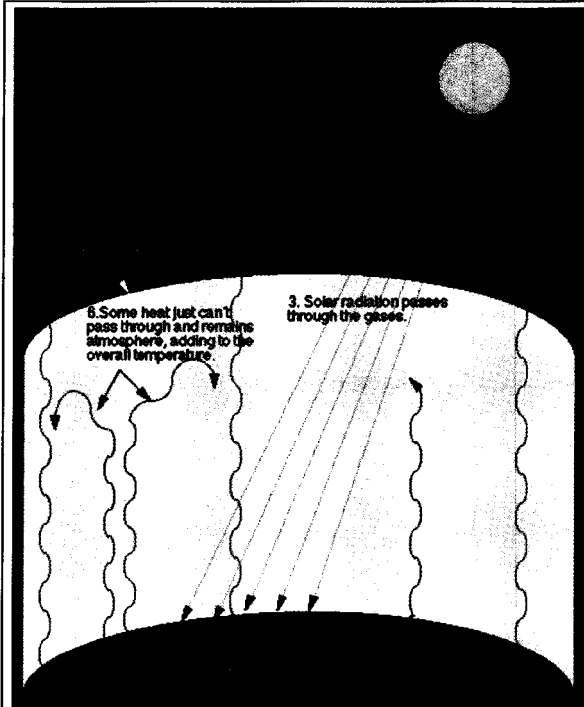
اقیانوس‌ها حدود یک سوّم از مقدار گاز کربنیک را که بشر با سوزاندن مواد نفتی و غیره تولید می‌کند در خود جذب می‌نمایند. آزمایش‌هایی که در آب‌های جنوب شرقی مثلث برمودا واقع در اقیانوس اطلس به عمل آمده نشان می‌دهند که در سطح اقیانوس تقریباً

افزوده شود. یخچال‌های طبیعی و زیبای آلاسکا نیز در حال ناپدید شدن اند.

افزایش گرمای در عین حال باعث شده است که یخ "زمین‌های همیشه یخ‌بسته" Permafrost آلاسکا آب شود و بعضی از راه‌های آن که

زمانی هموار بوده‌اند به صورت جاده‌های پر "چاله چوله" در بیابند. باید در نظر داشت که در بیشتر جاهای آلاسکا

"زمین‌های همیشه یخ‌بسته" اساس راه‌ها و ساختمان‌ها است. در ساحل‌های آلاسکا، آب شدن سالیانه یخ دریا در تابستان‌ها و قطعه قطعه شدن آن اکنون چند هفته زودتر رخ می‌دهد و آزمایش‌ها نشان می‌دهند که در ظرف ۳۰ سال اخیر بین ۱۵ تا ۴۰٪ از کلفتی این یخ‌ها



چگونه گازهای گلخانه‌ای باعث افزایش گرمای زمین می‌شوند

- ۱- تابش اشعه آفتاب
- ۲- جو زمین، حاوی گازهای گلخانه‌ای ۳- عبور اشعه آفتاب از میان گازهای گلخانه‌ای ۴- اشعه آفتاب سطح زمین را گرم می‌کند و از آن گرما متصاعد می‌شود. ۵- مقداری از گرمای متصاعد شده قادر است از گازهای گلخانه‌ای بگذرد و به فضا باز گردد. ۶- اما مقداری از گرمای متصاعد شده نمی‌تواند از گازهای گلخانه‌ای بگذرد بلکه در جو زمین باقی می‌ماند و باعث گرمای زمین می‌شود. هر قدر مقدار گازهای گلخانه‌ای افزایش یابد قدرت آن نیز در جلوگیری از عبور گرما به فضا بیشتر می‌شود و در نتیجه هوای زمین بیش از پیش گرم‌تر می‌گردد.

کاسته شده و نازک‌تر شده‌اند. برخی از خیرگان پیش‌بینی می‌کنند که تا سال ۲۱۰۰ در تابستان‌ها از این یخ‌ها اثری نخواهد بود.

اثر افزایش گرمای هوا بر روی حیوانات و گیاهان

بطوریکه پیش از این ذکر گردید، در ظرف صد سال گذشته درجه حرارت کلی هوای زمین بطور متوسط حدود ۰/۵ درجه افزایش داشته اما

همین افزایش نسبتاً جزئی به تدریج اثر خود را در طبیعت آشکار می‌سازد و حیوانات و گیاهان وحشرات خود را با این تغییر از نظر منطقه زیست، پیش انداختن زمان مهاجرت و تغییر زمان جفتگیری و گل کردن، سازش می‌دهند. نتیجه مطالعه‌ای که بر روی ۳۵ نوع پروانه در اروپا به عمل آمده نشان داده است که در ظرف

چند دهه اخیر
حدود دو سوم
این پروانه‌ها
منطقه زیست
خود را بین ۳۰
تا ۲۴۰
کیلومتر به
سمت شمال
تغییر داده‌اند.



آب طولانی
نباشد معمولاً
مرجان‌ها
می‌توانند دو
باره حالت
عادی خود را
باز یابند اما
از زیاد درجه
متوسط

در قاره قدیم بسیاری از درختان نسبت به ۵۰ سال پیش یک هفته زودتر به گل می‌نشینند و در پائیز رنگ برگ‌ها پنج روز دیرتر زرد می‌شود. در انگلستان پرندگان بطور متوسط نسبت به نیمه قرن بیستم ۹ روز زودتر زاد و ولد می‌کنند و جفت‌گیری قورباغه‌ها یک هفته زودتر انجام می‌شود. در آمریکای شمالی، پرستوها در بهار نسبت به ۲۵ سال پیش ۱۲ روز زودتر بسوی شمال کوچ می‌کنند. در کانادا، روباه‌های سرخ در حال تغییر محل زندگی خود صدها کیلومتر به طرف شمالند و به محل زندگی روباه‌های قطبی روی می‌آورند.

اثر بر روی مرجان‌ها

مرجان‌ها جانورانی گیاهی شکلند که بر روی تخته سنگ‌ها در نقاط کم عمق دریا‌های گرم استوایی زندگی می‌کنند. هرگاه در این دریاها حرارت آب از ۲۹ درجه سانتیگراد بالاتر رود رنگ مرجان‌ها سفید می‌شود. این سفیدی رنگ به علت مرگ آلگ‌هایی است که در مرجان‌ها زندگی می‌کنند و مواد غذایی برای آنها فراهم می‌نمایند. اگر دوران بالا رفتن درجه

اقیانوس‌ها باعث شده است که دوران سفید شدن طولانی‌تر شود و به کرات اتفاق افتد و در بعضی موارد به مرگ مرجان‌ها منجر گردد. بزرگترین مجموعه مرجان‌ها در دنیا به صورت سدی با طول ۲۰۰۰ کیلومتر در ساحل استرالیا قرار دارد. این مجموعه برای اقیانوس مانند جنگلی استوایی است که حدود ۴۰۰ نوع مرجان و ۱۵۰۰ نوع ماهی در آن زندگی می‌کنند. عکس‌هایی که در سال ۲۰۰۰ بوسیله ماهواره از این مجموعه مرجان‌ها گرفته شده نشان می‌دهد که آب واقع در اطراف آن بیش از حد معمول گرم شده است و آسیب‌های سختی از سفید شدن مرجان‌ها بوجود آمده است. سال ۱۹۹۸ بدترین سال برای مرجان‌های دنیا در تمام دوران بود زیرا به علت گرمای بیش از حد آن سال، ۱۶٪ از مرجان‌ها در آب‌های نقاط مختلف دنیا یا مردند یا سفید شدند.

اثر بر حیوانات و گیاهان قطبی

از آنجا که افزایش درجه حرارت در دو قطب زمین از جاهای دیگر بیشتر است اثر گرما

بر روی زندگی موجودات زنده نیز در این دو منطقه بیشتر نمایان می‌باشد و ما در اینجا به ذکر مواردی از آنها می‌پردازیم:

در آلاسکا بیش از $\frac{1}{5}$ میلیون هکتار درخت صنوبر در اثر حمله نوعی سوسک از بین رفته است و علت آن را رشد سریع و بی‌سابقه سوسک‌های بالغ در اثر گرم شدن هوا از سال ۱۹۸۷ به این طرف می‌دانند.

در خلیج هودسن واقع در شمال کانادا، قطعه قطعه شدن و آب شدن یخ دریا در تابستان‌ها دو تا سه هفته نسبت به اواسط قرن بیستم زودتر صورت می‌گیرد. برای حیواناتی مانند خرس‌های قطبی و نوعی فُک که بیشتر از سال را در روی این یخ‌ها بسر می‌برند و در آنجا تغذیه می‌کنند، کم شدن یخ ممکنست فاجعه‌انگیز باشد. خرس‌های قطبی که اکنون مجبورند دو تا سه هفته زودتر به سمت شمال همیشه یخ بسته حرکت کنند از شکار نوزادان فُک‌ها و تغذیه از آنها که برای آنها بسیار مهم است محروم می‌مانند و این به سلامتی خرس‌ها لطمه خواهد زد. پژوهشگرانی که بر روی زندگی این خرس‌ها مطالعه می‌کنند ملاحظه کرده‌اند که از اواسط دهه هشتاد قرن گذشته به اندازه ۱۵٪ از وزن خرس‌های قطبی کاسته شده و زایش سه نوزاد دوقلو^۱ که در بین آنها بسیار معمول بوده اکنون عملاً دیگر صورت نمی‌گیرد. همچنین در حالیکه در گذشته ۴۰٪ از بچه خرس‌ها از ۱۸ ماهگی به بعد دیگر از شیر مادر استفاده نمی‌کردند و به دنبال شکار می‌رفتند امروزه این رقم به کمتر از ۵٪ کاهش یافته است. علت همه این مسائل بنا به نظر

کارشناسان آب شدن پیش از موعد یخ‌ها در تابستان و خلل در تغذیه خرس‌های قطبی است. هرگاه درجه هوا همچنان بالا رود و بنا به پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۷۰ دیگر از یخ‌های خلیج هودسن اثری نماند در آنصورت از چند هزار خرس قطبی این منطقه (مجموع تعداد آنها در جهان حدود ۲۵ هزار است) نیز نشانی بجا نخواهد ماند.

در شبه جزیره غربی سرزمین یخ‌زده و با مناظر شکوهمند اطراف قطب جنوب *Antartica*، همه چیز، از زمین و دریا گرفته تا موجودات زنده، به علت گرم شدن زیاد و سریع هوا، در حال تغییر است. این تغییرات در این بخش از جهان از هر جای دیگر خیلی بیشتر و چشمگیرتر می‌باشد زیرا در ۵۰ سال اخیر حرارت متوسط آن در زمستان‌ها حدود ۵ درجه افزایش یافته است. با افزایش گرما، حدود ۲۰٪ از یخ دریا‌های این منطقه کاسته گردیده و مطالعات یکی از محققان نشان می‌دهد که به دنبال چنین کاهش‌هایی از تعداد نوعی از پنگوئن‌های ویژه این سرزمین به نام اده‌لی *Adélie*، که زندگی‌شان وابسته به این یخ‌ها است، نیز حدود ۶۰٪ کاسته شده است.

پیش‌بینی آب و هوا برای قرن بیست و یکم

در پایان برای آنکه دیدی کلی درباره وضع آب و هوا در صد سال آینده، که فرزندان و نوه‌های ما در آن زندگی خواهند کرد، داشته باشیم در اینجا فهرست‌وار پیش‌بینی‌های کارشناسان را ارائه می‌دهیم:

۷ درجه متوسط حرارت هوای زمین ۲ تا ۵

درجه سانتیگراد بالاتر خواهد رفت.

✓ بعضی منطقه‌ها مانند قسمت‌های داخلی ایالات متحده آمریکا احتمالاً گرم‌تر و خشک‌تر خواهد شد.

✓ در چین، جنوب شرقی آسیا و باختر آمریکا احتمالاً باران بیشتر و برف کمتری خواهد بارید.

✓ با آب شدن یخچال‌های طبیعی کوه‌ها و سرازیر شدنشان به اقیانوس‌ها از یک طرف و بالا رفتن گرمای آب آنها از طرف دیگر، سطح دریاها در تمام دنیا بالا خواهد آمد.

✓ طوفان‌های بسیار شدیدتر و باران‌های سیل‌آسایی مکرراً حادث خواهند شد و خسارات زیادی وارد خواهند آورد.

✓ گرمای زیاد شبیه تابستان سال ۲۰۰۳ در اروپا، گرمایی معمولی خواهد شد.

✓ از سرعت آبگشت حرارتی - نمکی اقیانوس اطلس کاسته خواهد شد اما هرگاه کاملاً متوقف گردد در اروپا زمستان‌هایی سردتر از زمان حاضر خواهیم داشت. ۲ ■

یادداشت‌ها

۱- غلط مشهوری است که سه، چهار یا پنج نوزادی را که با هم از مادر زائیده شده باشند به ترتیب سه قلو، چهار قلو و پنج قلو می‌خوانند در حالی‌که کلمه دوقلو با تلفظ dogh-lou کلمه‌ایست ترکی و به معنی با هم زائیده شده و نه مرکب از "دو" و "قلو". بنا بر این در مورد سه، چهار یا پنج بچه هم مانند دو بچه‌ای که با هم زائیده شده باشند، می‌توان گفت که این سه، چهار یا پنج بچه دوقلو هستند.

۲- منبع‌های مطالعه برای نگارش این مقاله: چهار مقاله در ۷۵ صفحه شماره سپتامبر ۲۰۰۴ مجله *National Geographic*؛ مطالبی در سایت‌های متعدد اینترنت؛ کتابی از مارکو برشی Marco Bresci نویسنده جوان بهائی ایتالیایی با مشخصات زیر: *PIANETA UOMO, I diritti dell' Anima*, European Press Academic Publishing, Firenze, 2004

دنباله یادداشت ماه از صفحه ۲

بهار سال ۱۸۶۳ میلادی اشجار انسانی را که در حدیقه بیانی غرس شده و رشد و نمو کرده بودند شکوفان کرد و به اثمار بدیعه آرایش داد و همین درختان پرشکوفه و بار بودند که در سال‌های بعد در عراق، ایران، ترکیه، هندوستان و ممالک مجاور به عطرافشانی پرداختند و به مدد نسیم تبلیغ، سدره‌های وجود دیگران از بایی، شیخی، مسلمان و بعد زردشتی، یهودی و مسیحی را بارور کردند و در هر کجا جلوه نوینی از باغ رضوان پدیدار نمودند یعنی یک باغ نخستین هزاران باغ بوجود آورد و زمینه‌ای شد برای تأسیس یک جامعه جهانی که بذرها و گل‌های استعدادات روحانی را در سراسر عالم به رویش و نمایش آورد.

اریاح لواقع (بادهای باردار کننده‌ای) که از باغ نجیب‌پاشا در جوار بغداد برخاست همه پهنه گیتی را در نوردید و هر جا زمینه‌ای مساعد و مستعد یافت آنجا را روینده و شکوفنده کرد. چه برهانی بالاتر از این برای قدرت کلمه الهی می‌توان یافت که یک گروه قلیل از بایان ایرانی را به جامعه‌ای جهان‌شمول متکثرالاعضاء تبدیل کرد که از نظر پراکندگی و گستردگی بلافاصله پس از دنیای مسیحیت که ۲۰۰۰ سال تمام عمر کرده قرار گرفته است. چه بجاست این ابیات بهاریه نعیم سدهی که فرمود:

جلوه‌ای از روی او گلشن گلشن ثمن

نکته‌ای از خوی او عالم عالم چمن

نکته‌ای از لعل او کشور کشور یمن

شبمی از موی او دنیا دنیا ختن

نسیمی از بوی او گیتی گیتی نثار

«گل مستور به بازار آمد، بی‌ستر و حجاب آمد

و به کل ارواح مقدسه ندای وصل می‌زند». ■

از گلخن فانی به گلشن باقی

مورد تقدیر محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران قرار گرفت. اهالی سنگسر او را "معلم طیبیه" خطاب می‌کردند. تعداد زیادی از جوانان بهائی و غیر بهائی سنگسر و نیز افراد خانواده افتخار شاگردی وی را داشتند.

خانم طیبیه لقائی در سن ۲۱ سالگی با پسر عموی خود که فردی مؤمن به امر بهائی بود ازدواج کرد و ثمره این ازدواج سه پسر و یک دختر و به دنبال آنها ۶ نوه و ۷ نتیجه بودند. زمانی که حضرت ولی امرالله فرمان ملکوتی هجرت را صادر فرمودند طیبیه لقائی شجاعانه قد علم کرد و سر در صحرای هجرت گذاشت و در روستای قُرُق، نزدیک شهر گرگان، رحل اقامت افکند و مدت ۳۵ سال متوالی در سمت منشی محفل روحانی و معلم کلاس درس اخلاق اطفال بهائی به خدمات امریه قائم بود. وی در زمان انقلاب اسلامی مورد اذیت و آزار اهالی محلی واقع گشت و تا مدت مدیدی سختی‌ها و دشواری‌های زندگی و نامهربانی‌های اهالی محل را در کمال صبر و شکیبایی تحمل نمود ولی سرانجام به علت کهولت سن و تنهایی به کشور انگلستان رفت و زندگی جدیدی را آغاز نمود.

خانم طیبیه لقائی دارای خصائص اخلاقی و انسانی بسیاری بود. از جمله همسری با وفا، مادری مهربان و معلمی برازنده بود. وی



طیبیه لقائی

خانم طیبیه لقائی ۸۵ سال قبل در یک خانواده مؤمن بهائی در شهر سنگسر پا به عرصه وجود گذاشت. وی در جوانی قبل از ازدواج شغل شریف معلمی را انتخاب کرد. چند سال پس از ازدواج در مدرسه‌ای که به همت جامعه بهائیان سنگسر تأسیس گشت به تدریس پسران و دختران بهائی و مسلمان مشغول شد. پس از بسته شدن مدارس بهائی در ایران از طرف دولت، این عنصر پرارزش و فعال و فرهنگ دوست از یا نشست و عده‌ای از شاگردان را در منزل خود دعوت کرد و به آموزش و پرورش آنان همت گماشت و در ضمن کوشش نمود مدرسه‌ای برای اطفال بهائی تأسیس نماید. خوشبختانه کوشش‌های او به ثمر رسید و وی توانست پس از دو سال در خارج از منزل مدرسه‌ای غیر رسمی ولی آبرومند و مناسب و با شاگردان بیشتر و معلمین واجد شرایط تأسیس نماید. این فعالیت‌های ارزشمند فرهنگی او کتباً

چهره‌ای آرام و نگاهی نافذ داشت و مصاحبتش خاطره‌انگیز بود. طیبه خانم عاشق دعا و مناجات بود و همین نیروی مرموز سرچشمهٔ حیات و مایه نشاط زندگانش بود.

خانم طیبه لقائی در روز جمعه یازدهم اوت ۲۰۰۶ در سن ۸۵ سالگی با حسن خاتمه در نهایت آرامش و رضا بال و پرگشود و به ملکوت ابهی پرواز کرد. کثرت جمعیت منسوبین و دوستان و آشنایان بهائی، مسیحی و مسلمان در مراسم خاکسپاری آن بانوی گرامی نشانی از عشق و محبتی بود که وی از خود در دل دیگران بجا گذاشته بود.



احمد صائب نوری

منظور از نوشتن این نامه دادن خبر تأسف بار صعود جناب احمد صائب نوری یکی از مهاجرین کشور عربی کویت می باشد. چون اینجناب حدود ۴۰ سال یعنی از آغاز جوانی تا صعودشان با ایشان سابقهٔ دوستی و الفت داشته‌ام وظیفهٔ خود می دانم شمه‌ای از زندگانی او را بنویسم.

جناب احمد صائب نوری بدون اینکه یک فرد بهائی درصدد تبلیغ ایشان برآمده باشد خود در پی تحقیق برآمد و قدم در راه گذاشت بدین

ترتیب که در سال ۱۹۵۷ که در کویت به کار اشتغال داشت چون شنیده بود که جناب ضیاءالله عدل پرور بهائی است برای نخستین بار به منظور تحقیق پیش ایشان می رود و به گفتگو دربارهٔ امر می پردازد. سپس با مهندس خسرو خسروی، دکتر منوچهر سلیمانپور و دیگر بهائیان تحقیقات خود را ادامه می دهد تا اینکه در اواسط سال ۱۹۵۹ به ایمان کامل به حضرت بهاءالله نازل و در جامعهٔ بهائیان کویت تسجیل می شود. ضمناً در همین اوان از نفحات قدسی ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری نیز بهره‌مند می گردد. احمد پس از تصدیق امر، نزد خانوادهٔ خود به طهران می رود تا گوهر شاهواری را که بر جان خود آویخته بود به دیگران نشان دهد و آنها را تبلیغ نماید.

اما نه تنها هیچیک از افراد خانواده به او گوش ندادند و از او دوری گزیدند بلکه نامزد خود را نیز، که سال‌ها پیش از آن با هم پیمان بسته بودند، از دست داد. ولی احمد عشق دیگری را یافته بود! عشق به جمال اقدس ابهی را. باری احمد با لجنهٔ تبلیغ و مهاجرت در طهران مشورت می نماید که برای تبلیغ امر به کجا برود. لجنهٔ مهاجرت به ایشان پیشنهاد می کند بهتر است که به همان کویت برگردد و در آنجا به خدمت و تبلیغ پردازد و او اطاعت نموده و مجدداً به کویت به عنوان مهاجر بر می گردد.

یک سال و چند ماه بعد، دختر خانمی که عاشق خدمت و مهاجرت بود بنا به پیشنهاد لجنهٔ مهاجرت به کویت مهاجرت می نماید- و مهاجرت به یک کشور عربی برای یک دختر

خانم یگه و تنها شجاعت و ایمانی فوق العاده را طلب می کرد و این هر دو صفت در وجود انیس خانم افتخاری وجود داشت.

خانم انیس افتخاری در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۶۰ وارد کویت می گردد و در ضیافت ها و جلسات خانوادگی این دو مهاجر مؤمن با هم آشنا می شوند و با کمک یک یا چند خانواده وسیله ازدواج آنها فراهم می گردد. احمد و انیس در زندگی مشترک، خدمت مشترک را به امر پیشه خود ساخته بودند. احمد دارای کلامی نافذ و منطقی استوار بود و در طول ۴۶ سال زندگی مهاجرتی خود در یک کشور عربی عده ای را در ظل امر بهائی درآورد که یکی از آنها خود من بودم- هرچند پیش از آشنایی با احمد خود به تحقیق پرداخته بودم اما احمد و انیس چون دو فرشته زیر بازوی مرا گرفتند و اقبال مرا به امر مقدس جمال اقدس ابهی تسریع نمودند. احمد در تمام روزهای زندگی به تبلیغ می پرداخت، به سفرهای تبلیغی مبادرت می ورزید و آخرین بار به پاکستان و قرقیزستان رفت و تبلیغ امر نمود.

در این اواخر به کلیسا می رفت و مسیحیان را تبلیغ می کرد. با یک کشیش چنان طرح دوستی و الفت ریخته بود که هر بار یکدیگر را ملاقات می نمودند به گرمی یکدیگر را در آغوش می گرفتند.

در آخرین روز زندگی هنگام خروج از خانه احمد می گوید: «من برای ملاقات با یک مسیحی می روم زیرا او به حرف های من خوب گوش می کند و به دیگران هم بازگو می نماید». اما این خارج شدن از خانه دیگر بازگشتی در

پی نداشت، زیرا او در راه با یک اتوموبیل تصادف کرد و این در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر ۲۰ ژوئن ۲۰۰۶ بود و روح پرفتوح او بدون فاصله در ۷۸ سالگی وی به عالم ملکوت پرواز کرد. روانش شاد باد.

احمد چندین سال عضو محفل کویت بود و همواره نظریات و پیشنهادات او در پیشرفت امر مؤثر و مقبول بوده است.

یادگار احمد دو فرزند پسر به نام های شهریار و شاهین است، که اینک در انگلستان به خدمت مشغولند، و دو دختر به نام های شیرین و شکوه که در کویت، همراه با مادر عزیزشان خدمتگزاران امر می باشند. این فرزندان نمونه، با دانستن کامل سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی کلیه امور ترجمه و تشکیلاتی را با نهایت کفایت انجام می دهند.



مهربان فیروزمند

آقای مهربان فیروزمند در خانواده ای پارسی در سال ۱۹۲۳ در یزد متولد شد. پدر وی اول کسی بود که در خانواده فیروزمند به موهبت ایمان به جمال مبارک فائز گردید. جناب مهربان فیروزمند تحصیلات خود را در رشته داروسازی به پایان رساند و با پیوش خانم قباد

ازدواج کرد. هنگامی که امر حضرت ولی امرالله به مهاجرت اجباء از طهران صادر شد این زوج جوان به شمال ایران نقل مکان کردند و سپس از آنجا رهسپار ترکیه شدند. از آنجا که مقامات ترکیه دیپلم دکترای ایشان را نشناختند، جناب فیروزمند به مدت چهارسال داوطلبانه به تدریس و تعلیم داروسازی در ترکیه پرداخت. در سال ۱۹۵۸ دکتر فیروزمند و همسر عزیزشان به همراهی دو پسر خود فرهاد و بهرام به مهاجرت تازه‌ای اقدام کردند و رهسپار ادینبورگ در اسکاتلند گردیدند. دکتر فیروزمند ناچار شد مجدداً امتحاناتی را در کشور جدید بگذراند تا دیپلم ایشان مورد تصدیق و تأیید قرار گیرد. پس از چهار سال خدمت در ادینبورگ این خانواده برای کمک به تشکیل محفل و تقویت جامعه‌های دیگر هر چند سال یکبار به نقاط دیگری مهاجرت نمودند. هنگامی که بیت العدل اعظم تمایل خود را به تشکیل اولین محفل روحانی در جبل الطارق اعلام نمودند این زوج عزیز به آن دیار مهاجرت کردند و حتی در سال ۱۹۹۲ به نمایندگی جبل الطارق در مراسم صدمین سال صعود جمال ابهی در ارض اقدس شرکت نمودند. آنان به مدت هشت سال در جبل الطارق ساکن بودند تا این که اختلال در سلامتی دکتر فیروزمند خانواده را مجبور کرد که به اسکاتلند مراجعت نماید.

پس از صعود ایشان که در تاریخ ۲۳ دسامبر ۲۰۰۵ روی داد پیامی از ساحت بیت العدل اعظم واصل گردید که در آن خدمات مستمر او را به عنوان یک مهاجر جانفشانش ستایش فرمودند. ■

دنباله شمسوی نویدی از صفحه ۴۹

بزودی بیت العدل اعظم از خانم نویدی خواستند که کنفرانسی در مونروویا برای تشریف بردن امة البهاء روحیه خانم ترتیب دهند. کنفرانسی که بسیار موفقیت آمیز بود. به پیشنهاد ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر، دختر ایشان خانم گیلدا نویدی و الکر حضرت امة البهاء را به ممالک فرانسه زبان افریقا همراهی کردند و در آنجاها امة البهاء با شخصیت‌های ممتاز ممالک ملاقات و مصاحبه داشته‌اند.

ایشان سفرهای متعددی به اروپای شرقی و جنوب شرقی آسیا کردند و با جوامع بهائی و اولیای امور دیدار و گفتگو داشتند.

وقتی در ۱۱ دسامبر ۲۰۰۶ صعود ایشان به عالم ملکوت واقع شد ده‌ها نامه از اکتاف جهان و از شخصیت‌های برجسته ممالک برای تقدیر از خدمات ایشان و تسلیت به بازماندگان واصل شد. معاون اجرایی جمعیت کودکان کاتولیک نوشت که خوش آمد گفتن شمسوی خانم به هرکس که نزدشان می‌رفت چنان بود که گویی حضور خدا را خوش آمد می‌گفت. یکی از مسئولان بیمارستانی که خانم نویدی در آن بستری شده بود به دختر ایشان گفت که مادرتان به هر اطاق بیمارستان که وارد می‌شد نور را به آنجا می‌برد.

بیت عدل اعظم در دستخط خود راجع به آن متصاعده الی الله فرمودند که قابلیت استثنائی شمسوی خانم در برقراری روابط موذت با شخصیت‌های برجسته درخور تمجید است و خدمات ایشان را به عنوان سفیر امرالله در نزد بلندپایگان شایسته ستایش دانسته‌اند.

معهد اعلیٰ خدمات بی‌شمار او را که با شور و ظرافت تمام انجام می‌گرفت میراث بسیار مرغوبی دانسته‌اند که ایشان برای نسل‌های آینده باقی گذارده‌اند. ■

نامه های خوانندگان

• آقای ن. مختارزاده از آلمان پس از صعود جناب سهیل سمندری نامه‌ای به این شرح به مجله فرستاده‌اند:

در افول سهیل محبت

قبل از آنکه حضوراً به دیدار این مرد وارسته نائل شوم، مطالعه‌ی یکی از اشعارشان در مورد وطنم افغانستان، غایبانه ارادت مرا به او جلب کرد و سبب شد تا به جواب شعری بنویسم و از محبتشان اظهار سپاس کنم. این جوابیه ما را به هم پیوند معنوی داد و با تعاطی مکرر اشعار، دوستی ما استحکام یافت.

اولین و آخرین دیدار ما در شب یادبود از شاعره‌ی والامرتبت طاهره قره‌العین در شهر فرانکفورت اتفاق افتاد که با سیمای نورانی و فرهنگی عالی علاقه‌ی مرا به خود بیشتر جلب نمود.

وفاتشان برای دوستان و ارادتمندان از جمله این مخلص ضایعه‌ایست المناک که با نوشتن چند بیت نارسا عمیق‌ترین تأثر قلبی خود را به بازماندگان و دوستانشان تقدیم و عرض تسلیت و تعزیت می‌نمایم.

چه مشکل است به شأن تو داوری کردن
به شاهراه حقیقت، نکاوری کردن
به جست و جوی تو در بحر بیکرانۀ شوق
به موج، سینه سپردن، شناوری کردن

ترا مقام رفیع است و پایگاه بلند
که را مجال که با تو برابری کردن
به اجتماع محبان سری بر آوردن

به کشور دل ابرار، سروری کردن
به سان لمعه خورشید، نور پاشیدن
به گرمی دل احباب، آذری کردن
ره کمال ترا مشکل است پیمودن

دران مقام، که را فکر بهتری کردن
قلم شکسته "اسیر" آن توان و قدرت نیست

به غیر مویه به سوگ "سمندری" کردن
• اخیراً در پاریس به همت آقای عبدالحمید اشراق جزوه‌ای زیر نظر انجمن دوستداران *دانشنامه ایرانیکا* به چاپ رسیده که حاوی مصاحبه‌ای از آقای مهندس اشراق با آقای دکتر احسان یارشاطر بنیادگذار دانشنامه ایران است.

این جزوه شرح حال نسبتاً مفصل آقای دکتر یارشاطر و فهرستی از خدمات فرهنگی و آثار ارزشمند ایشان را در بر دارد. *دانشنامه ایرانیکا* که مبسوط‌ترین دائرة المعارف درباره تاریخ، فرهنگ، ادب و هنر ایران است از سال ۱۹۸۲ شروع به انتشار کرده و اینک سیزدهمین مجلد آن در دست تکمیل است. هر جلد *ایرانیکا* ۲۵۰ دلار قیمت دارد که به گفته مسئولان فقط

بخش کوچکی از هزینه واقعی است. *ایرانیکا* منتظر چاپ همه مجلدات نشده برای آنکه از همه مؤلفان و محققان بخواهد که بدون رعایت ترتیب حروف الفبا مقالات خود را بفرستند که در سایت مخصوص *ایرانیکا* حفظ شود و در موقع خود انتشار یابد. بر طبق گزارش مذکور حدود ۴۲۰ مقاله خارج از نوبت الفبایی در سایت *ایرانیکا* محفوظ و به صورت رایگان در دسترس خواستاران قرار گرفته است. به نظر می‌رسد که *ایرانیکا* یگانه دائرة المعارفی باشد که سعی کرده سهم ادیان متعدد موجود در ایران از جمله بهائیان، یهودیان، مسیحیان، زردشتیان را در تمدن غنی و گسترده ایران که به ورای مرزهای سیاسی کشیده می‌شود ارائه کند.

هزینه تدوین دانشنامه را تا حال سه محل تأمین کرده‌اند: ۱- بنیاد ملی علوم انسانی در آمریکا. ۲- دانشگاه کلمبیا که آقای دکتر یارشاطر سال‌ها در آن به تدریس مشغول بوده و ریاست بخش‌های مختلف را در آن داشته‌اند. ۳- مؤسسات و افراد فرهنگ‌دوست که گاه طی ضیافتی به نفع *ایرانیکا* هدایای مالی خود را برای تقویت *ایرانیکا* تقدیم می‌کنند. علی‌رغم محدودیت و حتی ممنوعیت *ایرانیکا* در ایران اسلامی بسیاری از مقالات آن توسط مترجمان داوطلب در ایران ترجمه و نشر شده است.

• چون سال ۲۰۰۷ مقارن با پنجاهمین سال صعود حضرت ولی‌عزیز امرالله است ابیاتی از یک قصیده مفصل آقای عنایت‌الله تجلی (همایون) ساکن استرالیا تحت عنوان "جای شوقی" در اینجا نقل می‌شود:
بهر چه بوده نظر جای پای تو پیدا

چه رنج‌ها که کشیدی به سالیان دراز
به کوه و تپه تو با دست پرتوان کردی
مقام قدس که این‌گونه سرکشیده فراز
تو گوهری که خداوندت این چنین می‌خواست
به آستان بهاء بندگی کنی به نیاز
به امر قدس بهاء خدمت آن چنان کردی
که در بروی حقیقت چنین نمودی باز
خدای‌گونه نمودی تو طرح نو به عیان
که این ز حسن و وفایت گرفته است طراز
تو خاکسار بهاء گشته آنچه‌ان که مگو
که بر در کرمت عاکفان کنند نماز
• شماره ۲۴ مورخ پاییز ۱۳۸۵ مجله نگین (ادبی - اجتماعی - فرهنگی) که به مدیریت دکتر محمود عنایت در آمریکا منتشر می‌شود، به نظر هیئت تحریریه مجله رسید. این شماره مقاله مفصلی را به قلم آقای فریدون کمالی تحت عنوان آئین بهائی - زاده ایران به معرفی صحیح دیانت بهائی اختصاص داده (صفحات ۵۲-۵۸) که بی‌طرفی مجله در نشر آن درخور ستایش است. عبارتی از این مقاله گویای لحن و شیوه سخن نویسنده مذکور است:
«صلا و ندایی که ابتدا سید علی محمد باب و سپس میرزا حسینعلی نوری در ایران سر دادند چون مشعلی بود که تاریکی‌ها را شکافت و پس از قرن‌ها سکوت مرگبار شور و ولوله‌ای رعدآسا در زیر گنبد نیلگون آن سرزمین برپا کرد ولوله‌ای که اکنون بعد از گذشت یکصد و شصت و سه سال طنینش در چهار گوشه جهان همراه با نام ایران به گوش می‌رسد ولوله‌ای که آئین بهائی را در ردیف گسترده‌ترین ادیان عالم پس از مسیحیت قرار می‌دهد».

پشتیبانی از چنین مجلاتی سزاوار توجه دوستان است. آدرس مجله مذکور ذیل می‌آید:

NEGIN magazine
P.O.BOX 7424
Santa Monica
CA.90406- USA

• آقای فیض‌الله مصباح طی نامه‌ای از بروکسل (۰۷/۱/۱۳) با اشاره به لوح مبارک احمد که در شماره‌های ۲۳۴-۲۳۵ پیام بهائی بدان اشارت رفته، مرقوم داشته‌اند که لوح مبارک احمد تنها اختصاص به احمد مخاطب لوح ندارد بلکه هر نفسی آن را با شرایط مرقوم در لوح تلاوت کند مشمول الطاف لا نهیة الهی می‌شود. ضمناً جناب مصباح نسخه‌ای نوشته جناب دکتر مهدی سمندری ساکن کامرون را به شرح زیر که خوشنویسی شده برای ما فرستاده‌اند که نظر به فایده آن قسمتی از آن عیناً درج می‌شود:

«روزی از ایام تشرف این عبد مستمند که تنها زائر بودم از محضر انور مولای حنون حضرت ولی عزیز امرالله شوقی ربانی استدعا نمودم بیان و تبیینی راجع به لوح مبارک احمد و کیفیت اجر مائة شهید بفرمایند. به صرف عنایت و رأفت بیاناتی به این مضمون فرمودند: احباء نباید این کلمه (مائة شهید) را تحت لفظ ترجمه کنند، مقصود این است که اجر عظیم دارد. بعد فرمودند: مشروط است به صدق مبین آن هم منوط است به صفای قلب و آن هم درجات دارد.»

• از نشریات خوب خبری که به همّت OPI و نماینده آن خانم دکتر کریستین سمندری در پاریس چاپ می‌شود نشریه بولتن خبری عمومی اروپایی است که در شماره ۱۲۹ خود (ژانویه ۲۰۰۷) از جمله حاوی این خبرهای خوب است:

۱- یکی از مجلات معروف بلغارستان به نام

Tema طی ۵ صفحه درباره مدرسه تابستانه بهائیان، اهداف و تعالیم دیانت بهائی، ارتباط ملکه ماری رومانی با امر مبارک مطالب مثبت و صحیحی نوشته. محل تشکیل مدرسه تابستانه بهائیان بلغارستان در سواحل دریای سیاه در نقطه‌ای بوده که ملکه ماری رومانی ایام تابستان در آن اقامت می‌کرده.

۲- کنفرانس سالانه انجمن مطالعات بهائی در روزهای ۱۴-۱۵ اکتبر در لانگنهاین تشکیل جلسه داد. ناطق مهمان جناب یان سمپل عضو سابق بیت العدل اعظم بود که درباره قانون اساسی بیت العدل اعظم سخنرانی کردند. آقای دکتر ادو شفر راجع به تحقیقات خود و کتابی که درباره اخلاق بهائی در دست انتشار است بیاناتی ایراد کرد.

۳- آقای امیر هاشمی از بهائیان شهر برگن نروژ در تاریخ ۱۷ اکتبر سال قبل جایزه‌ای به عنوان بهترین معلم در دانشگاه برگن به مناسبت تدریس ریاضیات دریافت کرد. آقای امیر هاشمی از کسانی بود که نتوانست به عنوان بهائی تحصیلات دانشگاهی خود را در ایران به اتمام رساند ناچار به نروژ رفت و در آنجا به تحصیل در رشته ریاضیات پرداخت.

• یکی از خوانندگان مجله که در دهمین دوره انجمن ادب و هنر ایران در لندن شرکت کرده بود گزارشی از آن انجمن برای مجله فرستاده که مسرت انگیز است. بر طبق این گزارش طی ۵ روز جلسات انجمن، ۲۰ سخنرانی از جانب ۱۴ سخنران از جمله درباره حیات و خدمات و آثار دو شخصیت ممتاز بهائی جنابان اسم الله الاصدق ملاً صادق مقدس خراسانی و ابن اصدق ایادی امرالله ارائه شد و بخصوص بیانات جنابان فتح

پیام بهائی
نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان
*

سال بیست و نهم، شماره چهارم
شماره پیاپی ۳۲۹
شهرالبهاء - شهرالجلال - شهرالجمال ۱۶۴
فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۶
*

نشانی هیأت تحریریه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland
*

نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی
Payám-i-Bahá'í
B. P. 9
06240 Beausoleil, France
Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپایی ۵۰
یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل
آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- یا حواله پستی ۳- چک
بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در
وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک
دلاری به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵- با کارت
اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسط بانک
خودتان به شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام
خود به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í
IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30
Bank Sociéte Générale
8 Ave. J. Medicin
06000 Nice, France
Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراک‌ها در اول هر سال میلادی
تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í
Publié par l'Assemblée spirituelle
Nationale des Bahá'ís de France

اعظم و دکتر وحید رافتی در این زمینه مورد
استقبال دوستان قرار گرفت. موضوعات دیگر
سخنرانی عبارت بودند از: مروری بر آثار حضرت
عبدالبهاء، ستایش زبان فارسی، پدیده جهانی
شدن از دیدگاه آئین بهائی، تمثیل در مثنوی
مولوی، سنائی شاعر عارف، تاریخ امر در
خراسان، نقش دین از نظر متفکران حاضر و چند
موضوع دیگر. جلسات شب به شعرخوانی و
موسیقی اختصاص داشت و دوستان توانستند از
کنسرت‌های استاد رحمت‌الله بدیعی و همکاران
ایشان و خانم مرجان وحدت بهره‌مند گردند.
انجمن در یکی از مناسب‌ترین هتل‌های حومه
لندن برگزار شد و حدود بیست نفر کودکان و
نوجوانان به اهتمام خانم روشنکه با مقدمات
خواندن الفبای فارسی آشنا شدند. شرکت‌کنندگان
این دوره جمعاً بالغ بر ۴۳۰ نفر بودند که از ۲۷
کشور عالم حتی استرالیا و افریقا آمده بودند.

توضیح لازم

در شماره ماه مارس مجله پیام بهائی
دو ورقه اعلان به طور جداگانه در مورد
کتاب عنقهای بقا در قاف وفا به دست
خوانندگان عزیز رسیده است. لازم به
توضیح است که کتاب مزبور از نشریات
پیام بهائی نیست بلکه تألیف یکی از
خادمان مجله است. لذا همه مکاتبات و
پرداخت‌ها باید منحصرأ به نام ایشان
(آقای امیر فرهنگ ایمانی) باشد و نه به
نام مجله.

عنقای بقا در قاف وفا

کتاب «عنقای بقا در قاف وفا» داستان هجرت دوساله حضرت بهاءالله به سلیمانیه و کوه سرگلو و بعضی از وقایع دوران کردستان و بغداد است

مطالعه این کتاب بعنوان کتابی خواندنی و ماندنی بهمه دوستان حتی متحریران حقیقت قابل توصیه است زیرا این کتاب از همان ابتدا عظمت شخصیت و عظمت مقام و عظمت مأموریت و عظمت بلایا و مصائب حضرت بهاءالله مرتبی کلی الهی برای این عصر نورانی را به روشنی بیان میکند و خواننده را با یکی از شورانگیزترین وقایع روحانی نیمه قرن نوزدهم آشنا میسازد. کتاب در چهارده بخش با نقشه ها و تصاویر لازم با جلد عالی زرکوب در ۶۰۰ صفحه ارائه گردیده .

تصمیم مؤلف بر اینست که

درآمد حاصل از فروش این کتاب در اختیار معهد اعلی قرار گیرد تا بصندوق بنای روضه مبارکه حضرت بهاءالله اختصاص یابد

از خواستاران این کتاب دعوت مینماید که ورقه درخواست سفارش کتاب را که همراه مجله پیام بهائی توزیع گردیده تکمیل فرموده به نشانی ذیل ارسال فرمایند که کتاب مورد سفارش با پست برایشان ارسال گردد . بهای کتاب مبلغ ۴۲ یورو با اضافه هزینه پست و بسته بندی برای اروپا ۶ یورو و برای سایر قارات ۱۰ یورو در نظر گرفته شده است .

A. F. IMANI

BP. 9 -- 06240 BEAUSOLEIL - FRANCE

Tel. 0033-493 78 73 84 - FAX. 0033-493 78 44 18

e-mail - af.imani @ gmail . com